

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

چگونه صلح «طناب دار» رژیم می شود
رد پای جنگ در تولید صنعتی ایران
به بهانه اعتصاب غذا!

فقر ستیزی!

شد غلامی که ...

به یاد ساعدی

به یاد مدرس و فرخی یزدی

تا بعدتر

گزارش، نقد، نظر، یادداشت

شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

گاهشمار مهر تا آذر ۶۷

ضمیمه ۱ و ۲

د. ناطقی

یزدان حاج حمزه

محمد حسین نقدی

ی. علوی

منوچهر هزارخانی

—

عبدالعلی معصومی

محمد علی اصفهانی

www.xalvat.org
www.KitabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

شماره ۴۵ - مهر تا آذر ۱۳۶۷

فهرست

۵	د . ناطقی	* چگونه صلح «طناب دار» رژیم می شود
۲۰	یزدان حاج حمزه	* رد پای جنگ در تولید صنعتی ایران
۳۷	محمد حسین نقدی	* به بهانه اعتصاب غذا!
۴۵	ی . علوی	* فقر ستیزی!
۵۷	منوچهر هزارخانی	* شد غلامی که...
۷۱	—	* به یاد سعدی
۷۵	عبدالعلی معصومی	* به یاد مدرّس و فرّخی یزدی
۸۷	محمد علی اصفهانی	* تا بعدتر
۹۰	ا . ش . مفسّر	* به امام نوکرتیم...
۹۳	طهران مزدکی	* ختدند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
۹۶		* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...
۱۰۴		* گاهشمار مهر تا آذر ۶۷
۱۱۵		* ضمیمه ۱: واکنشهای رژیم در برابر «فروغ جاویدان»
		* ضمیمه ۲: واکنشهای بین المللی در برابر
۱۴۷		نقض حقوق بشر در ایران

چگونه صلح «طناب دار» رژیم می شود

د. ناطقی

جنگ، که خمینی آن را «نعمت الهی» می دانست پایان یافت. گرچه هنوز هیچ گام مؤثری در راه اجرای قطعنامه ۵۹۸ و استقرار صلح برداشته نشده، اما جنگ به هر حال پایان یافته است و گرچه رژیم به طور مداوم بر ضرورت «هشیاری» و «آمادگی رزمی» تاکید می کند، اما جنگ دیگر به عنوان واقعیتی «در رأس امور»، وجود ندارد. این جنگ که در عین حال پوشش همه بحرانهای داخلی، سرکوب مردم، ایجاد اختناق و کشتار انقلابیون بود، اکنون جای خود را به آتشبس یا مرحله مقدماتی صلح داده است. مسئول شورای ملی مقاومت و دست اندرکاران مقاومت پیوسته از صلح به عنوان طناب دار رژیم یاد کرده اند. اکنون، در همین مدت کوتاهی که از پذیرش آتشبس می گذرد، چه در بیان و کلام سردمداران رژیم و چه در رویدادهایی که در کشور رخ می دهد، صحت و دقت این تحلیل را که صلح طناب دار رژیم است، می توان دید.

«افزایش توقعات»

احتمال افزایش توقعات یا، در واقع، لبریز شدن کاسه صبر مردم زیر فشار نارساییها، در دوره پس از پذیرش آتشبس، امری نبود که سران رژیم از آن غافل باشند، اما چاره دیگری جز پذیرفتن آتشبس نداشتند. روشنترین نمونه در این زمینه را می توان در یکی از سخنرانیهای رفسنجانی یافت. به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی ۲۱ آذر، وی در «سمینار ارتقاء فرهنگی و بازسازی» گفت: «... در طول جنگ به خاطر شرایط موجود، انتظارات از دولت و نظام محدود بود؛

فوران تضادها

مردم شرایط را درک می‌کردند و این منطق که در شرایط جنگی به سر می‌بریم، همه را قانع می‌کرد، زیرا امکانات نظام صرف جنگ می‌شد. پس از جنگ قانع کردن مردم نیاز به استدلال و منطق دارد. با تبلیغات تخدیر کننده توقعات مردم در همین چند ماه به نحو محسوس بالا رفته است. از جمله در همین دانشگاه، دانشجویان غذای بهتر، وسایل بهتر، امکانات بیشتر را طلب می‌کنند. وقتی چنین خواسته‌هایی در میان روشنفکرترین اقشار جامعه وجود داشته باشد، به همین قیاس می‌توان به انتظارات دیگر اقشار جامعه پی برد. «حالا باید دید آیا رژیم با «استدلال و منطق» مردم را قانع خواهد کرد که باز هم کمبودها و نارساییها را تحمل کنند یا این که روشی را که در طول ده سال گذشته همیشه به کار بسته است، یعنی سرکوب وحشیانه را، پیش خواهد گرفت. چون رژیمی که درجذبی‌ترین امور زندگی مردم، مثل نوع لباس پوشیدن، دخالت می‌کند، هر حرکت صنفی و هر نوع اعتراضی را تهدیدی برای موجودیت خویش می‌داند و خواه و ناخواه به آنها رنگ سیاسی می‌دهد. از این رو، برای آن که مهار اوضاع از دستش خارج نشود و دامنه اعتراضها به بخشهای دیگر جامعه سرایت نکند، به سرکوب متوسل می‌شود. برای این کار هم همیشه یک بهانه وجود دارد و آن نسبت دادن هر حرکت اعتراضی به «عوامل ضدانقلاب» است. به عنوان مثال، در مورد همین اعتراضهای دانشجویان به کمبودهای صنفی خودشان، کیهان ۱۶ آذر در مقاله‌یی نوشت: «تلاش برای از هم پاشیده شدن یکپارچگی و وحدت ملی جامعه و مخدوش نمودن ثبات و نظم سیاسی، هرج و مرج و نا امنی و ایجاد بحران و شورشهای داخلی، از همه مهمتر آفرینش درگیری و تعارض بین قشر دانشجوی و مدیریت انقلاب، عاجل‌ترین استراتژی جبهه متحد ضدانقلاب برای نابودی اصل نظام می‌باشد... ضد انقلاب با بهره جستن از کمبود و نقیصه‌های موجود، در صدد ایجاد بحران و شورشهای صنفی دانشجویان است و گروهکهای معارض با نظام، با ظرافت خاص در صدد دامن زدن به بحران و شورشهای دانشجویی هستند که ابتدا سعی دارند اعتراضات را صنفی جلوه دهند و سپس رنگ و بوی سیاسی به آن بدهند». اما بر خلاف ادعای تبلیغاتچیهای رژیم، در واقعیت امر این بی‌اعتبار شدن سردمداران رژیم و فساد طبقه حاکمه است که دیگر «امت حزب‌الله» را هم از آنها رویگردان کرده است. به علاوه، هم چنان که اشاره شد، بعد از آن که خمینی زهر را خورد و آتش‌بس را پذیرفت دیگر آنان دلیلی برای تحمل این همه نارسایی و کمبود بعد از جنگ، نمی‌بینند.

با پایان یافتن جنگ، تنها عاملی که جناحها و باندهای مختلف رژیم در آن وحدت نظر داشتند و سیاستها بر اساس آن تنظیم می‌شد، از بین رفت. جنگ و دعوا بر سر روشها و سیاستهای به اصطلاح بازسازی سبب شده است که اکنون کشمکش برای تصاحب سهم بیشتر در قدرت و نیز انباشتن هر چه بیشتر ثروت، حالت عریانتری به خود بگیرد و طرفهای درگیر، دست یکدیگر را در زمینه فساد و غارت بیشتر رو کنند. اگر اندکی پس از پذیرش آتش‌بس، هادی غفاری فساد و دزدیهای کلان وزارت سپاه را بر ملا کرد، اکنون تقریباً هفته‌یی نیست که دزدی و اختلاس این یا آن مقام و کارگزاران رژیم افشا نشود. این فساد مالی و سوء استفاده از قدرت تا بالاترین رده مسئولان رژیم را در بر می‌گیرد. به نوشته روزنامه رسالت ۲۲ آذر، احمد توکلی، وزیر پیشین کار و از عناصر باند رسالت، که طرفدار بازار و «آزادی تجارت» است، در جمع بازاریان و اصناف تهران از انحصارات و امتیازات و فساد که این امر موجب می‌شود انتقاد کرد و به عنوان نمونه از «شرکت تعاونی پسته رفسنجانی» نام برد که از امتیازات انحصاری بهره‌مند است و ظاهراً تعداد زیادی از باغداران کرمان را متشکل کرده است. اما «از آنجا که تشکیل دهندگانش صاحب منصب سیاسی هستند، با استفاده از وامهای میلیاردی بانکها تقریباً به عنوان خریدار عمده پسته داخلی و فروشنده عمده خارجی عمل می‌کند و بدون آن که فعالیت زیادی بکند، با استفاده از اعتبار بانکها و امتیازات تجارت توسط مرزنشینان، سود قابل توجهی می‌برد و در بسیاری از معاملات داخلی نیز شرکت دارد». وی سپس به فعالیتهای «بنیاد رجاء»، که معاون نخست‌وزیر و چند تن از معاونان فعلی و سابق وزیر صنایع سنگین، معاون وزیر اقتصاد و دارایی و چند نماینده مجلس، مؤسس آن هستند و از امتیازات انحصاری سود می‌برند، و موارد دیگر اشاره کرد. بنابر این بی‌جهت نیست که «طرح قانونی» مربوط به اجرای اصل ۱۴۲ قانون اساسی رژیم، که موضوع آن رسیدگی به اموال و دارایی مقامهای رژیم قبل و بعد از تصدی پستهای مربوطه است، در مجلس رژیم رد می‌شود. زوآره‌ای، از چهره‌های سرشناس باند رسالت، در یکی از مقاله‌های دنباله‌دار خود در انتقاد از رد این طرح، در روزنامه رسالت ۲۶ آذر ماه نوشت: «آن مسئولینی از وضع چنین قانونی نگرانی دارند که به علت افراط در سوء استفاده از غارت بیت‌المال، گوشه‌یی از جنایاتشان بر مردم آشکار شده است».

فوران تضادها فقط به افشای فساد و دزدی مربوط و محدود نمی‌شود.

بحران سیاسی و تعبیر و تفسیر هر کدام از جناحهای رژیم از اصول شرعی و فقهی، شکاف موجود در بین جناحهای حاکمیت را هر روز بیشتر می‌کند. در این میان شخص خمینی هم در حفظ تعادل و مهار اوضاع، به پایان کارآیی خود رسیده است. حالا نه جناحهای متعارض رژیم می‌فهمند امامشان چه غلطی می‌خواهد بکند و نه این که شخص خمینی می‌داند چه غلطی می‌تواند بکند. این درماندگی «مقلدین ولی فقیه» در نامه انصاری به خمینی و پاسخ خمینی به وی (کیهان ۱۶ آبان)، به خوبی مشهود است. آخوند انصاری در ابتدای نامه خود به تشدید تضادهای درونی رژیم اعتراف می‌کند و می‌نویسد: «... بحمدالله جریانات انحرافی و الحادی منزوی شده‌اند، ولی دو جریان عقیدتی و سیاسی که هر دو نیز وابسته به انقلاب و مدافع اسلامند و طرفداران زیاد و شخصیت‌های معتبر دارند، امروز به شکل جدی‌تری در میدان رقابت با یکدیگر قرار گرفته‌اند که این رقابت صرفاً در جنبه تئوری نیست بلکه در تمامی میدانهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بروز کرده است و احتمالاً هر چه جلوتر برود بر دامنه رقابتها و در حقیقت تضادهای خواسته و ناخواسته افزوده می‌شود». وی سپس، با اشاره به این که چنین وضعیتی گذشته از «تبعات و آثاری که در کشور به وجود می‌آورد، سبب حیرت و سرگردانی شدید» طرفداران هر دو گروه هم شده است، سرگردانی خود را از این که خمینی هر گاه، به دلیلی، یک جناح را مورد حمایت و تأیید قرار می‌دهد، چندی بعد جناح دیگر را نیز حمایت می‌کند، ابراز داشته و می‌نویسد «برای جنابعالی که در تعقیب اهداف بسیار بزرگتر هستید، مسأله روشن است، ولی متأسفانه ما نتوانستیم آن را درک و حل نماییم». وی از خمینی می‌خواهد که با رهنمودهای خود مسأله را روشن کند. خمینی در پاسخ، پس از گنده‌گوییهای زیاد در مورد مسائلی که فقها امروز با آن مواجهند، مثل انجام فرائض دینی در حالت صعود مستقیم و خنثی کردن جاذبه زمین، و مسائل اجتماعی - سیاسی جامعه، ابتدا اعتراف می‌کند که: «همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد». پس از آن سعی در ماستمالی کردن شکاف و تضاد بین دو جناح و طفره رفتن از پاسخگویی می‌کند و ضمن تأیید دوباره هر دو جناح و این که اختلافها «زیربنایی و اصولی نیست که سبب سستی نظام شود» بلکه «سیاسی است ولو این که شکل عقیدتی به آن داده شود»، باز هم شروع می‌کند به نصیحت کردن هر دو جناح و ترساندن آنها از «دشمنان بزرگ مشترک که به هیچ کدام از آن دو رحم نمی‌کنند». او توصیه می‌کند که «از واسطه‌هایی که فقط کارشان القای بدبینی نسبت به جناح مقابل است پرهیز شود و در ضمن چون می‌داند که هیچ نصیحت و پندی قادر به پایان دادن به جنگ گرگها نیست، از سر درماندگی آنها را به

خدا حواله می‌دهد و می‌گوید: «خداوندا تو شاهد باش من آن چه بنا بود به هر دو جریان بگویم، گفتم؛ حال خود دانند». این پاسخ خمینی، که در واقع تکرار همان مواضع قبلی او در حمایت مصلحتی از هر دو جناح بود، طبق معمول توسط تبلیغاتچیهای رژیم به عنوان معجزه و کرامت دیگری از «امام» و راه رستگاری قلمداد شد و از جمله روزنامه‌های رژیم با تیترو درشت، عنوان «منشور برادری» به آن دادند. اما در همین به اصطلاح منشور برادری، باز هم دو طرف آن چه را برای ضربه زدن به یکدیگر لازم داشتند یافتند و، این دفعه، با چماق کردن «واسطه‌ها» بی که خمینی توصیه کرده بود از آنها احتراز شود، به جان هم افتادند. هنوز چیزی از صدور این «منشور برادری» نگذشته بود که روزنامه جمهوری اسلامی ۲۲ آبان در مقاله‌یی در صفحه اول خود، تحت عنوان «نامه»، نوشت: «یکی از واماندگان سیاسی که دقیقاً از مصادیق بارز "واسطه‌ها" بی است که در کلام اخیر امام از خطر آنها سخن به میان آمده و هشدار داده شده، اخیراً در یکی از شهرها به اصطلاح سخنرانی کرد و در جمع انسانهای خوش باوری که از نیات پلید "واسطه‌ها" اطلاعی ندارند، هر چه خواست علیه یکی از مسئولان درجه اول نظام گفت و چنین نتیجه گرفت که سرانجام همه شماها خواهید فهمید که حق با من، باند من و جناح من است که او را آدم بدی می‌دانم». مقاله‌نویس اظهار نظر می‌کند که اگر این واسطه‌ها معرفی و از هر دو جناح طرد نشوند، هیچ مشکلی حل نخواهد شد و «منشور برادری هم، مثل بقیه رهنمودهای امام، روی زمین خواهد ماند». در این مقاله هم چنین افشا شده است که «واسطه‌ها، به قصد فتنه‌انگیزی، یادداشت محرمانه یکی از بزرگان به یکی از مسئولین» را نه تنها در صدها هزار نسخه تکثیر کرده و در اطراف آن شایعاتی رواج دادند، بلکه نسخه‌هایی از آن را هم به خارج و برای برخی از رادیوهای استعماری فرستادند. به نظر مقاله‌نویس، بعضی از انتقادات آن «بزرگوار به آن مسئول» به خاطر اطلاعات ناقص وی بوده و بعضی از انتقادات هم اساساً به حوزه اختیارات و کار آن مسئول مربوط نمی‌شده است و حتی اگر آن یادداشت در روزنامه‌ها هم منتشر می‌شد، مسأله‌یی ایجاد نمی‌کرد. منظور مقاله‌نویس از «یادداشت یکی از بزرگواران به یکی از مسئولین» نامه‌یی بود که گفته می‌شد منتظری به میرحسین موسوی نوشته و در آن از اوضاع آشفته و ناهنجاریهای موجود انتقاد کرده است. چند روز بعد از انتشار این مقاله در روزنامه جمهوری اسلامی، خلخالی در مجلس رژیم گفت که در این مقاله به «نایب مقام رهبری» توهین شده است. پس از آن، هفتاد تن از نمایندگان مجلس رژیم نیز در نامه‌یی به خامنه‌ای - که در روزنامه رسالت ۵ آذر به چاپ رسید - نویسنده مقاله مذکور را به توهین به «یکی از

شخصیتهای والای جمهوری اسلامی» متهم کردند و یادآور شدند که مقاله مذکور، نوشته «رشیدی مطلق» را تداعی می‌کند و از وی، به عنوان صاحب اختیار [صاحب امتیاز] روزنامه جمهوری اسلامی، خواستند که تکلیف مردم را با این روزنامه روشن کند. به عبارت دیگر این مقاله چنان به مذاق معترضان ناخوشایند بوده است که آن را با مطلبی که در دی ماه سال ۵۶ با امضای رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید و در آن خمینی به فحش کشیده شده بود، مقایسه کرده‌اند. فردای انتشار این نامه اعتراضی، روزنامه جمهوری اسلامی، در مقاله‌یی با عنوان «قلم‌ها»، دوباره «واسطه‌ها» را به باد حملاتی شدیدتر از قبل گرفت: «قلم‌ها را بشکنید تا "واسطه‌گری سیاسی" شکسته نشود. نفس‌ها را در سینه حبس کنید تا واسطه‌ها افشا نشوند. فریادهای را در گلو خفه کنید تا نتوانند واسطه‌ها را رسوا کنند. روزنامه‌ها را سانسور کنید تا واسطه‌ها بتوانند مانع اجرای منشور برادری شوند. انقلاب را در پیشخوان دکان مرفهین بی‌درد ذبح کنید تا زالوها بتوانند خون مردم را راحت بمکند... از میان ۵ صفحه نامه امام در باب منشور برادری از هر چه می‌خواهید بنویسید ولی هرگز از واسطه‌ها ننویسید». مقاله‌نویس در قسمت دیگری، با قرار دادن کلمه رسالت در داخل گیومه، می‌فهماند که منظورش از واسطه‌ها باند رسالت و جناح و افراد همسو با آن است: «پذیرش قطعنامه، موجب پدید آمدن قطعه ۵۹۸ [در گورستان] شد و این "رسالت" حتمی "واسطه‌ها"ست که انتقام این سکنه‌های قلبی [پولدارانی که با شنیدن خبر پذیرش قطعنامه سخته کردند] را از انقلاب بگیرند». مقاله نویس، که گویی خطر ممنوع القلم شدن یا بسته شدن روزنامه را جدی تلقی می‌کند، مقاله‌اش را چنین به پایان می‌رساند: «آیا سرانجام قلم‌ها باید تسلیم همین فریادهای شوم شوند؟ تا همت فرزندان دردآشنای انقلاب چه اقتضا کند». اینها نمونه‌هایی از آن اختلافی است که بین «برادرها» بی که همه مقلد «امام خمینی» هستند وجود دارد و به نظر خمینی این اختلافها زیربنایی و اصولی نیست که سبب سستی نظام شود!

راهی که خمینی پیمود

بگذارید چند سال به عقب برگردیم تا بهتر دریابیم خمینی در کجای کار است و چه وضعی می‌تواند داشته باشد. بعد از تظاهرات بزرگ روز ۲۱ مرداد ۵۸ در اعتراض به مصادره و تعطیل روزنامه آیندگان، که از سوی جبهه دموکراتیک ملی ترتیب داده شد و البته توسط چماقداران رژیم مورد حمله قرار گرفت و صدها

زخمی به جا گذاشت، خمینی فهمید که اگر بنا باشد نظر و اراده مردم تأثیر خود را بر امور بگذارد و احزاب و جمعیتها بتوانند به فعالیت خود ادامه دهند، ادامه حاکمیتش با خطر جدی مواجه خواهد شد. به همین جهت، در حالی که خود را برای سرکوب تمام عیار مردم کردستان آماده می‌کرد، حکم گستردن سرکوب و اختناق به سراسر کشور را نیز صادر کرد. او در روز ۲۶ مرداد در یک سخنرانی در قم، که متن آن در روزنامه‌ها هم انتشار یافت، گفت: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم، حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های دار را در میدانهای بزرگ بر پا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتهای پیش نمی‌آمد». سپس، با استغفار از این که انقلابی عمل نکرده است، گفت: «... اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی‌دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم، تمام جبهه‌ها را ممنوع اعلام می‌کردیم و یک حزب و آن حزب‌الله، حزب مستضعفین را تشکیل می‌دادیم و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم... مولای ما امیرالمومنین سلام الله علیه مرد نمونه عالم... در برابر مستکبرین و کسانی که توطئه می‌کردند شمشیر می‌کشید و هفتصد نفر را در یک روز، چنان که نقل می‌کنند، از یهود بنی قریظه که نظیر اسرائیلیها بودند، و اینها شاید از نسل آنها باشند، از دم شمشیر گذراند. خدای تبارک و تعالی در موضع عفو و رحمت رحیم است و در موقع انتقام، انتقام جو. امام مسلمین هم همین طور است. ما نمی‌ترسیم از این که در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج از ایران، برای ما چیزی بنویسند، ما نمی‌خواهیم در دنیای اسلام و در خارج از کشور وجاهت پیدا کنیم. ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد: اشداء علی الکفار و رحماء بینهم. این توطئه‌گرها در کردستان و غیر آن در صف کفار هستند». خمینی، در همان سخنرانی، به نیروهای سرکوبگرش در ارتش و ژاندارمری و سپاه دستور داد که شدت عمل به خرج بدهند و اگر مسامحه کنند با خود آنها به شدت رفتار خواهد شد. به او «دادستان انقلاب»ش هم دستور داد که «تمام مجلاتی که بر ضد مسیر ملت است و توطئه‌گر است توقیف کند و نویسندگان آنها را محاکمه کند». اکنون پس از ۹ سال که از آن روزها می‌گذرد، کارنامه خمینی پیش روی همه جهانیان است. ماجرای رسوای معاملات پنهانی او را با آمریکا و اسرائیل، همه می‌دانند، همان خمینی که انقلابیان را، به عنوان عوامل آمریکا و اسرائیل، در پرچم آمریکا می‌پیچید و تیرباران می‌کرد. خمینی به آن چه

نشان می‌دهد که دیگر حنای رژیم بین «پایینیها» مطلقاً رنگی ندارد و حتی در زمینه اعدامها و نقض حقوق بشر یعنی مسأله‌یی که رژیم تحمل هیچ نوع چون و چرایی را در باره آن ندارد، بهانه‌تراشیهای مسئولان رژیم برای توجیه جنایت‌هایشان دیگر هیچ کس را قانع نمی‌کند. سؤالهای طرح شده در این جلسه، به خوبی نشانگر فشاری است که «پایینیها» به سردمداران جنایتکار رژیم وارد می‌آوردند؛ این فشار حاصل خشمی ناشی از احساس فریب‌خوردگی در حمایت از رژیم و تحمل بیهوده هشت سال جنگ خونین و ویرانگر است. دانشجویان از خامنه‌ای خواستند «دلایلی» را که منجر به پذیرش قطعنامه شد بیان کند. به او یادآوری کردند که «حاکمیت اسلام، یعنی حاکمیت قشر مستضعف، در ظاهر و باطن حاکمیتی به دور از عوام‌فریبی و سلطه‌گری است. بفرمایید در خوابگاه دانشجویان ببینید چه مسئولیت و حاکمیتی وجود دارد!». از او پرسیدند علت «بی‌توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسأله چیست و علت اعدامهای مشکوک در ایران، آیا اعدامهای قبلی تاکنون توانسته دردی را دوا بکند؟». از او سوال کردند «آیا هنگامی که مسئولین این همه در صحبت‌های خود دچار تناقض‌گویی هستند، توقع اعتماد به ایشان امری بعید نیست. مثلاً پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در حالی که یک روز قبل [از آن] نظر آقای هاشمی ۱۸۵ درجه متفاوت بود و یا پذیرش [سهمیه] نفت برابر با عراق در اوپک [که] آقای آقازاده روز قبل کاملاً آن را رد کرده بود».

از این سؤالات به روشنی می‌توان دریافت که اولاً افکار عمومی، به ویژه جوانان که قربانیان اصلی این جنگ خانمانسوز بوده‌اند، در مورد علل پذیرش قطعنامه دست بردار نیستند و هم چنان خواهان توضیح هستند یا، در واقع، رژیم را به خاطر ادامه بیهوده جنگ مورد بازخواست قرار می‌دهند. ثانیاً پذیرش قطعنامه که باعث تشدید تضادهای درونی رژیم شده، به نوبه خود ماهیت سران و باندهای مختلف رژیم را بیش از پیش برای حامیان‌شان آشکار کرده و این خود سبب تشدید بی‌اعتمادی نسبت به سرکردگان رژیم شده است. ثالثاً، و مهمتر از همه، این بی‌اعتمادی به سران رژیم، با صراحت اعلام می‌شود. البته تنها دانشجویان و مردم کوچه و بازار نیستند که این طور بی‌اعتمادی و خشم خود را نسبت به سران رژیم نشان می‌دهند، بلکه بعضی از عناصر فعال سیاسی رژیم نیز این موضوع را به صراحت بیان می‌کنند. از جمله مرتضی رضوی، نماینده سابق تبریز در مجلس رژیم، در جلسه‌یی در دانشگاه تهران که تحت عنوان «ضرورت تحول فقه» برگزار شده بود، در پاسخ به این سؤال که «شما قبلاً طرفدار یکی از

آن روز فکر می‌کرد در باره‌اش کوتاهی کرده است و تصمیم گرفته بود با قاطعیت بدان عمل کند، عمل کرد. بارها صدها نفر را در یک روز به جوخه‌های تیرباران و داس مرگ سپرد. بارها چوبه‌های دار در میدانهای مختلف شهرها بر پا کرد که تازه‌ترین نمونه‌هایش را اندکی بعد از عملیات فروغ جاویدان شاهد بودیم. مطبوعات را، که تازه از تیغ سانسور شاه رها شده بودند، با شدت بیشتری به زیر تیغ سانسور خود برد و روزنامه‌نگاران و نویسندگان متعهد را از کار کردن در آنها ممنوع کرد؛ تنی چند از آنان را به کام مرگ فرستاد و بقیه را خانه‌نشین یا دربدر کرد. خمینی، که ادعا می‌کرد در داخل و خارج و در دنیای اسلام دنبال وجاهت نیست و اهمیت نمی‌دهد که مطبوعات خارجی در باره‌اش چه بنویسند، تاکنون بارها در نهایت بی‌چارگی اعتراف کرده است که «همه دنیا بر علیه ماست». اما بعد از آن همه جنایت، بعد از تعطیل احزاب و سازمانهای سیاسی، می‌بینیم جنایتکارانی که کمترین حقی برای مردم و سازمانها و جمعیت‌های مردمی قائل نبودند و می‌خواستند خودشان یکه‌تاز میدان باشند، حالا به جان هم افتاده‌اند. امروز خمینی نه می‌تواند با نصیحت آنها را به سازش و آشتی وادارد و نه می‌تواند جناحی را به نفع جناح دیگر «درو» کند. درماندگی او در این زمینه هر روز بیشتر آشکار می‌شود. قاعدتاً حالا باید خودش هم فهمیده باشد که کم کم زمان آن فرا می‌رسد که او و دار و دسته جنایتکارش به دست مردم و فرزندان انقلابی خلق درو شوند.

بی‌اعتباری و بی‌اعتمادی

پس از آن که خمینی ناچار شد زهر را بنوشد و قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد، خودش اعتراف کرد که عهد شکنی کرده و اگر آبرویی داشته بر سر این کار گذاشته است. وی از آن بیمناک بود (و نگرانش را به زبان هم آورد) که ممکن است سؤال شود که حاصل آن همه «شهادتها» و «ایثارها» و «خونها» چه بود؟ گرچه همان جا کوشید تا پاسخ این سؤال را با عنوان کردن اجر و منزلت و مفهوم فلسفه شهادت بدهد، اما واقعیت این است که خمینی حتی نزد «امت حزب‌الله» بی‌آبرو شده و چیزی جز لعن و نفرین بسیاری از آنان، که اکنون خود را فریب خورده و غارت شده می‌یابند، نثارش نمی‌شود. کارگزاران رژیم که اعتبارشان را از خمینی می‌گرفتند، به طریق اولی دیگر نمی‌توانند اعتباری نزد «امت حزب الله» داشته باشند. در روز ۱۵ آذر رادیو رژیم مشروح جلسه پرسش و پاسخ خامنه‌ای را، که در دانشگاه تهران برگزار شده بود، پخش کرد. پرسشها به خودی خود

مشکلات دیگر رژیم

مشکلات و مصائب ناشی از جنگ خانمانسوز ۸ ساله، که جان و مال مردم ایران را به کام خود کشید، ابعاد عظیم و وحشتناکی دارد به نظر می‌رسد که برخی از این مسائل تا پایان جنگ هم برای سرمداران رژیم ملموس نبود. مثلاً افزایش جمعیت را بعضی از سرکردگان رژیم عامل مثبتی می‌پنداشتند. اما حالا افزایش بیش از دو میلیون نفر در سال برایشان حکم بهمنی را دارد که رژیم را، ولو شانس برای ادامه حیات داشته باشد، به زودی زیر بار مشکلات و نیازمندیهای خود خرد خواهد کرد. برای برداشتن کوچکترین گام در راه حل مشکلات موجود، ابتدا رژیم باید در درون خود به یک وحدت نظر سیاسی و لاقفل نوعی نظم در تصمیم‌گیری و برنامه‌مشمی برای بازسازی، دست یابد. ما در بالا به نمونه‌هایی از تضادها و درهم ریختگیهای سیاسی رژیم اشاره کردیم که رژیم را در وضعیتی قرار داده که اساساً قادر به هیچ‌گونه حرکت و تصمیم‌گیری نیست. اما به فرض حل مشکل سیاسی، رژیم تازه برای بازسازی و اجرای طرحهای توسعه اقتصادی با مشکلاتی روبروست که توانایی حلشان را ندارد. این واقعیت در سخنان و اظهارات مقامهای رژیم یا از مطالبی که در مطبوعات رژیم منعکس می‌شود، به خوبی پیداست. میرحسین موسوی در سخنرانی در مجمع فرماندهان سپاه، که در ششم مهرماه از رادیو رژیم پخش شد، با اشاره به مسائل بعد از قبول آتش‌بس گفت که رژیم اگر بخواهد یک نیروی عظیم نظامی را آماده نگهدارد، باید «سایر قسمت‌ها را منجمد می‌کند» و فقط به آن بپردازد و این باعث فرو پاشیدن رژیم از درون خواهد شد. اما اگر به نیروی کوچکتر بسنده کند تا بتواند سایر زمینه‌ها را شکوفا کند، باز هم، به قول وی، در رابطه با «توطئه‌های وسیع» که رژیم را محاصره کرده‌اند، پاسخگو نخواهد بود. موسوی هم چنین به مسأله کمبود برق اشاره کرد و گفت «اگر در طول ده سال آینده ظرفیت انرژی برقی خود را تا حدود ۲۲ هزار مگاوات یا ۱۷ هزار مگاوات، یعنی سه برابر، نکنیم دچار تنگناهای عظیم اقتصادی در کشور خواهیم شد که چه بسا بتواند یک فلج کامل در کشور حاکم بکند و منجر به بحرانهایی بشود که فقط بحران اقتصادی نخواهد بود». در مورد همین کمبود برق، که طبعاً سایر برنامه‌های توسعه بدون رفع آن با مشکل اساسی مواجه خواهد شد، چشم‌اندازی که وزیر نیروی رژیم ارائه می‌دهد کاملاً تیره و تار است. به نوشته روزنامه ابرار ۲۵ آذرماه، زنگنه، وزیر نیروی رژیم، در مصاحبه‌یی گفت «برای ایجاد یک نیروگاه بخاری از زمانی که

این جناحها بودید ولی اکنون آن را نیز می‌کوبید» گفت: «والله من خودم هم باورم نمی‌شود که اینها را نیز پول آلوده کند، هر روز یکی از این آقایان را کشف می‌کنم که صاحب صندوق و بنیاد می‌شود». اما تضادهای درونی رژیم به همین جا خاتمه نمی‌یابد. اکنون صلاحیت شخص خمینی - به عنوان نایب امام زمان، که اطاعت از امر او مثل اطاعت از خدا و پیغمبر واجب بود و عمل خلاف آن کفر حساب می‌شد - زیر سؤال رفته است، آن هم از سوی دو آتشه‌ترین پیروانش. اصغرزاده، نماینده فعلی مجلس رژیم و از دانشجویان «پیرو خط امام»، در جلسه پرسش و پاسخی در دانشگاه مشهد به مناسبت ۱۶ آذر، از این که شورای تشخیص مصلحت نقش متمم قانون اساسی را دارد، به شدت انتقاد کرد و وجود شوراهای گوناگون دیگر، مثل «شورای سیاست گذاری بازسازی» و «شورای عالی انقلاب فرهنگی» را موازی با مجلس و ناقض آن دانست و گفت که این شیوه در هیچ جای دنیا وجود ندارد. البته این نماینده مجلس رژیم خوب می‌داند که این شوراهای گوناگون به فرمان و ابتکار خمینی - که دارای اختیارات ولی فقیه است که در هیچ جای دنیا وجود ندارد - تشکیل شده است تا گره از کار رژیم بگشاید. جالب این جاست که این اظهارات زمانی صورت گرفته که ده روز قبل از آن، ۹۰ نماینده مجلس رژیم - از جمله خود اصغر زاده - در نامه‌یی به خمینی در همین مورد، یعنی نقش مختل کننده شورای مصلحت و شوراهای دیگری که در کار قانونگذاری دخالت می‌کنند، از وی خواسته بودند آنها را ارشاد کند و خمینی هم در پاسخ، ضمن تأیید نظر آنان، نوشت که آن چه انجام شده در ارتباط با جنگ بوده و تصمیم دارد «در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی در آید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنند». اما گویا این پاسخ خمینی برای «دانشجوی خط امام» اطمینان بخش یا کافی نبوده که بار دیگر به صراحت از تشکیل شوراهای موازی مجلس انتقاد کرده و در ضمن گفته است وجود احزاب در جامعه ضروری است تا برنامه‌های خود را ارائه دهند و مردم نیز به احزاب رأی دهند و قدرت در احزاب باشد. آیا منظورش آن است که دیگر کسی با داشتن عنوان امام آن بالا نباشد که هر چه به عقل ناقصش رسید بگوید و به جای همه تصمیم بگیرد و هیچ کس نتواند به او بگوید بالای چشمش ابرو است؟ به یاد بیاوریم که «دانشجویان پیرو خط امام» همانهایی بودند که مهمل گوییهای قصار خمینی را مثل آیه قرآن بالای اعلامیه‌های خود درج می‌کردند.

تصمیم گرفته می‌شود و می‌خواهیم گشایش اعتبار ارزی کنیم، بین ۴ تا ۵ سال طول خواهد کشید تا اولین واحد آن به دست ما برسد. ایجاد یک نیروگاه برق آبی بین ۸ تا ۱۰ سال زمان لازم دارد و برای ایجاد نیروگاههای بخاری برای افزایش سالانه ۱۰۰۰ مگاوات نیروی برق در کشور، با هزینه‌های سنگینی که به میلیاردها دلار می‌رسد، بایستی از محل بودجه‌های عمرانی استفاده کنیم». وی چند روز بعد در مجلس رژیم، در برابر این سؤال که برای رفع خاموشیهای برق و جلوگیری از افزایش خاموشی برنامه وزارت نیرو چیست؟ خیلی ساده و روشن گفت: «اولاً مجلس محترم به بنده بگوید برای سال آینده چه برنامه و بودجه ارزی به من ارائه می‌دهند تا من بتوانم بگویم چگونه می‌توانم برنامه‌ریزی کنم. ما فقط برای این که در آینده بتوانیم همین حد خاموشی را حفظ کنیم سالی باید نزدیک به یک میلیارد دلار سرمایه‌گذاری بشود». بد نیست یادآوری کنیم که بر اساس یک جدول دو هفته‌ای که وزارت نیروی رژیم برای خاموشی برق تهران و اصفهان تنظیم کرده و در روزنامه رسالت ۲۴ آذر به چاپ رسیده، حداقل خاموشی در دوره مورد نظر برای این دو شهر روزی سه ساعت است. روشن است که در شهرهای کوچک و مناطق کم اهمیت‌تر ساعات خاموشی باید به مراتب بیشتر از این باشد و باز نگفته پیداست که رژیم در چشمانداز خود امکان درآمد ارزی کافی برای سرمایه‌گذاری لازم جهت رفع کمبود برق را ندارد.

مسأله دیگری که هر گونه برنامه توسعه اقتصادی - اجتماعی در گرو حل آن است، مسأله سواد آموزی و مبارزه با بی‌سوادی است. بنابر آمار ارائه شده از سوی «نهضت سواد آموزی» رژیم، در حال حاضر ۱۴ میلیون نفر بی‌سواد در کشور وجود دارند و سالی ۵۰۰ هزار نفر دیگر به آنها افزوده می‌شوند. علاوه بر این، حدود یک میلیون نفر از افراد واجب‌التعلیم، به دلیل نبودن امکانات آموزشی، نتوانسته‌اند به مدرسه راه یابند. از طرف دیگر وزیر آموزش و پرورش رژیم در گزارشی که در ۸ آبان ماه از رادیو رژیم پخش شد، گفت با آن که آموزش و پرورش به ۵۷۰ هزار نیروی جدید احتیاج داشت، «نظر به محدودیتهای اعتباری با استخدام ۲۶ هزار و ۵۰۰ تن موافقت شده است». ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا. تازه باید مشکل کمبود فضای آموزشی و نبود کتاب درسی به سبب کمبود کاغذ را هم به آن اضافه کرد. به نوشته روزنامه اطلاعات ۱۶ آذرماه، جمعیت زیر چهار سال کشور در حال حاضر بیش از ۹ میلیون نفر است. حال با توجه به میزان افزایش جمعیت که ۲ تا ۲/۴ میلیون نفر در سال است، ملاحظه می‌شود که ظرف سالهای آینده، بی‌سوادی چه افزایش هولناکی خواهد داشت. وضع بهداشت و درمان و کمبود پزشک و دارو و بیمارستان، اگر به مراتب

وخیم‌تر از آموزش و پرورش نباشد، بهتر از آن نیست. با این تفاوت که در این جا نیاز انسانها فوری است و در اثر کمبودها باید رنجهای توصیف‌ناپذیری را تحمل کنند که در بسیاری موارد تجسم آن هم دلخراش است. روزنامه رسالت ۲۸ آذرماه در گزارش کوتاهی در مورد ضرورت ایجاد بخش سوانح و سوختگی در بیمارستانهای استان سیستان و بلوچستان، می‌نویسد که در این استان با جمعیت حدود یک میلیون و چهارصد هزار نفر، که ۷۰ درصد آن در روستاهای محروم و دور افتاده زندگی می‌کنند، بیمارستانهای شهرهای تابعه فاقد بخش سوانح و سوختگی هستند. تنها بیمارستان تقریباً مجهز این منطقه هم که در زاهدان است، مرکز سوانح و سوختگی ندارد. این تازه نمونه ناچیزی است از کمبودهای فاحشی که در زمینه بهداشت و درمان در کشور وجود دارد. اما مردم این را هم خوب می‌دانند که خمینی در طول ۸ سال جنگ، چه ثروتهایی را که می‌شد برای برطرف کردن این قبیل مشکلات و کمبودها به مصرف رساند، همراه با صدها هزار انسانی که می‌توانستند نیروی کار و آبادانی باشند در تنور جنگ سوزاند.

«فضای باز سیاسی»

با پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ از طرف رژیم و اعلام آتش‌بس، خلیها که منتظر بودند «تغاری بشکند، ماستی بریزد» و جهان به کامشان گردد، خیال برشان داشت که اوضاع به حالت عادی برخواهد گشت و راه برای فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز در رژیم خمینی برای آنها باز خواهد شد. اما فقط یکی دو ماه وقت لازم بود تا به باطل بودن این تصورشان پی ببرند. خمینی نه تنها هزاران زندانی سیاسی را - که گروهی از آنان قبل از سی خرداد دستگیر شده بودند یا به گروههایی تعلق داشتند که با رژیم وارد مبارزه مسلحانه نشده بودند - اعدام کرد بلکه با اعدام چند آخوند، که گفته می‌شد از اطرافیان منتظری هستند نشان داد که فضای باز سیاسی تحت حاکمیت وی از چه نوعی می‌تواند باشد. ترور دکترا، که بعداً وزیر کشور رژیم داستان مسخره‌یی در مورد خودکشی قاتل وی سرهم کرد، نشان داد که از این پس رژیم در مورد کسانی که نتواند برایشان برجسب و اتهامی پیدا کند و دستگیری و آزار و اذیت یا محکومیتشان هم احتمالاً سبب درد سر شود، به ترور متوسل خواهد شد. ترور دکترا، در واقع هشدار بود هم برای منتظری و هم برای کسانی که فکر می‌کنند پس از «زهر» خوردن و بی‌آبرو شدن «امام»، حال فرصت مناسبی پیش آمده است تا با تکیه بر منتظری، یک مرکز ثقل سیاسی جدید، خارج از جناحهای حاضر در صحنه - که کاملاً آلوده

و بی‌اعتبار شده‌اند -، به وجود بیاورند. در خور توجه است که منتظری در پیام به خانواده دکترا سامی، از او به عنوان شهید نام برد، در حالی که نه رفسنجانی - که در مجلس در مورد ترور دکتر سامی صحبت کرد - و نه روزنامه‌های رژیم از جمله رسالت و جمهوری اسلامی (جز کیهان هوایی که برای خارج کشور چهره رژیم را بزرگ می‌کند) از او به عنوان شهید یاد نکردند.

پایان سخن

جنگ تمام شده، ولی برای توده مردمی که امیدوار گشایش در امور زندگی و سر و سامان یافتن وضع بودند، امیدها به ناامیدی بدل شده است. گرانی و کمبودها، حتی به نوشته روزنامه‌های رژیم، به مراتب از زمان جنگ بیشتر شده است و اظهارات مقامهای رژیم هم نشان می‌دهد که در این زمینه معجزه‌یی در کار نخواهد بود. تنها طرحهای عمرانی بزرگ و ارزبر نیستند که رژیم در اجرای آنها درمانده است، مسائل به مراتب کم اهمیت‌تر، مثل حل مشکل خوابگاه و کمبودهای صنفی دانشجویان نیز هم چنان لاینحل مانده است. خامنه‌ای در جلسه پرسش و پاسخی که به آن اشاره کردیم، در پاسخ به سؤالی در مورد وضعیت خوابگاه دانشجویان گفت: «... البته ما این را مطرح کردیم به وزیر فرهنگ و آموزش عالی... آنها می‌گویند پول به ما بدهید تا ما انجام بدهیم. این جاست که آن وقت ما همین طور می‌مانیم بدون جواب. یعنی وقتی در آمد کشور کم است، طبیعتاً این جوری است!» توده‌هایی که طی ۸ سال جنگ غارت شده‌اند و داغ عزیزانشان را به دل دارند یا معلولی از این جنگ لعنتی برایشان به جا مانده و یا خانه و کاشانه خود را زیر بمب و موشک از دست داده‌اند، دست از سر رژیم برنمی‌دارند. آنها با توضیح خواستن در مورد علل پذیرش قطعنامه ۵۹۸، در واقع علت ادامه طولانی این جنگ خونبار را از رژیم می‌پرسند. می‌خواهند بدانند چرا آن همه دروغ در مورد ضرورت ادامه جنگ به خوردشان داده شد و این همه مصیبت را برای چه متحمل شده‌اند و این بهای سنگین را به خاطر چه چیز پرداخته‌اند. وخامت وضع طوری است که مهره‌های درجه اول رژیم، برای خلاص کردن یقه خودشان از دست مردم، بهترین راه را آن می‌بینند که همه چیز را به امام خونخوارشان نسبت بدهند. از جمله خامنه‌ای در همان جلسه پرسش و پاسخ، در پاسخ به این که وقتی مسئولان این همه دچار تناقض گویی هستند و مثلاً یک روز قبل از پذیرفتن قطعنامه، موضعشان ۱۸۰ درجه با زمان اعلام پذیرش تفاوت داشت، آیا توقع اعتماد به ایشان امری بعید نیست؟ گفت: «... قطعنامه را که ما

قبول نکردیم، قطعنامه را امام قبول کرد. آتش‌بس را امام قبول کردند. مسئولیت ما نیست، جزء وظایف رهبر است... تا قبل از تصمیم امام ما هم خبر نداشتیم». حال آن که خمینی در همان پیام معروفش تأکید کرده بود که این تصمیم را با توجه «به نظر تمامی کارشناسان سیاسی - نظامی سطح بالای کشور که به تعهد و دلسوزی و صداقت آنان اعتماد» دارد، گرفته است. همه مقامهای رژیم از پایین تا رأس هرم، به فساد و دزدی آلوده‌اند و جنگ جناحها هم سبب افشای وسیع‌تر این قبیل خیانتها و جنایتها می‌شود و هر روز بیش از پیش به بی‌اعتمادی آن بخش ناچیز از لایه‌های مختلف اجتماعی که به سردمداران رژیم اعتماد داشتند، می‌افزاید و خشم آنان را دامن می‌زند. اکنون این بی‌اعتمادی به صراحت بیان می‌شود. وضع به انفجار نزدیک است. اندک کاهشی در فشار و سرکوب، هر چند موقتی و بسیار کوتاه، می‌تواند سبب بروز نارضایتیها و تظاهرات گردد، گرچه در برابر چنین خشم و نفرتی، سرکوب عریان هم نمی‌تواند مدت زیادی کارآیی داشته باشد. کیهان هوایی ۱۶ آذر در حاشیه خبر برگزاری مراسم یادبود دکترا سامی نوشت «در پایان تظاهرات عده‌یی از شرکت کنندگان دست به یک تظاهرات محدود زدند و با شعارهایی نظیر این توطئه محکوم است، شهید سامی مظلوم است؛ و آزادی، آزادی، پیام خون سامی؛ استقلال، عدالت، آزادی، پیام خون سامی؛ در خیابان سهروردی دست به راهپیمایی زدند. در این تظاهرات عده‌یی از عناصر فرصت‌طلب و ضدانقلاب به طرح شعارهای انحرافی پرداختند و تلاش کردند تا این جنایت را به جمهوری اسلامی نسبت دهند». وزیر کشور رژیم هم بعداً در مصاحبه‌یی گفت که عده‌یی به خاطر همین تظاهرات دستگیر شده‌اند. البته کیهان هوایی در گزارش خود افزود که اعضای نهضت آزادی برخورد تنیدی با شعار دهندگان کردند و از مردم خواستند «تا برای جلوگیری از سوء استفاده ضدانقلاب متفرق شده و مانع طرح شعارهای انحرافی شوند». این موضوع آدم را یاد تظاهرات روز تاسوعا در سال ۵۷ می‌اندازد. آخوندهایی که دستی در تظاهرات آن روز داشتند، شعار «مرگ بر شاه» را انحرافی می‌دانستند و آن را ممنوع کرده بودند، ولی روز عاشورا کاسه کوزه‌شان زیر فشار نیروهای انقلابی در هم ریخت و مجبور شدند تن به شعار مرگ بر شاه بدهند. آن چه اکنون رژیم خمینی بدان گرفتار آمده در واقع عینیت یافتن این شعار مقاومت است که «صلح طناب دار رژیم است». این طناب اکنون بر گردن رژیم افتاده و هر دم راه نفس رژیم را بیشتر می‌فشرد. شب تیره و تاری که خمینی بر میهن ما گسترده به پایان خود نزدیک می‌شود. به زودی «فروغ جاویدان» و صبح روشن برای همیشه به آن پایان خواهد داد و جای آن را خواهد گرفت.

جنگ مصالحه می کردند و چپاولها و غارتگریهای «تجّار محترم» را با دریافت سهم «جهاد مالی» و «حق الحرب» عملاً مجاز و مباح می نمودند. خلاصه آن که در این ۸ ساله، خواسته و نخواستہ جنگ را به صورت بنیادی وارد اقتصاد وابسته ایران کردند و فی الواقع بر قوز اقتصاد وابسته ایران قوز جدیدی نهادند. حالا، در شرایطی که سوخت ماشین جنگ خمینی ته کشیده، از اقتصاد کشور لاشه بی رمق، ناقص الخلقه و مسخ شده‌یی به جای مانده که به هر جایش که نظاره شود و هر بخشی از آن که مورد بررسی قرار گیرد، بیشتر و بیشتر عیان می گردد که رژیم حتی به ضرب و زور وام و مساعدت سیاستهای استعماری هم نمی تواند آن را «بازسازی» کند. در این نوشته وضعیت تولیدی بخش صنعت، یعنی یکی از بخشهایی که از سیاست جنگی رژیم به شدت تاثیر پذیرفته است را، به عنوان شاهد مثال، مورد مطالعه قرار می دهیم. باید یادآوری کرد که هر چند در فقدان اطلاعات جامع آماری بررسی دقیق اوضاع و احوال کنونی صنایع ایران میسر نیست، اما نابسامانیها آن قدر بالا گرفته که حتی بررسی رد پای جنگ در تولید صنعتی و ارقام و آمار جسته و گریخته‌یی که در این زمینه وجود دارد، ابعاد کلی بحران و عظمت بن‌بستهایی را که رژیم در زمان آتش بس یا صلح با آن مواجه است، عیان خواهد کرد. در ضمن از آن جا که فشار رژیم برای گسترش حجم و تنوع تولید کالاهای نظامی و جنگی، به قیمت کاهش یا توقف تولید کالاهای مورد نیاز مردم در کارگاههای صنعتی کشور تمام شده، برای برداشتی جامعتر از اوضاع، رد پای جنگ هم در صنایع غیر نظامی و هم در صنایع نظامی مورد بررسی واقع شده است.

۱- صنایع غیر نظامی

وضعیت کلی در آستانه جنگ

می دانیم که کار توسعه صنعتی ایران در رژیم شاه، بدون توجه به نیازهای اساسی جامعه و بدون در نظر گرفتن امکانات و منابع داخلی صورت گرفت. عمده سرمایه‌های داخلی و خارجی در رشته‌هایی از صنعت به کار افتاد که بازگشت سرمایه را به سهولت و در کوتاهترین مدت ممکن می ساخت. در نتیجه صنایعی در ایران ایجاد شد که نه ارتباط منطقی باهم داشتند و نه با نیازهای صنعتی و منابع داخلی ایران هم‌آهنگ بودند. خصیصه‌های صنعت به ارث رسیده از رژیم شاه را به طور عمده می‌توان در ناموزونی اقتصادی، از هم گسیختگی و، مهمتر از همه، وابستگی شدید آن به مواد اولیه، قطعات یدکی و تکنولوژی خارجی خلاصه کرد. از رکود قهری و شرایط استثنایی سال ۱۳۵۷ - سال قیام ضد سلطنتی - که بگذریم، وضعیت کلی صنایع بزرگ ایران - که ارزش تولیداتشان به حدود ۸۵ درصد کل ارزش تولیدات صنعتی کشور می‌رسید - در سال ۱۳۵۸ به شرح زیر گزارش شده است (۳).

رد پای جنگ در تولید صنعتی ایران

یزدان حاج حمزه

رژیم خمینی جنگ ۸ ساله ضد میهنیش را در شرایطی پشت سر گذاشته که در بحرانهای حادث و نابود کننده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی غوطه‌ور است. در طول جنگ، حاکمیتی که خود معترف است «از امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشور بی اطلاع بوده» (۱)، عمده امکانات مالی، تولیدی، اجرایی، پرسنلی و فنی کشور را به خدمت پیشبرد سیاست تجاوزگرانه جنگی گرفت که آن را در «رأس امور مملکت» قرار داده بود و تا توانست امکانات اقتصادی و سرمایه‌های ملی ایران را به مصرف سوخت و ساز ماشین جنگیش رساند، به طوریکه جنگ به موتور گردش چرخ اقتصاد وابسته ایران بدل گردید. بودجه بندیهای سالانه، سیاستهای مالی، پولی، تولیدی، توزیعی، بازرگانی و حتی سیاستهای فرهنگی و آموزشی کشور تابعی شد از متغیر بلندپروازیهای جنگی رژیم. هر چه بر مدت و شدت و دامنه جنگ افزوده می‌شد، اقتصاد ایران بیشتر و بیشتر به کام جنگ فرو می‌رفت. رئیس قوه مجریه رژیم به خود می‌بالید که «جای پای جنگ در تمام امور مملکت دیده می‌شود» و بر آن بود که: «دولت باید در جنگ ذوب شود» و دیگر مقامهای رژیم هم فریاد سر می‌دادند که «همه وزارت خانه‌ها باید وزارت دفاع شوند» (۲). در این حال و هوا و با توجه به نقش فائده و تعیین کننده‌یی که دولت در شکل‌بندی اقتصاد کنونی ایران دارد، عمده فعالیت‌های اقتصادی بخش خصوصی نیز متوجه جنگ و شرایط جنگی گردید. از نظر رژیم زندگی مردم ایران جنگ بود و دیگر هیچ. نه حق و حقوقی برای جامعه و تأمین نیازهای طبیعی و روزمره آن قائل بودند و نه به آینده و فردایی می‌اندیشیدند. ناهنجاریهای فزاینده اقتصادی را به

جدول شماره ۱:

کارگاه‌هایی که نسبت به سال ۵۶ کاهش تولید داشته‌اند	میزان بهره‌برداری از ظرفیت تولید کارگاه‌ها در سال ۵۸		میزان وابستگی کارگاه‌های بزرگ به خارج	
			مواد اولیه	لوآرم یدکی
۵۷/۹ درصد	۵۸/۳ درصد		۵۶/۷ درصد	۶۲/۶ درصد

باید متذکر شد که ارقام جدول، مربوط به ۹ گروه عمده صنعتی است. در مورد میزان وابستگی هم میانگین وابستگی کارگاههای جزء این ۹ گروه آورده شده است، والا در مورد برخی از کارگاهها، نظیر صنایع «ماشین آلات، تجهیزات، ابزار و محصولات فلزی» که از جمله صنایع اساسی محسوب می‌شوند، حدود ۸۵ درصد مواد اولیه و ۶۹ درصد لوازم یدکی مورد مصرف از خارج وارد می‌شود (۴).

در سال ۱۳۵۹ نیز رکورد و توقف تولید در برخی از واحدهای صنعتی هم‌چنان ادامه یافت و رویدادهای سیاسی - اقتصادی ایران، بخصوص درگیری جنگی رژیم در نیمه دوم این سال، اثرات کاهنده بر تولید صنعتی کشور به جا گذاشت، به طوری که در سال ۵۹ نسبت به سال ۵۸، نرخ کاهش تولیدات صنعتی حدود ۶/۳۰ درصد بود (۵).

تأثیر جنگ

با آن بافت و ساختار صنعتی که ذکر آن رفت و در حالی که تولیدات صنعتی سیر کاهنده یافته بود، رژیم با تمام وجود وارد جنگی شد که آن را «نعمت خدا» می‌خواند. از این رو تمام توجه رژیم و تمام امکانات مالی و اجرایی دولت به سرعت به سوی جنگ معطوف شد. به زودی کمبودها از هر جانب، بخش صنعت و سایر بخشهای تولیدی اقتصاد ایران را فرا گرفت. کمبود سوخت، کمبود برق و، مهمتر از همه، کمبود امکانات ارزی (که اکسیر حیات صنایع وابسته ایران است) و نیز سوء مدیریتها و کمبود مهارت‌های فنی، هریک به سهم خود، تولید صنعتی کشور را به قهقرا بردند. در این میان کمبودهای ارزی، که کمبود مواد اولیه و قطعات یدکی و توقف سرمایه‌گذاری در رشته صنعت را در پی داشت، به زودی آثار فلج‌کننده خود را بر تولید صنعتی کشور آشکار ساخت. در سال ۱۳۶۲ درآمد ارزی رژیم به نقطه اوج خود رسید (۲۲ میلیارد دلار) ولی از این سال به بعد سیری نزولی داشته تا جایی که در سال ۱۳۶۵ به حد ۵/۶ میلیارد دلار سقوط کرد. صرف‌نظر از میزان درآمد سالانه ارزی و به رغم

افت ارزش دلار در بازار جهانی، در تمام سالهای جنگ سهمیه ارزی صنایع غیر نظامی روندی کاهنده داشت. در مقابل، طی این سالها سهمیه ارزی امور نظامی از جمله سهمیه صنایع نظامی مرتباً افزایش می‌یافت. در سالهای بعد از ۱۳۶۲، با افت درآمدهای ارزی دولت و افزایش سهمیه ارزی امور نظامی، روند افت سهمیه صنایع غیر نظامی شدت بیشتری یافت، تا جایی که از سال ۱۳۶۵، تخصیص ارز دولتی برای کارخانه‌ها و مؤسساتی که به خدمت جنگ گرفته نشده بودند، عملاً متوقف شد و این مؤسسات را وادار کردند که برای تهیه مواد اولیه و قطعات مورد نیاز خود، رأساً ارز صادراتی (۶) و در بعضی موارد ارز آزاد تهیه کنند و به مصرف برسانند. برای جلوگیری از توقف تولید، در برخی موارد کارخانه‌های ملی شده را به تجاری که درآمد و امکانات ارزی داشتند واگذار نمودند (۷) و از همین زمان زمزمه واگذاری برخی دیگر از این کارخانجات به شرکتهای خارجی با قرارداد «باز خرید کالا» (۸) در وزارت صنایع شنیده شد و احتمالاً به مرحله اجرا نیز رسید. در این میان کارخانه‌هایی که به طرف تهیه ارز صادراتی و ارز آزاد نرفتند قهراً مجبور به تعطیل تولید خود شدند. بدین ترتیب چرخ صنایع غیر نظامی ایران، که در زمان شاه به کمک سالی ۶ میلیارد دلار ارز دولتی می‌چرخید، از سال ۱۳۶۵ به بعد می‌بایستی با کمتر از ۶۰۰ میلیون دلار، یعنی یک دهم سهمیه قبل از انقلاب، به گردش درآید و این نمی‌توانست جز به کاهش شدید تولید، تعطیل کارگاههای صنعتی و اخراج دسته جمعی کارگران یا اعزام آنها به جبهه‌های جنگ منجر شود. گوشه‌هایی از این واقعیت را مقامهای مسئول و دست‌اندرکار رژیم خود گزارش کرده‌اند. مثلاً در سمینار سراسری «شوراهای اسلامی کار» که در اردیبهشت ۱۳۶۶ برگزار شد، نبوی، وزیر صنایع سنگین رژیم، اعلام کرد که «کاهش درآمد ارزی سبب شده است طی دو سال اخیر بسیاری از صنایع وابسته از کار بیفتد...» (۹). در همین سمینار حسین کمالی، عضو کمیسیون کار مجلس رژیم، در مورد عوارض از کار افتادن این صنایع از جمله اعتراف کرد که «تعداد کارگرانی که تا پایان سال ۱۳۶۵ اخراج شده‌اند به ۷۵۰ هزار نفر می‌رسد» (۱۰). اما در مورد میزان کل هزینه و افزایش سالانه سهمیه ارزی امور نظامی که علت‌العلل قطع سهمیه ارزی صنایع و تعطیل و تقلیل تولید صنعتی کشور است - بایستی یاد آور شد که اولاً طبق ارزیابی یکی از مشاوران اقتصادی رژیم (۱۱) در طول جنگ، کل هزینه ارزی رژیم در امور نظامی از محل درآمدهای ارزی بالغ بر ۲۲ میلیارد دلار بوده است؛ ثانیاً بنابر گزارش نخست وزیر رژیم به مجلس سوم در باره روند رشد سالانه این هزینه «حتی در سال ۶۵ که کشور با عمیقترین مشکلات ارزی خود روبرو بوده، میزان ارز تخصیص یافته به دفاع مقدس ۴/۸ درصد نسبت به سال قبل رشد داشته است و این رشد در سال ۶۶ به ۲۱/۹ درصد رسیده است» (۱۲). جدول زیر که با استفاده از این اطلاعات و دیگر اطلاعات آماری رسمی رژیم تهیه شده عملکرد درآمدهای ارزی دولت، هزینه‌های نظامی و سهمیه ارزی صنایع غیر نظامی را در طول سالهای جنگ نشان می‌دهد. به علاوه روند تعطیل کارگاههای

صنعتی و کاهش سهم صنعت در تولید ملی تا سال ۱۳۶۲ (یعنی تا زمانی که حسابهای ملی منتشر شده است) نیز به عنوان نمونه، آورده شده است (۱۳).

چنان که از این جدول بر می آید کاهش تولید در کارگاههای صنعتی و افت سهم صنعت در تولید ملی از سال ۱۳۶۲ به بعد، هر چند ارقام آن منتشر نشده، بسیار شدت یافته و از سال ۱۳۶۵ به بعد در معرض توقف کامل قرار گرفته است. برخی از منابع خارجی ظرفیت تولید کارگاههای بزرگ صنعتی ایران در سال ۱۳۶۵ را حدود ۴۰ درصد ظرفیت واقعی شان اعلام کردند (۱۴). اما، به فرض آن که این رقم متکی به حساب و کتاب واقعی باشد، بایستی توجه داشت که از سال ۱۳۶۲ به بعد ظرفیت تولیدی صنایع غیر نظامی به تدریج در خدمت جنگ و تولید کالاهای نظامی قرار گرفت و از سال ۶۵ به بعد، چنان که خواهیم دید، بیش از ۵۰ درصد کارخانههای بخش خصوصی و ۲۵ درصد کارخانههای دولتی محصولات مورد نیاز نیروهای نظامی را تولید می کردند، در حالی که، علی القاعده، آن منبع خارجی، تولید آنها را به حساب تولیدات عادی و غیر نظامی این صنایع گذاشته است. در واقع این دسته از مؤسسات تولیدی غیر نظامی مواد اولیه و لوازم یدکی خود را از نیروهای نظامی رژیم دریافت می کردند و کالاهای نظامی مورد سفارش آنها را تولید می نموده اند. این کارخانهها در حال حاضر به وابستگی مضاعف ارزی - جنگی دچار شده اند و اگر قرار شود روزی رژیم به طرف صلح واقعی - نه صلح مسلح - روی آورد و مصارف نظامی خود را به حد عادی برساند، در اوضاع و احوالی که چشم انداز افزایش درآمدهای ارزی رژیم سخت تیره است، به طور قطع کار تولیدی آنها متوقف خواهد شد. در مورد ابعاد تعطیل کار تولید صنایع غیر نظامی به ذکر این نمونه بسنده می کنیم که با وجود آن که از میان گروه های ۹ گانه صنعتی، گروه «صنایع نساجی و پوشاک» ایران بالاترین سهم را در کل ارزش تولیدی صنایع ایران دارد و با آن که کار تولید پارچه در ایران - به جز پارچه های خالص نخی - به الیاف مصنوعی وابسته است، در چند سال اخیر کارخانه های ما در صنایع نساجی ایران که تولید کننده نخ مصنوعی هستند (نظیر کارخانه دولتی «الیاف») به کلی تعطیل شده اند.

صنایع در خدمت جنگ

طبق آمار سال ۱۳۶۲ از ۶۷۷۵ واحد کارگاه صنعتی بزرگ کشور، تعداد ۹۸۶ واحد در اختیار دستگاههای دولتی نظیر «سازمان صنایع ملی»، «سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران» و «بنیاد مستضعفان» قرار داشته است. ۶۷/۷ درصد کل کارکنان کارگاههای بزرگ صنعتی در کارگاههای دولتی (بخش عمومی) اشتغال داشته اند و ۶۸/۸ درصد کل ارزش افزوده کارگاههای بزرگ صنعتی - غیر نظامی - در همین کارگاهها حاصل می شده است. بدین ترتیب، با توجه به سهم بخش صنعت

ارقام درآمد و هزینه و سهمیه های ارزی بر حسب میلیون دلار

جدول ۲:

شرح	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶ مصوب	۱۳۶۷ مصوب
سهم صنعت در تولید داخلی (بدون نفت)	۱۰ درصد	۱۰/۱ درصد	۹/۲	نامشخص	نامشخص	نامشخص	نامشخص	نامشخص
بازیش از ۱۰ کارگاه صنعتی	۷۵۳۱	۶۹۱۸	۶۷۷۵	نامشخص	نامشخص	نامشخص	نامشخص	نامشخص
سهمه ارزی صنایع غیر نظامی	نامشخص	۳۸۰۰	۳۰۰۰	۲۷۰۰	۲۵۰۰	۹۰۰	۶۰۰	-
هزینه های ارزی نظامی	از سال ۶۰ تا پایان ۶۳ جمعاً ۱۲۳۰۶							
درآمدهای جاری ارزی	۱۴۳۲۰	۲۱۴۵۵	۲۳۰۸۳	۱۷۹۴۶	۱۵۵۸۵	۵۶۳۲	۸۶۶۰	۹۰۰۰
تعداد کارگاههای صنعتی	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳	۱۳۶۴	۱۳۶۵	۱۳۶۶ مصوب	۱۳۶۷ مصوب

در درآمد ملی، به لحاظ میزان تولید و ارزش افزوده، سهم صنایع بخش عمومی در حدود ۶۰ درصد کل صنایع کوچک و بزرگ می‌شود (۱۵). کار استخدام کارخانه‌های دولتی غیر نظامی برای اهداف نظامی از کارخانه‌های تحت پوشش «بنیاد مستضعفین» شروع شد. در جریان برگزاری یک نمایشگاه در سال ۱۳۶۲ روزنامه‌های رژیم خبر دادند که «بنیاد مستضعفین نیز در غرفه‌ی فعالیت‌های خود در زمینه ساخت وسایل و ابزار آلات نظامی از جمله ماسوره، نارنجک جنگی، قایق‌های فایبر گلاس و... را به نمایش گذاشت» (۱۶). بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین رژیم، در کیهان مورخ ۶ بهمن ۶۴ از تشکیل یک کمیسیون پشتیبانی صنعتی و مهندسی جنگ در هیأت دولت، برای ارتق و فتق امور مهندسی و به کار گرفتن صنایع به خدمت جنگ، خبر داد. او در اردیبهشت سال ۶۶ اعلام کرد که «در سال ۶۵ واحدهای تحت پوشش صنایع سنگین نیمی از تولیدات خود را - با تغییر خط تولید - به تأمین نیاز جبهه‌ها اختصاص داده‌اند» (۱۷). روند نظامی کردن صنایع غیر نظامی به جایی رسید که وزارت صنایع سنگین در تشکیلات اداری خود پست معاونت جدیدی زیر عنوان «معاونت دفاعی» به وجود آورد. در مورد سیاست استفاده از کارخانه‌های دولتی و غیر دولتی برای منظور نظامی، دو نمونه زیر می‌تواند گویای دامنه گسترش این سیاست رژیم باشد: در سال ۱۳۶۴ وزیر صنایع سنگین رژیم از عقد یک قرارداد ۶۰۰ میلیون تومانی بین واحدهای صنعتی تحت پوشش این وزارتخانه با نیروهای مسلح رژیم خبر داد (۱۸) و رفیق دوست، وزیر سابق سپاه، اخیراً در مجلس اعلام کرد که «سپاه در بحران ارزی کشور ۲۲۱ کارخانه دولتی و ۳۰۰۰ کارگاه بخش خصوصی را به کار گرفته است» (۱۹). بر اساس این آمار اگر تعداد کارگاه‌های دایر صنعتی با بیش از ۱۰ نفر حقوق بگیر در سال ۱۳۶۲ را معیار قرار دهیم، تنها سپاه پاسداران ۱/۴ کارخانه‌های دولتی و بیش از ۵۰ درصد کارگاه‌های بزرگ بخش خصوصی را به خدمت تولید کالاهای نظامی گرفته است. چنان که از جدول شماره ۲ بر می‌آید، سهمیه ارزی صنایع را در سال ۶۶، به کمتر از ۱/۵ میزان آن در سال ۶۲ - یعنی به حدود ۶۰۰ میلیون دلار - کاهش داده‌اند و از این مقدار هم، بنابر جدول سهمیه بندی ارزی سال ۶۶ (مندرج در کتاب بودجه همین سال)، ۴۰۰ میلیون دلار به صنایع داخلی که در خدمت جنگ قرار دارند اختصاص یافته است. با این حساب در سال گذشته تنها ۲۰۰ میلیون دلار ارز دولتی برای تولید کالاهای صنعتی مورد نیاز مردم به کار رفته است. این مبلغ کمتر از ۱/۳ ارز مورد نیاز کارخانه‌های صنعتی است و قابل لمس است که با کمتر از ۳ درصد مواد اولیه و لوازم یدکی خارجی مورد نیاز برای تولید کالاهای مذکور، میزان تولید کنونی آنها تا چه حد باید افت کرده باشد. جنبه دیگر تاثیر جنگ بر صنایع، ایجاد و گسترش تأسیساتی است که انحصاراً مهمات و

جنگ افزار مورد نیاز نیروهای مسلح رژیم را تولید می‌کنند. این تأسیسات از جمله صنایع کاملاً وابسته و ارز برند و در صورت برقراری صلح نه محصولات آن قابل صدور و عرضه به بازار بین‌المللی سلاح است و نه تغییر خط تولید آنها به آسانی امکانپذیر است. هر چند با توجه به شناختی که از ماهیت رژیم خمینی داریم و چنان که خواهیم دید، این رژیم نه تنها برنامه تغییر خط تولید صنایع نظامی به غیر نظامی را ندارد بلکه خیال گسترش باز هم بیشتر تولید اسلحه و مهمات را در سر می‌پروراند.

۲- صنایع نظامی

نظر به این که مسأله تسلیحات و صنایع نظامی، به لحاظ اطلاعاتی جزء موضوعات طبقه‌بندی شده و سری رژیم است، طبعاً اطلاعات جامعی در باره آن در دسترس نیست. اما با همان اطلاعات جسته و گریخته‌ی که، این جا و آن جا، خود رژیم بیرون داده، سعی می‌کنیم به طرح تصویری کلی از ابعاد دلمشغولی رژیم به کار تولید سلاح و دورخیزی که برای گسترش آن کرده است، بپردازیم:

پیشینه کار

نظامیگری، به مفهوم امروزی آن، بعد از کودتای رضاخان در ایران نضج گرفت و صنایع نظامی اولیه نیز در همین دوران توسط آلمانیها در کشور ما ایجاد گردید. در سال ۱۳۲۰، پس از اشغال ایران توسط متفقین، کارخانجات اسلحه‌سازی ایران به اشغال قوای شوروی در آمد و تا سال ۱۳۲۶ که این کارخانجات در اشغال آنان بود، تولید آنها تعطیل گردید و ماشین آلات مربوطه از بین رفت. از سال ۱۳۳۲ این کارخانجات، با کمک انگلیسیها، تا حدودی بازسازی شد. ولی اقدام اصلی رژیم شاه در زمینه توسعه صنایع اسلحه سازی، پس از کودتای ۱۳۳۲ به کمک کارشناسان آمریکایی و دیگر مشاوران خارجی آغاز شد و تا مقطع قیام ضد سلطنتی ادامه یافت. باید گفت که رژیم شاه، با آن که نقش ژاندارمی منطقه را به عهده داشت، اساساً به واردات سلاح ساخته شده و کالاهای واسطه‌ی اتکا داشت که برای تولید محدود داخلی مورد نیازش بود. بعد از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، بر اثر فشار نیروهای مترقی و خواست عمومی، «دولت موقت» بازرگان و ادار به لغو قراردادهای خرید نظامی از آمریکا شد و طرحهای گسترش صنایع نظامی نیز عملاً متوقف گردید. با شروع جنگ ایران و عراق، پس از آن که رژیم موفق نشد تحریم فروش رسمی اسلحه از

جانب کشورهای بلوک غرب را علیه خود برطرف کند، نیروهای مسلح رژیم (ارتش و سپاه)، در تنگنای مشکلات و محدودیتهای خرید سلاح از بازار سپاه و مجاری غیر رسمی، برای تأمین جزئی از نیازهای فزاینده جنگی خود، به صورتی شتابزده، بی‌رویه و بدون برنامه رأساً به سوی تولید مهمات و پاره‌یی جنگ افزارهای کلاسیک روی آوردند و با سرمایه‌گذاری در این زمینه به کمک یکی دو شرکت دست اندر کار اروپایی (۲۵) و با استفاده از بضاعت تکنولوژی ناچیز تکنسینهای شاغل در صنایع نظامی رژیم شاه، به گسترش امکانات تولیدی خود مبادرت ورزیدند. از آن جا که رژیم برای سرپوش گذاشتن بر معاملات تسلیحاتی خود از طریق دلالهای اسرائیلی و آمریکایی و اروپایی، در باره امکانات تولیدی خود لافزنی فراوان کرده است در حال حاضر مشخصات واقعی صنایع اسلحه سازی در ایران در هاله‌یی از ابهام قرار گرفته است. با وجود این با تعمق در برخی از ویژگیهای عملکرد رژیم در این زمینه، می‌توان با ابعاد کلی آن آشنا شد.

گستره کار

تا سال ۱۳۶۲، کار تولید مهمات و سلاح انحصاراً در اختیار «سازمان صنایع دفاع»، که شرکتی دولتی و وابسته به ارتش است، قرار داشت. این شرکت در حال حاضر با کارخانه‌های متعدد خود که در اطراف تهران و اصفهان واقع شده است، جزئی از مهمات و سلاحهای کلاسیک سبک مورد نیاز یکانهای رزمی رژیم را تولید می‌کند. از سال ۱۳۶۲ «معاونت صنایع خودکفایی سپاه» نیز برای مصارف سپاه پاسداران، به احداث کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تولید مهمات مبادرت ورزید. از موقعیت و عملکرد سالانه و ظرفیت تولیدی کارخانه‌های سپاه اطلاعی در دست نیست، اما در مورد تاریخ گشایش و بهره‌برداری آنها، ردّ پاهایی به شرح زیر در روزنامه‌های رژیم دیده می‌شود: روزنامه کیهان در تاریخ ۲۷ بهمن ۶۲ خبر از «گشایش اولین کارخانه تسلیحاتی وزارت سپاه با نام الحدید» داد؛ در تاریخ ۲۹ دی ۶۴ روزنامه اطلاعات نوشت که «اولین محموله خمپاره‌های ساخت صنایع جهاد خودکفایی سپاه» آماده تحویل شده است و بالاخره در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۶۵ رفیق‌دوست، وزیر وقت سپاه، در مصاحبه با روزنامه کیهان اعلام کرد که: «نخستین کاروان تجهیزات ساخت سپاه پاسداران از قبیل خمپاره‌های ۸۱ میلیمتری، گلوله‌های توپ ۱۲۲ و راکت‌های مینی کاتیوشا عازم جبهه‌ها شد».

علاوه بر این نشانه‌ها، تعمق در میزان هزینه ارزی سالهای اخیر بخش دفاع و سهمیه ارزی سپاه و «سازمان صنایع دفاع» - که از محل درآمدهای ارزی در همین

سالها تأمین شده و ارقام آن در جدول زیر آورده شده - ابعاد اشتغال خاطر رژیم به سرمایه‌گذاری در زمینه های فوق و سرنخی از امکانات گسترش صنایع نظامی رژیم را به دست می‌دهد. البته رژیم در این سالها از محل ذخیره‌های ارزی و طلا نیز بخشی را به مصرف امور نظامی و جنگیش رسانده است که از کم و کیف آن اطلاعی در دست نیست.

جدول ۳: هزینه‌های ارزی نظامی رژیم (ارقام به میلیون دلار) (۲۱)

شرح	۱۳۶۴		۱۳۶۵		۱۳۶۶	
	عملکرد	پیش‌بینی	عملکرد	پیش‌بینی	عملکرد	پیش‌بینی
کل هزینه ارزی نظامی	۲۹۴۹/۷	۲۳۰۰	۳۰۳۹/۲	۲۸۰۰	۳۷۰۴/۸	
سهمیه ارزی سپاه	۲۲۷۸/۷	۱۷۰۰	نامشخص	۷۵۰	نامشخص	
سهمیه ارزی «صنایع دفاع»	۶۷۱	۶۰۰	نامشخص	۶۰۰	نامشخص	
بابت تولید نظامی توسط «صنایع غیرنظامی»	-	-	-	-	۴۰۰	نامشخص

تولیدات

ادعاهای رژیم در مورد ساخت تجهیزات نظیر زیر دریایی، هواپیما و موشکهای دور برد را نه می‌توان جدی گرفت و نه از حد سرهم‌بندی تک نمونه‌های آزمایشی - و البته ناموفق - بهای بیشتری برای آن قائل شد. در باره ادعای تولید جنگ افزارهای نیمه سنگین و سنگین نیز وضع به همین منوال است. در مورد حجم تولید جنگ افزارهای سبک اطلاعاتی در دسترس نیست، اما در مورد انواع و ظرفیت تولید مهمات از جانب دست اندرکاران رژیم به طور جسته و گریخته اطلاعاتی داده شده است که عیناً آنها را نقل می‌کنیم: مدیر عامل «سازمان صنایع دفاع رژیم» (مجله صف، فروردین ۶۷) مدّعی است که در حال حاضر صنایع نظامی رژیم «بیش از ۳۰۰ نوع وسایل جنگی در دست تولید دارد». او می‌گوید مهمات سازی ارتش، ۱۵ قلم مهمات تولیدی زمان شاه را به بیشتر از ۵۰ قلم رسانده است و بدین لحاظ دیگر به «هیچ یک از اقلام زنجیره آتش، که از جمله تخصصی‌ترین و گرانترین اقلام مصرفی در مهمات است، وابسته نیستیم». مدیر کارخانجات مهمات سازی ارتش در مجله «صف» (بهمن ۶۶)، سیر رشد مصرف مهمات از جانب نیروهای مسلح رژیم در جنگ با عراق

را نشانه سیر رشد تولید مهمات در ایران اعلام می‌کند و در این باره می‌گوید که «در ابتدا مهمات مصرفی ما یک به صد بوده و با عنایت پروردگار، به مرور ایام، این فاصله را کم کرده‌ایم، به طوریکه به ۱ به ۵۰ و ۱ به ۲۰ و امروزه به نسبت ۱ به ۵ رسیده‌ایم و امیدواریم که به زودی نه تنها از دشمن چیزی کم نداشته باشیم بلکه از آنها پیشی بگیریم». در باره حجم تولید یکی دو قلم از مهمات تولیدی رژیم دو منبع دست‌اندرکار ارقامی ذکر کرده‌اند: مدیر عامل «سازمان صنایع دفاع» در کیهان ۴ مهر ۶۳ اظهار داشت که «به رقم تولید یک میلیون فشنگ که نسبت به تولید روزانه رژیم سابق افزایش چشمگیری دارد، رسیده‌ایم». رفیق‌دوست، وزیر وقت سپاه، نیز در کیهان مورخ ۷ اردیبهشت ۶۵ گفت: «طبق برنامه در سال جاری، کارخانجات مهمات سازی سپاه یک میلیون و پانصد هزار تیر از انواع گلوله خمپاره تولید خواهد کرد». اینها نشانه‌هایی از «رشد» در رژیم خمینی است!

عملکرد مالی و تعداد کارکنان

آشنایی با دخل و خرج سالانه صنایع نظامی و نیز نیروی انسانی که به طور تمام وقت به خدمت آن گرفته شده است، دلمشغولی رژیم در این زمینه را بهتر نشان می‌دهد. در قسمت هشتم کتاب بودجه سال ۶۶ رژیم زیر عنوان «بودجه شرکت‌های دولتی و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت»، در باره عملکرد مالی سال ۶۶ «سازمان صنایع دفاع»، که شرکتی دولتی و وابسته به ارتش است، به رقم ۲۸/۹۱۱ میلیارد تومان بر می‌خوریم. عین جدول مربوطه در منبع نامبرده از این قرار است.

جدول ۴: (ارقام به هزار ریال)

عنوان دستگاه	سازمان صنایع دفاع
حساب‌های جاری	درآمد
	۲۸۰,۱۱۶,۶۲۷
	هزینه کل
	۲۵۸,۱۹۲,۹۷۹
حساب‌های سرمایه‌گذاری	هزینه استیلاک
	۱۹,۰۲۸,۰۶۸
	بودجه‌های ویژه
	۲۰,۰۳۳,۶۶۸
حساب‌های تعهدات	اندوخته قانونی
	۱,۵۲۰,۶۸۳
	اندوخته سرمایه‌گذاری
	۲۹,۳۷۷,۲۸۵
	جمع سود
	۲۰,۰۳۳,۶۶۸

به طوری که از جدول تقسیم سود «سازمان صنایع دفاع» بر می‌آید، علاوه بر

سرمایه‌گذاری هنگفتی که رژیم از بودجه عمومی دولت برای گسترش امکانات تولیدی آن به مصرف می‌رساند، خود این موسسه نیز بیش از ۹۸ درصد از سود ۳ میلیارد تومانی سالانه‌اش را برای این کار اندوخته کرده است. بنابر پاره‌یی اطلاعات، تنها کارخانجات مهمات سازی اصفهان بیش از ۶۰۰۰ کارگر و کارمند به خدمت گرفته است (۲۲). راجع به عملکرد مالی صنایع نظامی تحت پوشش سپاه و حساب و کتاب‌های آن و نیز حجم ریالی تولیدات نظامی رژیم در کارخانجات غیر نظامی، اطلاعی در دسترس نیست، اما با توجه به تعداد کارکنان کارخانجات اسلحه و مهمات سازی سپاه، که رفیق‌دوست اخیراً آن را ۷۰ درصد کل ۲۵ هزار پرسنل پشت جبهه سپاه اعلام کرده است (۲۳) - یعنی ۱۷۵۰۰ نفر - بعدی دیگر از اشتغال رژیم به «آتش‌بازی»، به دست می‌آید.

طرح‌های در دست اقدام

در حال حاضر رژیم برای گسترش صنایع نظامی خود طرح‌هایی در دست اجرا دارد. میزان پیشرفت و برآورد هزینه آن دسته از این طرح‌ها که به لحاظ مالی از محل بودجه عمرانی کشور تأمین می‌شوند و «سازمان صنایع دفاع» دستگاه اجرایی و بهره‌برداري کننده آنهاست، به نقل از «پیوست شماره (۱) قانون بودجه سال ۱۳۶۶ کل کشور» به شرح جدول زیر است:

برآورد هزینه و اعتبار طرح‌های صنایع نظامی در دست اقدام ارتش در سال ۱۳۶۶
(ارقام بر حسب میلیون تومان)

عنوان طرح	پرداختی سال‌های قبل از ۶۶	برآورد هزینه و اعتبار طرح
مجتمع صنایع مکانیکی شماره ۲ اصفهان	۳۳۷/۰۲۹	۱۹۰۳/۰۲۰
تعمیرگاه رده ۵ اقلام دفاعی درود	۳۷/۹۹	۸۳۷/۹۹۷
کارخانه هلیکوپتر سازی	۳۴۱۷/۷	۷۰۰۰
گسترش صنایع دفاع	شروع کار در سال ۶۶	۱۶۷۰
صنایع شیمیایی پارچین ۶	۰/۷	۱۲۰۰
جمع	۳۷۹۳/۴۱۹	۱۲۶۱۱/۰۱۷

در مورد طرح‌های احتمالی در دست اجرای وزارت سپاه باید یادآور شد که چون این طرح‌ها از محل بودجه جنگ و یا منابع سرب‌ی دیگر تأمین مالی می‌شوند، رد پای از آنها وجود

ندارد. نکته قابل توجه دیگر در باره هزینه این قبیل طرحها آن که بخش اعظم هزینههای مربوطه، که صرف واردات ماشین ابزار کار و حق القدم کارشناسان خارجی برای انتقال فوت و فنهای تولید می شود، به صورت ارزی - یعنی دلاری حدود ۷۸ ریال - بوده و به همین صورت در برآورد هزینهها منظور شده است. این مختصر را هم بابت آشی که عجالتاً در دست پختن دارند داشته باشید.

برنامه آینده

چشم انداز و رئوس برنامه آینده رژیم برای «توسعه» کار اسلحه سازی در ایران، در فصل اهداف و فصل خط مشی «لایحه برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی» - که اخیراً در عرض دو سه روز شور اول آن را به تصویب مجلس رژیم رساندند (۲۴) - کاملاً قابل لمس است. بهتر است ابتدا عین فصل اول و خط مشی ترسیم شده برای رسیدن به هدف اصلی و نخست این برنامه را از نظر بگذرانیم:

بخش دوم - اهداف و خط مشی مرحله اول توسعه

فصل اول - اهداف

ماده ۱۰ - اهداف کلی مرحله اول توسعه عبارتند از:

- الف - بازسازی و تجهیز بنیه دفاعی و تأمین نیازهای ضروری آن بر مبنای اهداف نظامی تعیین شده
- ب - بازسازی و نوسازی ظرفیتهای تولیدی و زیربنایی و مراکز جمعیتی خسارت دیده در جنگ تحمیلی در چارچوب اولویتهای برنامه
- ج - ارتقاء کیفیت فرهنگی جامعه نسل جوان و گسترش علوم و فنون
- د - ایجاد رشد اقتصادی در جهت افزایش تولید سرانه، اشتغال مولد و کاهش وابستگی اقتصاد کشور و مهار تورم
- ه - تلاش در جهت تأمین قسط و عدالت اجتماعی اسلامی
- و - تأمین حداقل نیازهای اساسی آحاد مردم
- ز - اصلاح سازماندهی و مدیریت کشور در ابعاد مختلف

فصل دوم - خط مشی

ماده ۱۱ - بازسازی و تجهیز بنیه دفاعی و تأمین نیازهای ضروری آن

بر مبنای اهداف نظامی تعیین شده از طریق:

- ۱ - تعیین مأموریت نیروها، انتخاب سیستمهای سلاح و سازماندهی نیروهای مسلح برای رسیدن به حداکثر توان رزمی
- ۲ - تجدید نظر اساسی در طرحهای نظامی و تکمیل و بهره برداری طرحهاییکه برای رسیدن به اهداف نظامی ضروری است.
- ۳ - نوسازی و استفاده حداکثر از ظرفیتهای صنایع دفاعی و ایجاد ارتباط با سایر صنایع و فعالیتهای تولیدی کشور به منظور استفاده از امکانات آنها در مواقع لازم
- ۴ - ترمیم و تکمیل وسایل و ابزار و تجهیزات موجود
- ۵ - همگانی کردن امر دفاع و بکارگیری مناسب نیروهای نظامی و تأکید بر بیشترین بهره وری از نیروهای وظیفه و مدیریت مداوم بر نیروهای احتیاط.

گرچه برای ارزیابی این «برنامه» زبان ارقام و اعتباری که برای رسیدن به یکایک اهداف آن پیشبینی کرده اند - و عمداً آن را منتشر نکرده اند - لازم است ولی از اولویت بندی «اهداف برنامه» به خوبی دیده می شود که «تجهیز بنیه دفاعی و تأمین نیازهای ضروری آن» هدف اصلی آن است. «نیازهای ضروری» برای رسیدن به این هدف را، به نوبه خود، «اهداف نظامی تعیین شده» رژیم مشخص می کند و نه عامل دیگر. اما در مورد «اهداف نظامی رژیم»، بارها داعیه «جا افتادن به عنوان قدرت بزرگ جهانی» را از زبان مقامهای رژیم شنیده ایم و در این زمینه حتی «راست» های رژیم خواستار تدوین «دکترین نظامی» برای رسیدن به «اهداف استراتژیک خود در منطقه و جهان» هستند (۲۵). علی القاعده به همین اعتبار است که طراحان «اهداف نظامی» رژیم در خط مشی ارائه شده این برنامه لازم دیده اند که در «طرحهای نظامی» خود به «تجدید نظر اساسی» بپردازند، «صنایع دفاعی» شان را «نوسازی» کنند، آنها را با «سایر صنایع و فعالیتهای تولیدی کشور»، از جمله با کارخانه های بخش خصوصی، در ارتباط قرار دهند و «وسایل و ابزار و تجهیزات» نظامیشان را «تکمیل و ترمیم» نمایند. بدون آن که قصد ارزیابی کلی گوییهای این برنامه و موانع سیاسی، اقتصادی و اجرای آن را داشته باشیم، برای عینی تر کردن جهت گیری و سمت و سوی آن سیستم اقتصادی که رژیم در سودای برنامه ریزی برای پیاده کردن آن است، بایستی اضافه کنیم در شرایطی که درآمد رژیم در طی سالهای اخیر به زحمت به حدود ۶۰ درصد از مخارج جاریش می رسد و تا حدود ۵۰ درصد از بودجه عمومی کسری دارد و در حالی که در آمد ارزش به حدود ۱/۴ هزینه ارزی

رژیم شاه رسیده است، با جیب خالی حجم سرمایه‌گذاری ثابت "برنامه پنجساله" اش را در کل ۲۲۷۳/۶ میلیارد تومان پیش‌بینی کرده که ظاهراً ۵۳۸/۳۲ میلیارد تومانش را باید دولت تامین کند و بقیه‌اش از طرف بخش خصوصی داخلی و خارجی سرمایه‌گذاری شود. صرف‌نظر از آن که امکانات و زیر ساختهای اقتصاد ایران امکان جذب چنین سرمایه‌گذاری مبالغه آمیزی را نمی‌دهد، طرح و ارائه این قبیل ارقام و قائل شدن سهمی در حدود ۷۷ درصد برای بخش خصوصی، همه حکایت از آن دارد که رژیم کاملاً به کمک منابع مالی غرب چشم دوخته و از «تجار محترم» داخلی و سرمایه‌گذاران غربی می‌خواهد که به قیمت چپاول پس مانده سرمایه‌های ملی ایران، به نجاتش بشتابند.

به نظر می‌رسد که رژیم متکی به جنگ و سرکوب، در کار برنامه‌ریزی برای «توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی» هم قادر نیست که از ادامه راه بی‌برگشتی که تا به حال پیموده، دست بردارد. حال که به اجبار جنگ خارجی را متوقف ساخته است، خود را بیش از پیش با مردم ایران و مقاومت مسلحانه و سازمانیافته این مردم رویاروی می‌بیند و از آن جا که برای ادامه زندگی و پرهیز از خطر سرنگونی وسیله‌ی جز اعمال قهر و خشونت هر چه بیشتر ندارد، چاره کار را در آن دیده است که ابزار اعمال قهر و خشونت، یعنی قدرت نظامی متلاشی شده‌اش را بازسازی کند و توسعه دهد. رژیم در سودای آن است که با گسترش صنایع نظامی و تثبیت تشکیلات نظامیش، به طور استراتژیک بر سیاست نظامیگری و نظامی‌پروری تکیه کند. چنان که دیدیم اجرای چنین سیاستی به فرض تأمین مالی و مجال تحقق، به جای «توسعه اقتصادی» موانع توسعه اقتصادی ایران را رشد خواهد داد و رژیم را با دردهای مهلک و بیشمار اقتصادی و اجتماعی درگیر خواهد ساخت. اما به راستی در شرایط کنونی، با توجه به اوضاع و احوال از هم گسیخته درون حاکمیت خمینی، آمادگی شرایط عینی جامعه برای انفجار و توانمندی نظامی - سیاسی مقاومت سازمانیافته مردم ایران و نیز در حالی که شرایط سیاسی منطقه بی و بین‌المللی به زیان رژیم در حال تحول است، کدام یک از این دو شق امکان تحقق بیشتری دارد: بازسازی قدرت نظامی و تثبیت رژیم یا فروریزی ستون پوسیده نظامی و سقوط و نابودی قریب‌الوقوع او با قیام سازمانیافته مردم؟

منابع و توضیحات:

- ۱ - ایران تایمز، ۳۰ آبان ۶۷، به نقل از منابع خبری رژیم.
- ۲ - اطلاعات، ۹ تیر ۶۷، از گزارش نخست وزیر به مجلس.
- ۳ - گزارش اداره بررسیهای اقتصادی بانک مرکزی سال ۶۱ زیر عنوان «بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب».
- ۴ و ۵ - همان جا.
- ۶ - به ازای صادرات برخی از کالاها به خارج کشور، بانک مرکزی از صادرکنندگان تعهدنامه ارزی می‌گیرد که بهای کالا به ارز، ظرف مدت معینی به حساب مخصوص واریز شود. صادرکننده پس از واریز ارز، واریزنامه‌ی دریافت می‌کند که می‌تواند آن را به مؤسسات تولیدی یا بازرگانی به نرخ ارز صادراتی به فروش برساند.
- ۷ - روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۳ آذرماه ۶۵، به نقل از اظهارات سمیعی، معاون طرح و برنامه وزارت کار، در بحث «شرایط نوین اقتصادی کشور».
- ۸ - همان جا، به نقل از مؤمنی، عضو خانه کارگر، در بحث «شرایط نوین اقتصادی کشور». توضیح آن که در قرارداد «باز خرید کالا» یا سیستم «بای بک» سرمایه گذار خارجی به ازای استهلاك اصل و فرع و سود سرمایه‌گذاری، بخشی از محصول مؤسسه تولیدی را برداشت می‌کند و رأساً به فروش می‌رساند.
- ۹ و ۱۰ - ایران تایمز، ۱۸ اردیبهشت ۶۱ (به نقل از منابع رژیم).
- ۱۱ - سخنرانی عزت‌الله سحابی در بنیاد «شط».
- ۱۲ - اطلاعات، ۹ تیر ۶۷.
- ۱۳ - در تنظیم جدول از منابع زیر استفاده شده است:
- الف - درآمدهای جاری ارزی رژیم تا سال ۱۳۶۳، از جدول موازنه ارزی کشور مندرج در سالنامه آماری مرکز آمار ایران (سالهای ۶۳ و ۶۴)؛ رقم مربوط به عملکرد سال ۱۳۶۴ و پیش‌بینی سال ۶۶ از دفتر بودجه سال ۶۶. رقم مربوط به سال ۶۵، بر اساس گزارش موسوی، نخست‌وزیر، به مجلس سوم محاسبه شده است.
- ب - هزینه‌های ارزی نظامی در سالهای ۶۴، ۶۵ و ۶۶ براساس رقم عملکرد سال ۶۴ (مندرج در دفتر بودجه سال ۶۶) و با اعمال ضریب رشد سالانه (طبق اظهارات موسوی نخست وزیر) به دست آمده است. رقم مربوط به سالهای ۶۰ تا ۶۳

حاصل تفریق مجموع هزینه‌های ارزی سه سال ۶۴ تا ۶۶ از رقم ۲۲ میلیارد دلاری است که آقای سحابی به عنوان کل هزینه ارزی جنگ عنوان کرده است.

ج - سهمیه ارزی صنایع غیر نظامی تا سال ۶۵ به نقل از معاون وزارت صنایع مندرج در کیهان ۱۲ مرداد ۶۵ است و رقم مربوط به سال ۶۶ آن از گزارش موسوی نخست‌وزیر به مجلس.

د - آمار مربوط به تعداد کارگاهها و سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی از سالنامه آماری مرکز آمار ایران، سال ۱۳۶۳ گرفته شده است.

۱۴ - نشریه میدل ایست مان، به نقل از نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۸۸، ۲۱ فروردین ۶۶.

۱۵ - سالنامه آماری مرکز آمار ایران، سال ۶۳.

۱۶ - کیهان، ۴ مهر ۶۲.

۱۷ - ایران تایمز، ۱۸ اردیبهشت ۶۱.

۱۸ - کیهان، ۶ بهمن ۶۴.

۱۹ - از صورت مشروح مذاکرات علنی روز ۲۱ شهریور ۶۷ مجلس سوم، تهیه شده توسط «اداره تندنویسی مجلس شورای اسلامی».

۲۰ - به گفته منابع خارجی این دو شرکت سوئدی و آلمانی بوده‌اند.

۲۱ - کتاب بودجه سال ۶۶.

۲۲ - فدایی، اردیبهشت ۶۷ «گزارشی در باره صنایع دفاعی اصفهان».

۲۳ - منبع ۱۹.

۲۴ - رسالت، ۲۰ مهر ۶۷.

۲۵ - رسالت، ۲۲ مهر ۶۷.

به بهانه اعتصاب غذا!

محمدحسین نقدی

پس از گذشت چند ماه از قبول اجباری قطعنامه ۵۹۸ توسط خمینی و تحقق آتش‌بس در جنگ با عراق، علائم بیماری علاج ناپذیر انزوا و شکست رژیم یکی پس از دیگری ظاهر می‌شوند. اینک کاملاً روشن شده است که آن زهر که خمینی نوشید، بدان امید که شهد مقبولیت بین‌المللی و «بازگشت به خانواده ملل» و در نتیجه تثبیت و تداوم رژیمش را نیز به او بچشانند، اثری بیش از نوشداروی پس از مرگ سهراب نداشته و کاسه شهدی را که برای خمینی تدارک دیده بودند، ارتش آزادیبخش ملی با ضربت فروغ جاویدان در هم شکسته است. پس از فروغ جاویدان، خمینی در تمامی معاملاتی که با قبول آتش‌بس و گرو گذاشتن آبروی نداشته‌اش آغاز کرد، جز تن دادن به عقب‌نشینیهای خفت بار، به چیزی دست نیافته است.

امید و انتظار خمینی و ایادی داخلی و مریدان و معتادان خارجیش آن بود که با پایان جنگ، درها برویشان گشوده شود، وضع رژیم در ارتباطهای خارجی به حالت عادی برگردد و بند نافی که انقلاب ضدسلطنتی بهمن ۵۷ پاره کرده بود، دوباره وصل شود. توطئه‌گرانی هم که به امید همین وصل مجدد بند ناف باخمینی معامله کرده بودند، از حق نگذریم، برای کمک به این وصله کاری از هیچ کوششی فروگذار نکردند. از میان رذل‌ترین و شقی‌ترین عمال خمینی، رفسنجانی را به عنوان عنصر «معتدل» و مرد قدرتمندی که خواهان بازگشت ایران به دامن غرب و توانای حرکت در جهت این بازگشت است، در بوق گذاشتند تا شاید برای رژیم چهره قابل قبولی دست و پا کنند. چند هفته‌ی، آن روزها که در اوج کشتار و خشونت‌های غیر قابل وصف، قاضی‌القضات خمینی علناً بر ضرورت قتل عام مجاهدین بدون بازجویی و محاکمه تاکید می‌کرد، طرفهای خارجی توطئه نجات رژیم و سر بریدن مقاومت آن

چه از دستشان برآمد کردند تا مگر روندی را که با قبول آتش‌بس شروع شده ولی فروغ جاویدان در آن «اخلال جدی» به عمل آورده بود، نجات دهند. بدبختی توطئه‌گران آن بود، که مخصوصاً پس از فروغ جاویدان، «طرف ایرانی» توطئه دیگر قادر به جمع و جور کردن خود نبود. خمینی می‌بایست، برای وصل مجدد بند ناف، به چند عمل جراحی بزرگ در درون رژیمش رضایت می‌داد. او از انجام اولین جراحی یعنی برکنار کردن رسمی دولتی که عملاً هم هیچ کاره بود، ناتوان از آب در آمد.

آن «سیاست جهانی تازه» بی‌کی که در جو تفاهم و همزیستی مسالمت‌آمیز بین‌المللی، رژیم خمینی را به قبول آتش‌بس تشویق کرده بود، ناتوانی خمینی را در احراز یک صلح پایدار نادیده گرفته و مصمم بود که مهمترین عامل داخلی کشیدن رژیم به تنگنای قبول قطعنامه ۵۹۸ - یعنی مقاومت ایران - را، به عنوان ما به ازای صلحی ناپایدار، قربانی کند. از همین رو نیز این «سیاست جهانی تازه»، لااقل تا آن جا که به مردم و مقاومت ایران مربوط می‌شد، توطئه‌یی بیش نبود. قطعنامه‌یی که یک سال از تاریخ تصویبش در شورای امنیت گذشته و خود از اولین دستاوردهای عصر جدید تشنج‌زدایی بود، تنها یک ماه پس از فتح مهران به وسیله ارتش آزادیبخش ملی و آن گاه که مسجل شد این ارتش توانایی سرنگون ساختن خمینی را دارد، در دستو کار قرار گرفت. بند و بست از بالای سر مردم و مقاومت ایران، بدون در نظر گرفتن خواست آنان، نمی‌تواند نامی جز توطئه داشته باشد. از ماهها قبل از قبول بی‌قید و شرط آتش‌بس به وسیله خمینی، البته جو حاکم بر تحولات بین‌المللی حاکی از آن بود که پایه گذاران «سیاست جهانی تازه» در چهار چوب سیاست کاهش درگیریهای منطقه‌یی در سراسر جهان، قصد آن دارند که به جنگ ایران و عراق نیز به گونه‌یی «مرضی‌الطرفین» پایان دهند. حتی صحبت از آن بود که به نحوی برخی از درخواستهای فرعی خمینی را، با جابه جا کردن مواد قطعنامه ۵۹۸، برآورده سازند. با این حال تقریباً همه دست اندرکاران «سیاست جهانی تازه» بر آن بودند که شرط اول برقراری آتش‌بس، انجام تغییراتی در رژیم خمینی و پیروزی «پراگماتیستهای معتدل» بر «فناتیکهای خشن» است. خمینی خود نیز که این خط را خوانده بود، تا زمان فتح مهران کوشش می‌کرد تا به توهم وجود «پراگماتیستها» و «فناتیکها» و پشتیبانی او از یکی از آنها دامن بزند. ولی در حقیقت «پراگماتیستها» ی معتدل و «فناتیکها» عملاً چیزی جز عروسکهای خیمه شب بازی نبودند که او برای بازی دادن خوش خیالان به نوبت آنها را به حرکت در می‌آورد، والا خود آنها به تنهایی حتی از ایفای نقش شمس وزیر و قمر وزیر هم عاجز بودند. فتح مهران آب در خوابگاه مورچگان ریخت. دیگر وقت و فرصت تقویت

پراگماتیستهای معتدل نبود. می‌بایست خمینی خود «پراگماتیست» و «معتدل» از آب در آید، به دست خود جام زهر را بنوشد و سند معامله آبرویش را امضا کند. در مقابل، گرچه در برابر عراق به امتیازی دست نمی‌یافت و حتی مجبور به قبول شکست نیز می‌گردید، ولی این شانس و امید را می‌یافت تا مگر یکبار و برای همیشه فنای سیاسی مقاومت و سیاه بختی مردم ایران را به دست آورد. «سیاست جهانی تازه» بر آن بود که مسأله ایران را به نفع ارتجاع مطلق، و نه حتی به نفع یک رفرمیسم آبکی، حل کند. اگر بخواهیم آن چه را در رابطه با افغانستان، کامبوج، نامیبیا یا صحرا اتفاق می‌افتد خلاصه کنیم، باید بگوییم که طرفین دعوا در این کشورها، به مصالحه تحت قیومیت «سیاست جهانی تازه» کشانده شد و البته این انتخاب یا اجبار به خود آنها مربوط است. با این حال باید یادآور شد که طرفین دعوا در آن منازعات، همه، به نحوی در مدار یکی از دو بلوک قرار دارند و به ناچار باید از آنها، با اندک امکان مانور، حرف شنوی داشته باشند. مقاومت ایران، اما نه اهل مصالحه با خمینی است و نه در مدار بلوکها. گرچه آماده گفتگو در باره صلح و آرامش و تشنج‌زدایی هست، اما وصل مجدد بند ناف کار او نیست. به همین دلیل هم با عملیات فروغ جاویدان ته مانده امکان عمل جراحی وصل بند ناف را از خمینی گرفت. ارزش بزرگ فروغ جاویدان هم در همین است. این ضربه آن قدر کاری بود که معماران «سیاست جهانی تازه» برای دریافتن عمق اثرات ترمیم ناپذیر آن، چند هفته وقت گذاشتند. بعضیها فقط پس از مسافرت به تهران و مشاهده در هم ریختگی اوضاع، به عجز خمینی در تحقق توافقهایی بردند.

از آن پس حرکتهای رژیم در عرصه بین‌المللی بیشتر شبیه دست و پا زدن در خلأ بوده است تا انجام یک مانور دیپلماتیک - سیاسی حساب شده. از همین رو طرفهای خارجی دوباره از خمینی فاصله گرفته و او را در انزوا قرار داده‌اند. از دور سوم مذاکرات آتش‌بس، این فاصله‌گیری محسوس بود. در پایان این دور از مذاکرات کار بدانجا کشید که در عکس‌العمل نسبت به دروغ پردازیهای وزیر خارجه خمینی دایر بر پیشرفت مذاکرات و آغاز عقب‌نشینی به مرزهای بین‌المللی ظرف دو هفته، نه فقط مقامهای عراقی، بلکه میانجیگران سازمان ملل و خود دبیرکل هم به تکذیب پرداختند و حتی به رژیم این اجازه را هم ندادند که از این بابت مختصر تبلیغاتی در بین ایادی خودش بکند. با ماجرای توافق بر سر مبادله اسیران جنگی زخمی و معلول و ناتوانی رژیم در محترم شمردن این توافق جزئی - که در صورت اجرا می‌توانست کمکی به بزک کردن چهره کریه خمینی در زمینه نقض حقوق بشر هم باشد -، دیگر شکی باقی نماند که این رژیم «پراگماتیست»، «معتدل» بشو نیست. و هم او از این رو بود که عملاً گفتگوهای صلح معلق ماند و ادامه آن به زمانی

نامعلوم محول گشت. دبیرکل هم، بر عکس چند ماه پیش، از قبل اعلام کرده است که اصلاً به امکان تحول مثبت اوضاع خوشبین نیست و تا تغییری اساسی در تهران یا بغداد صورت نگیرد، نمی‌توان امیدی به گشایش جدی در گفتگوهای صلح داشت. شکست خمینی به عدم پیشرفت و تعطیلی مذاکرات صلح محدود نمی‌شود. خفت و خواریهایی که رژیم در این چند ماهه در عرصه روابط بین‌المللی متحمل شده، از شمار بیرون است. ماجرای از سرگیری روابط با کشورهای غربی و چند و چون آنها خود شاهد دیگری بر عقب‌نشینیهای وقفه‌ناپذیر رژیم پس از قبول آتش‌بس است. در عرف دیپلماسی بین‌المللی سنت پذیرفته شده آن است که دولتی که پیش قدم در قطع رابطه بوده است، به هنگام از سرگیری روابط دیپلماتیک، رسماً در مقام عذرخواهی از طرف مقابل برآمده و قدم اول را در راه برقراری مجدد رابطه بر می‌دارد تا بر زمینه‌ی از تفاهم، مسائل و موارد اختلاف، بررسی و حل و فصل گردند. چگونگی از سرگیری روابط رژیم خمینی با فرانسه، کانادا و انگلستان نقض آشکار این سنت دیپلماتیک بود. هیچ کدام از این دولتهایی که در قطع رابطه با رژیم پیش قدم بودند از خمینی عذرخواهی نکردند. این رژیم خمینی بود که با پذیرش همه خواستها و شروط طرفهای مقابل، با چنان عجله‌یی به دريوزگی برقراری رابطه پرداخت که باعث تعجب آمیخته به نگرانی دولتهای مربوطه شد. کار این دستپاچگی در مورد انگلستان حتی به آن جا کشید که چند بار مقامهای رسمی و شخص وزیر خارجه انگلیس را ناچار ساخت که به تکذیب بیانیهای رسمی و گزارشهای وزارت خارجه و کارگزاران رژیم خمینی بپردازند. پس از برقراری رابطه هم رادیو بی‌بی‌سی که در دفاع و توجیه رژیم خمینی ید طولایی دارد، برنامه‌یی در حمله به او پخش کرد تا امر به خمینی و کارگزارانش مشتبه نشود و متوجه باشند که شرایط تسلیم را نمی‌توانند زیر پا بگذارند. قضیه گروگانهای آمریکایی در لبنان هم، که تا پیش از آتش‌بس یکی از اهرمهای فشار رژیم در روابط خارجی بود، حالا به بار سنگین و مزاحمی بر دوش رژیم بدل شده است. رژیمی که تا همین تابستان گذشته برای آزادی گروگانهای آمریکایی، حداقل درخواستش آزاد کردن اموال و سپرده‌های ایران در آمریکا و رها کردن زندانیان حزب‌الله در اسرائیل بود، در ماههای مهر و آبان به دست و پا افتاده بود که این گروگانها را هر طور شده از سر خود باز کند. و این بار مقامهای آمریکایی بودند که حاضر نشدند برای آزادی گروگانهایشان به پا در میانی نزد مسیحیان لبنان - که گویا چند تا از عوامل رژیم را در اختیار دارند - بپردازند. وزارت خارجه آمریکا اینک رسماً اعلام می‌کرد که حاضر به هیچ گونه گفتگو و معامله‌یی با رژیم خمینی بر سر گروگانهایش در لبنان نیست. همانها که تمام استدلال و دفاعشان از زد و بندهای مربوط به ماجرای ایران - کنتر و توجیه معامله

با خمینی حول محور کوشش برای نجات جان گروگانهای آمریکایی دور می‌زد، حالا حاضر نیستند گروگانهایشان را، حتی در سینی نقره، از دست خمینی تحویل بگیرند. خمینی ناچار است این بار هم برای رها شدن از مساله گروگانها بهای سنگینی بپردازد.

اما عقب‌نشینی رژیم فقط در برابر کشورهای صنعتی غرب نیست. در اوپک نیز خمینی، به ناچار، دستهایش را به حالت تسلیم کامل بالا برد. آن جا نیز، به رغم توپ و تشرهای اولیه، هم چوب را خورد و هم پیاز را. آتش آن قدر شور بود که حتی از گلوی وزیر نفت خمینی پایین نمی‌رفت. خمینی شرط عراق را در داشتن سهم مساوی در استخراج نفت پذیرفت، و هم پذیرفت که در عمل، قیمت نفت حول و حوش بشکله‌یی ۱۵ دلار باقی بماند. این قیمت، خواست علنی و اعلام شده عربستان سعودی بود. رژیم که در طول جنگ هیچ گاه حاضر نشده بود تساوی سهم استخراجش با عراق را بپذیرد، این بار، به دنبال یک دور کش و قوس در کنفرانس اوپک و پس از تهدید جدی کشورهای عرب دایر بر افزایش باز هم بیشتر استخراج نفت، مات شد و همه خواستهای عراق و عربستان و کویت را پذیرفت. وزیر نفت خمینی که در اثنای مذاکرات، ظاهراً برای مشورت، به تهران رفته بود، از فرط خجالت و سرشکستگی برای امضای موافقتنامه به محل کنفرانس باز نگشت و رژیم عَلم تسلیم را در همان تهران بلند کرد. این خفت آن قدر سنگین بود که دانشجویان هم رئیس جمهوری خمینی را در این رابطه مورد سؤال قرار دادند. پاسخ وی به دانشجویان خود حکایتی از عجز و درماندگی بود. او گفت که در هر مذاکره‌یی دو طرف وجود دارد و نمی‌شود که یک طرف هر چه را می‌خواهد و اعلام می‌کند، در جریان مذاکره به دست آورد. باید یک چیزهایی بدهد و چیزهایی بگیرد. او البته فراموش کرد توضیح دهد که در این مذاکرات رژیم چه چیزهایی گرفته است؟ از آن چه داده بود البته همه خبر داشتند. به دنبال تسلیم رژیم در اوپک، بعضی از مقامهای عربستان سعودی چنین وانمود کردند که این کشور حاضر است روابط دیپلماتیکش با تهران را از سر بگیرد. منتها قبل از هر چیز، خمینی باید به تصمیمات عربستان در رابطه با سهمیه‌بندی حجاج احترام بگذارد، بعد دست از سیاست صدور تروریسم بردارد، و بعد باید ... رفسنجانی هم، که گویا منتظر چنین فرصتی بود، بلافاصله پیام کرد که در راه برقراری مجدد روابط با عربستان مشکلی جز مساله حج وجود ندارد که البته آن هم قابل حل است. یعنی که این جا هم رژیم آماده تسلیم است. اما از آن به بعد این عربستان است که دیگر عجله‌یی ندارد.

موضعگیری رژیم در برابر تصمیمات اخیر شورای ملی فلسطین رسوایی دیگری بر انبوه رسواییهای دیگرش افزود. به دنبال تصمیم شورای ملی فلسطین دایر بر

اعلام استقلال کشور فلسطین، که همه گروههای فلسطینی - حتی آنها که با نحوه و زمان اعلام آن موافق نبودند - رسماً متعهد به محترم شمردن آن شدند، رژیم خمینی مخالفتش را با این تصمیم اعلام کرد و بدین ترتیب یک بار دیگر در کنار اسرائیل قرار گرفت. رئیس جمهوری خمینی در این رابطه آن قدر دقت و وسواس به خرج داد که در حمله به تصمیمات شورای ملی فلسطین، دقیقاً از کلمات به کار رفته توسط اسحاق شمیر استفاده کرد. هر دو آنها شورای ملی فلسطین را گردهمایی گروهی که معلوم نیست چه کسی را نمایندگی می‌کنند و بنابر این تصمیم ایشان ارزشی ندارد، معرفی کردند. و در حالی که تمام مردم فلسطین ساکن سرزمینهای اشغالی، با وجود سرکوب، در تأیید تصمیمات نمایندگانشان در شورای ملی به جشن و شادمانی پرداخته بودند، رئیس جمهوری خمینی و نخست وزیر اسرائیل، هر دو، برای حمله به سازمان آزادیبخش، سخنگوی «مردم» فلسطین شده بودند که معلوم نبود چه کسانی هستند و در کدام کره زندگی می‌کنند. اما در این بازی هم شانس یار خمینی و هم پیمانانش نبود. آنها «سیاست جهانی تازه» و نقشی را که این سیاست بر عهده سازمان ملل متحد گذاشته بود، نادیده گرفته بودند. و وقتی پس از سخنرانی عرفات در مجمع عمومی سازمان ملل، آمریکا پذیرفت که با نمایندگان کشور مستقل فلسطین به گفتگو بنشینند، بار دیگر محاسبات خمینی در هم ریخت و خوشرقصی او به زیان خودش تمام شد. این دفعه نوبت رفسنجانی بود که قضیه را رفع و رجوع کند و اعلام نماید که رژیم خمینی هم، علی‌رغم میل خود، استقرار دولت فلسطین را در هر نقطه از سرزمین فلسطین به رسمیت می‌شناسد. تازه این گفته رفسنجانی در یک مصاحبه بود. رژیم، در حالی که متجاوز از ۹۰ کشور جهان واقعیت کشور مستقل فلسطین را به رسمیت شناخته‌اند، هنوز رسماً به شناسایی کشور مستقل فلسطین اقدام نکرده است. برای خوشایند «شیطان بزرگ» ظاهراً تا به رسمیت شناخته شدن قطعی سازمان آزادیبخش و کشور فلسطین به وسیله واشنگتن، جماران سیاست صبر و انتظار در پیش خواهد گرفت، حتی اگر این سیاست به انزوای بیشتر رژیم، از جمله در بین دولتهای اسلامی و غیر متعهدی که هر کدام به دلیلی و به نحوی مفرّ تنفسی و راه ارتباطی او با جهان خارج بوده‌اند، منجر شود.

اما مهمتر از همه این عقب‌نشینیها و وادادنها، آن چه بر عجز رژیم در ورود به «خانواده ملل» مهر قطعیت زد، شکست در مجمع عمومی ملل متحد بود، جایی که خمینی آن را «زمین خودی» تصور می‌نمود و برای نجاتش از نابودی و سقوط به آن دخیل بسته بود. شکست در معبد «سیاست جهانی تازه» آن هم در یک رویارویی سیاسی مستقیم با مقاومت و نه در برابر شیاطین بزرگ و کوچک. تسلیم در برابر آنها که دیگر به کار روزمره خمینی بدل شده است. ولی شکست در برابر مقاومت، آن هم

در مجمع عمومی ملل متحد، برایش کشنده است. جام زهر دیگری است که باز هم مقاومت به حلقوم خمینی می‌ریزد.

پنجشنبه شب ۱۷ آذر، شبی به یاد ماندنی است. در این شب مجمع عمومی ملل متحد، خمینی را برای چهارمین سال متوالی به خاطر نقض حقوق بشر در ایران محکوم شناخت. به ظاهر چنین می‌نماید که اتفاق جدیدی رخ نداده اما به واقع اتفاق بسیار مهمی رخ داده است. تفاوت محکومیت امسال با محکومیت سالهای قبل از زمین تا آسمان است. سالهای گذشته هنوز «سیاست جهانی تازه» متولد نشده یا شکل نگرفته بود و طبعاً خمینی را به اجرای سیاست تشنج زدایی در خلیج فارس متعهد نساخته بود. آن سالها هنوز خمینی از بام تا شام عربده «صدور انقلاب» و فتح قدس از راه کربلا سر می‌داد. هنوز ادعای رهبری مستضعفان جهان را داشت و کباده «رهبری مبارزه ضد امپریالیستی» و مقابله با ابرقدرتها را به دوش می‌کشید. و همینها کافی بود تا قدرتهای بزرگ و کوچک را بر انگیزد که به واقعیت نقض حقوق بشر در ایران شهادت دهند و از این راه خمینی را به رام شدن و آرام گرفتن فرا بخوانند. از طرف دیگر در آن سالها هنوز عملیات آفتاب و چلچراغ خمینی را به خوردن زهر و تسلیم در برابر «استکبار جهانی» برای نجات خویش از خشم توفنده مردم ایران وادار نساخته بود؛ هنوز فروغ جاویدان مسئله نشده و قدرت و اعتبار قطعی مقاومت را مسجل نکرده بود. از این رو محکومیت خمینی در مجمع عمومی ملل متحد، این بار مفهوم و معنایی کیفیاً متفاوت داشت. گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل که مبنای قطعنامه محکومیت بود، خود شاهد این تفاوت کیفی است. اساس گزارش امسال بر شهادتها، شکایتها، اطلاعات و اخبار دریافت شده از مجاهدین بنا شده بود. استندهای گزارشگر ویژه به شکایات اقلیتهای مذهبی ستمدیده هم جز تأیید گفته ها و شهادتهای مجاهدین نبود. در گزارش گزارشگر ویژه، مجاهدین در نقش آن سازمان سیاسی و نیرویی شناخته می‌شوند که از زبان همه مردم ایران، که به نحوی شرافت، حیثیت و حقوق انسانیشان در رژیم خمینی پایمال شده است، سخن می‌گویند؛ نیرویی که بهای سنگین تقابل و مبارزه با خمینی را می‌پردازد. طبیعی است که بر زمینه این گزارش، روی دیگر سکه محکوم کردن رژیم خمینی، تأیید اعتبار و حقانیت مقاومت است. و این پیروزی درخشان، تفاوت محکومیت امسال با محکومیت سالهای قبل است. سخنان نماینده خمینی در سازمان ملل برای جلوگیری از محکومیت رژیم در مجمع عمومی نیز خود شاهدهی بر تلخی و گزندگی این شکست برای خمینی است. نماینده رژیم دست را دقیقاً روی منشأ درد می‌گذارد. به گزارشگر ویژه خرده می‌گیرد که چرا به اظهارات مجاهدین استناد کرده است. می‌گوید ایهاالمجمع عمومی، اگر می‌خواهید ما را محکوم کنید، حرفی نیست. ما خود از زبان رئیس

فقرستیزی!

ی. علوی

در بحثهای مقدماتی بودجه سال ۶۷، یکی از موضوعهای حاد جاروجنگال نمایندگان جناحها و جناحهای درونی رژیم توجه یا عدم توجه طراحان بودجه به «فقرستیزی» بود. نماینده‌ی نقطه ضعف بودجه را عدم توجه به «محرومیت‌زدایی» می‌دانست و دیگری، در مخالفت با این نظر رقیب، ویژگی بودجه سال ۶۷ را مبارزه «قاطع و همه‌جانبه» با روند فقر - اعم از فقر مالی، فقر فرهنگی، فقر آموزشی - و در یک سخن «فقرستیزی» معرفی می‌کرد (اطلاعات، ۱۰ اسفند ۶۶). اگر از قیل و قال‌های «حوزه‌ی» نمایندگان رژیم پیرامون مسائل گل و گشادی مثل «روند فقر» یا «فقر فرهنگی» بگذریم و تنها به جنبه «مادی» فقر توجه کنیم، آن چه می‌تواند به طور عینی ملاک قضاوت در مورد ادعای «فقرستیزی» قرار گیرد، سیاستها و شیوه‌های رژیم در زمینه توزیع عادلانه درآمد ملی است.

اگر چه شیوه‌های تغییر روند توزیع درآمد سر در آبشخور ایدئولوژیها دارد، ولی می‌توان آنها را در دسته‌بندیهای کلی گردآورد. دسته‌ی از روشهای منتهی به الغای مالکیت خصوصی و انتقال آن به جامعه یا دولت می‌شوند و از این راه سعی در حل مشکل دارند. دسته دیگر با پذیرش مالکیت خصوصی و با به کارگیری ابزارهایی هم چون برنامه ریزیهای بلند مدت، بودجه و سایر ابزارهای اقتصادی از قبیل پول و اعتبار و... سعی در تعدیل درآمد و ثروت دارند. دسته‌ی از راه‌حلها هم وجود دارند که با ترکیبی از روشهای فوق، یعنی با تحدید مالکیت و به کارگیری همزمان ابزارهای یاد شده، به کوشش در جهت تحقق این هدف می‌پردازند. اهمیت امروزی تعدیل توزیع درآمد از آن روست که پس از تجربیات بزرگ اقتصادی، چه در جهان صنعتی و چه در دنیای در حال توسعه، دیگر غلبه نظریاتی که برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی جوامع، تنها به رشد تولید ناخالص ملی یا درآمد ملی - یا حتی

جمهوری و رئیس مجلس و قاضی القضااتمان به کشتار مردم ایران اعتراف کرده‌ایم و آن را انکار نمی‌کنیم، ولی چرا این محکومیت را بر اساس شهادتها و با تکیه بر اسناد مجاهدین انجام می‌دهید؟ مگر نمی‌دانید که آنها می‌خواهند تبار ما را از روی زمین براندازند؟ بیایید ویدئوی نبرد را که طی آن مجاهدین بیش از چهل هزار تن از ما را به دیار عدم فرستادند، مشاهده کنید! و شکست یعنی این، پیروزی هم یعنی همین، یعنی این که دشمن شکست را بپذیرد و بپذیرد که ضربه را از کی و کجا خورده است. آن شب، پنجشنبه شب ۱۷ آذر، به همین دلیل به یاد ماندنی است. چون «سیاست جهانی تازه»، خواه و ناخواه، سوگلی تابستانیش را هنوز پاییز به پایان نرسیده به قربانگاه محکومیت می‌برد؛ قربانگاهی که اساساً بر اثر سخت کوشی مقاومت انقلابی - مقاومتی که همین چند ماه پیشتر قرار بود خودش را قربانی کنند - تدارک دیده شده است. آن شب به یاد ماندنی است، چون لحظه شهادت جهان بر ظفرمندی و توانایی مقاومت ایران و نگون بختی و سیاه روزی خمینی است. به یاد ماندنی است چون زمان شهادت است بر این که مقاومت انقلابی با جنگ و دندان هم که شده از حیثیت و شرف و رنج و خون مردم ایران حراست می‌کند، شهادت بر این که شقاوتها و جنایت‌های باورنکردنی خمینی، که این روزها به حدی غیر قابل تصور و بیان رسیده است، در سینه زندانیان شهید و همراه با آنها دفن نمی‌گردد. و بالاخره به یاد ماندنی است، چون برای رسیدن به آن لحظه پیروزی، پنجشنبه شب ۱۷ آذر، مجاهدین موفق شدند بیش از هزار نفر را از شرق تا غرب عالم همزمان بسیج کنند و اعتصاب غذای ده روزه‌ی را سازمان دهند که نظیر آن در گذشته وجود نداشته است. این اعتصاب غذا لااقل در تغییر رأی آن کشورها که در فاصله کمیسیون سوم نا اجلاس مجمع عمومی به خیل محکوم کنندگان خمینی پیوستند، تأثیری تعیین کننده داشت و در عین حال پیوند عمیق هواداران مقاومت با رزمندگان، زندانیان، شهیدان و خلاصه همه مردم ایران را عیان ساخت و آن را تعمیق کرد.

صبح جمعه ۱۸ آذر، آن گاه که پیام مسعود رسید، آن پیام که خبر پیروزی سیاسی مردم ایران بر خمینی را در بر داشت و دعوت به پایان دادن به اعتصاب غذا می‌کرد، اصلاً دلم نمی‌خواست اعتصاب را بشکنم. در این فکر بودم که آیا می‌شود به اعتصاب تا مرگ خمینی ادامه داد؟

درآمد سرانه — اکتفا می نمودند، به زیر سوال رفته و چگونگی توزیع درآمد نیز، کمابیش، یکی از عناصر تشکیل دهنده ارزیابی رشد اقتصادی جوامع شده است. البته چگونگی توزیع درآمد و ثروت را، با همه اهمیت که دارد، نمی توان مجزا از نابرابری سیاسی (توزیع نابرابر اقتدار سیاسی و امکان تصمیم گیری اجتماعی) و نابرابری در توزیع منزلت اجتماعی مورد پژوهش قرار داد. چرا که این سه پدیده دارای رابطه ای ناگسستنی با یکدیگرند و تجزیه مصنوعی آنها در عالم واقع امکان ندارد، تازه در عالم ذهن نیز این تجزیه به سختی صورت می گیرد. شکل بندی توزیع درآمد و ثروت که حاصل بلا فصل سیاست های اقتصادی رژیم در بلند مدت و کوتاه مدت است، در بودجه، سیاست های دستمزد، پولی و اعتباری متجلی می شود که در این جا به آنها خواهیم پرداخت.

بودجه رژیم به کدام سمت است؟

قوانین بودجه رژیم از ابتدا تا کنون، صرف نظر از جزئیات، دارای خصوصیات مشترکی است، از جمله غلبه فاحش هزینه های جاری بر هزینه های عمرانی، کسری فوق العاده و رو به افزایش بودجه، کاهش سهم دولت در پرداخت هزینه های عام المنفعه و سوبسیدها و... که نگاهی به آنها ضروری است.

ترکیب هزینه های بودجه

افزایش هزینه های عمرانی و سرمایه گذاری ثابت، به معنای افزایش اشتغال در کوتاه مدت و بلند مدت و افزایش تولید ناخالص ملی و درآمد ملی است و افزایش هزینه های جاری به واقع به معنای عکس آن. با این حساب همراه با افزایش طبیعی جمعیت، می باید هزینه های عمرانی در حد متناسبی رشد نماید. در غیر این صورت، حتی به فرض ثبات سطح هزینه های عمرانی و سرمایه گذاری ثابت، اگر ضریب آن متناسب با نرخ رشد جمعیت نباشد به ناچار درآمد سرانه کاهش می یابد و به فرض وجود شرایط مکمل توزیع درآمد، از تعادل خارج می شود. چون در یک اقتصاد رو به رشد و تعالی است که احتمال اصلاح روند توزیع درآمد و ثروت و تحدید فقر می رود. توزیع درآمد و توسعه اقتصادی همواره دارای نوعی هماهنگی هستند. اطلاعات موجود نشان می دهد که در دوران حاکمیت خمینی، کمترین سهم را هزینه های عمرانی و سرمایه ای داشته اند. طبق ادعای کارشناسان خود رژیم، هزینه های عمرانی بودجه سال ۶۷ کمترین مبلغ را (به قیمت ثابت) در ۲۰ سال اخیر به خود اختصاص می دهد (۱). این هزینه ها به قیمت ثابت (یعنی خالی کردن باد تورم از آن)، نسبت به سال ۵۸، ۴۱/۳ درصد و نسبت به سال ۵۸، ۶۰/۹ درصد کاهش داشته است. بنابر این جای شگفتی نیست که با افزایش شدید جمعیت و کاهش تولید ناخالص ملی و درآمد ملی و،

در نتیجه، عدم هماهنگی بین رشد جمعیت و تغییرات درآمد ملی، شاهد کاهش سالانه درآمد سرانه باشیم. جدول زیر تولید ناخالص داخلی سرانه را به قیمت ثابت سال ۱۳۵۳ نشان می دهد (۲).

سال	۵۶	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
(هزار ریال)	۱۱۳	۸۲	۷۹/۶	۶۸	۵۸	۵۴	۴۹/۵

این، البته چیزی جز افزایش فقر عمومی جامعه نیست؛ تازه باید به چگونگی توزیع همین درآمد سرانه رو به کاهش هم پرداخت.

کسری بودجه

کاهش درآمد سرانه تنها معلول غلبه هزینه های جاری بر هزینه های سرمایه ای نیست. کسری بودجه، که از بیرون رفتن اوضاع اقتصادی از دست رژیم و ناهماهنگی آن با اوضاع سیال اقتصادی سرچشمه می گیرد، از سویی، و راه حل های رژیم، که در چارچوب افزایش کاذب نقدینگی صورت می گیرد، از سوی دیگر، نیز از عواملی هستند که به روند مزبور شدت بی سابقه ای می بخشند. این، تازه در حالی است که بپذیریم کسری درآمدها که به تصریح متوالیان رژیم در بودجه سال ۶۷ حدود ۵۰ درصد بوده (۳)، بر نقدینگی بدون پشتوانه و استقراض سال های پیش دولت نمی افزاید (۴) و اقدامات پیشین دولت را در سرکبسه کردن پنهان و آشکار مردم و سوء استفاده از سرمایه های فعلی و آتی آنها تکمیل می کند. در این میان آن چه دائما گران و گران تر می شود دارایی های از قبیل زمین، ساختمان، تأسیسات و در مجموع دارایی های ثابت و سرمایه ها و محصولات تولید شده به وسیله آنهاست و آن چه ارزان تر می شود نیروی کار طبقات مولد جامعه است. به بیان بهتر آن چه کاهش می یابد ارزش پولی است که به ازای فروش نیروی کار از سوی طبقات مولد و گروه های پایین درآمدی، به آنان پرداخت می گردد. و این، البته، مسابقه ای است مداوم و نامتعادل که فاصله دو قطب را به طور تصاعدی افزایش می دهد. رژیم با اقرار به این مطلب، همواره ادعا کرده است که می خواهد به وسیله مالیات ها آثار تورمی کسر بودجه و غلبه هزینه های جاری را خنثی نماید و اصلاحاتی را در این زمینه انجام دهد. ولی آن چه روی داده، به واقع در خلاف این جهت بوده است. طبق اظهارات متولیان رژیم، اگر چه ظرفیت مالیاتی اقتصاد حدود ۲۳۰۰ میلیارد ریال در سال است (۵) ولی دریافت های مالیاتی حتی به نیمی از این مقدار هم نمی رسد و تنها می تواند تکافوی هزینه های سه وزارتخانه را بکند (۶). از شعبده آماری که بگذریم، مالیات اخذ شده نسبت به تولید ناخالص ملی، که در سال ۵۶ به حدود

اما این تمام واقعیت نیست. مصوبات وزارت کار در مورد حداقل حقوق - که در اصل به معنی تغییرات سالانه حقوق و دستمزد در سایر سطوح نیز می باشد - تصویر واقعی تری را نشان می دهد (۱۱).

تغییرات حداقل دستمزد کارگران به ریال (شاخص ۱۰۰ = ۱۳۶۷)

سال	۵۸	۵۹	۶۱	۶۴	۶۶	۶۷
دستمزد	۵۶۷	۶۳۵	۶۷۵	۷۳۵	۷۶۵	۸۳۰
شاخص	۶۸/۳	۷۶/۵	۸۱/۳	۸۸/۵	۹۲/۲	۱۰۰
درصد تغییر دستمزد	—	۱۱/۹	۶/۳۰	۸/۸	۴/۰۸	۸/۵

حال اگر تغییرات هر چند سال یکبار درصد حداقل دستمزد را - که در بالاترین مقدارش در سال ۵۹ (سالی که هنوز ارتجاع کاملاً مسلط نشده بود) حدود ۱۲ درصد است - با متوسط سالانه تورم (که به اقرار سرکردگان رژیم حداقل و در خوشبینانه ترین فرضها حدود ۳۰ الی ۳۵ درصد در سال است، و در سال ۶۷، باز به اقرار همان دست اندرکاران، حدود ۳۵ درصد می شود) مقایسه کنیم پروسه چپاول وحشیانه و پنهان همان افزایش اندک دستمزد را در خواهیم یافت. هر از گاهی، رژیم اندکی به دستمزدها می افزاید و در همان حال از طریق مالیاتها از سویی و از سوی دیگر با ایجاد جریان نقدینگی و انتقال ارزش همان وجوه اندک، دوباره آن را می مکد.

سیاست پولی

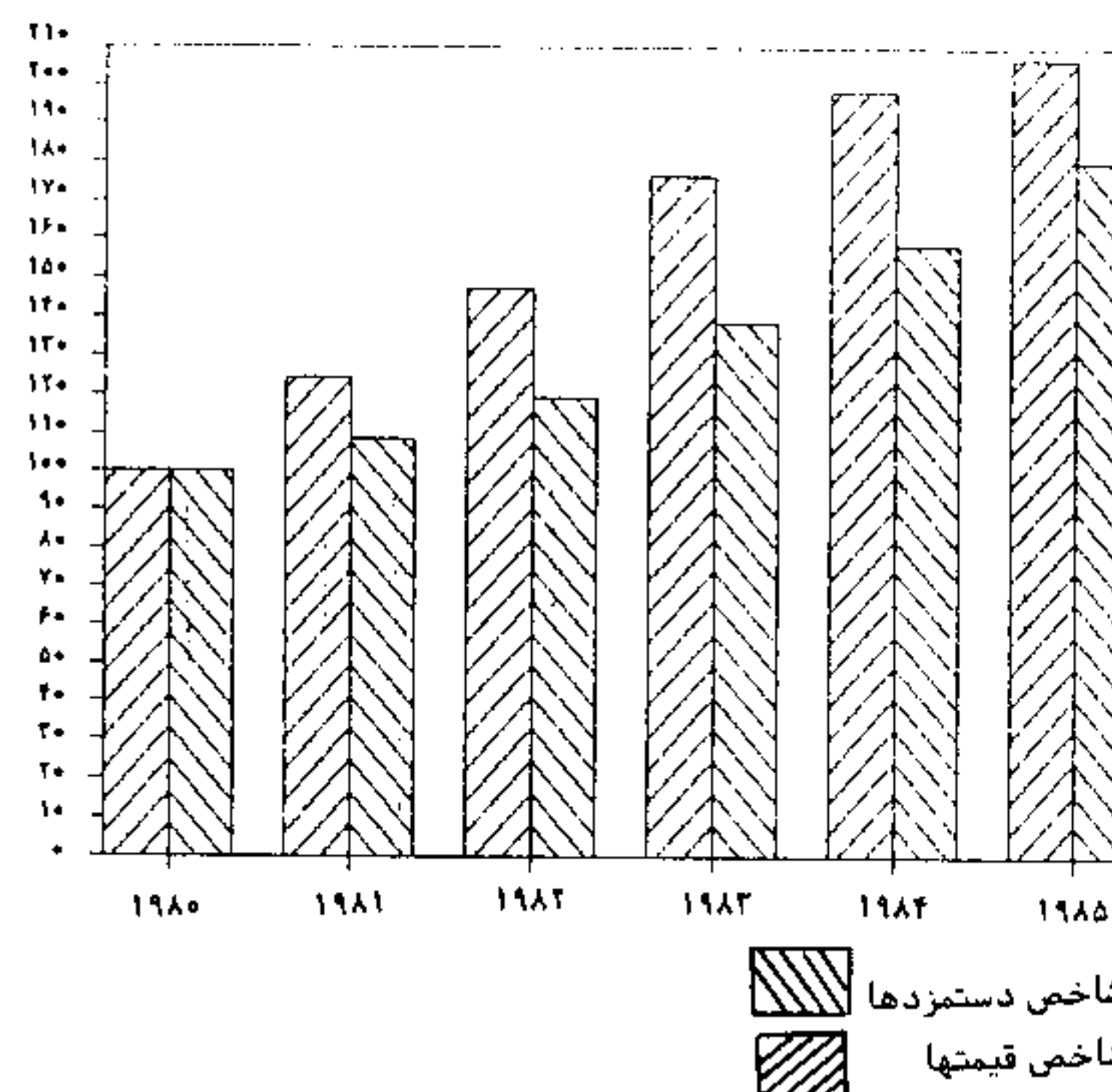
همگام با کاهش قدرت خرید پول در داخل، ارزش برابری ریال در سالهای اخیر نسبت به سایر پولها به شدت کاهش یافت. افزون بر عوامل اقتصادی از قبیل کاهش تولید ناخالص ملی به قیمت واقعی و سقوط حجم و ارزش صادرات، نقش عوامل سیاسی و اجتماعی نیز در تنزل ارزش برابری ریال حائز اهمیت بوده است. عدم ثبات سیاسی، قضایی و حقوقی و نیز عدم اطمینان به آینده از سوی سرمایه گذاران، خود موجب کاهش سرمایه گذاری و خروج سرمایه از چرخه تولید شده و، در نهایت، به تضعیف هر چه بیشتر موقعیت ریال

۷/۷۱ درصد بالغ می شده، در سال ۶۵ به حدود ۶/۵ درصد رسیده است (۷) و در سالهای بعد نیز معجزه بی انتظار نمی رود. یعنی باز تنها گلوی همان گروههای درآمدی پایین و ضعف است که در دست رژیم است (۸). به همین دلیل باز هم طبق اظهار خود رژیم، نقدینگی بخش خصوصی حدود ۱۲۰۰ میلیارد تومان است (۹). اما این هنوز تمام مطلب نیست.

سیاستهای دستمزد

به جز در دوران اول انقلاب، که به علت فشار کارگران و سایر حقوق بگیران، دستمزدها تا حدی ارتقا یافت، در دوره های بعد، دولتها نه تنها از ارتقای واقعی دستمزدها حمایت نکردند بلکه با سیاستهای غلط خود موجب شدند که تورم آثار واقعی ارتقای دستمزدها در اوایل انقلاب را - که می بایست در ارتقای سطح زندگی موثر واقع شود - خنثی نماید. مقایسه تغییرات سطح دستمزدها و تورم نشان می دهد که شاخص دستمزدها همواره از شاخص قیمت کالاها (به واقع هزینه تجدید انرژی نیروی کار) عقب مانده است. نمودار زیر این تغییرات را به خوبی نشان می دهد (۱۰).

مقایسه تغییرات شاخص قیمتها و دستمزدها ۱۰۰ = ۱۹۸۰



انجامیده است. افزایش سریع نقدینگی و حجم پول نیز، که به طور مستمر از سوی دولت برای جبران ناتوانیها به خدمت گرفته شده است، تأثیرات فرآیند فوق را بالا می برد. جدول زیر تغییرات ارزش برابری ریال با دلار را در دو سال اخیر نشان می دهد (۱۲).

قیمت دلار به ریال به نرخ رسمی و در بازار آزاد

سال	سپتامبر ۸۶	دسامبر ۸۶	ژوئیه ۸۷	مارس ۸۸	ژوئیه ۸۸
رسمی	۷۰/۸	۷۶/۵	۷۳/۱	۶۷/۸	۷۰/۷
آزاد	۷۶۵	۸۷۰	۱۱۰	۱۱۶۷	۱۴۶۵

افزون بر این ارقامی که اخیراً از طریق روزنامه های رژیم به بیرون درز کرده گویای این واقعیت است که از سال ۵۷ تا ۶۶ هر ساله ۱۰۰ ریال از ارزش پول ایران در مقابل دلار کاسته شده و این روند در سال ۶۷ شدت بیشتری گرفته است (۱۳).

برابری ریال با دلار تنها در ۵ ماهه اول این سال، حدود ۴۰۰ ریال کاهش یافته است. یعنی اگر چه نرخ رسمی دلار حدود ۹۰ الی ۱۰۰ ریال بوده، ولی در «بازار آزاد» به حدود ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ ریال رسیده است. تأثیر این روند از آن رو بر سطح زندگی مردم، به خصوص گروه های در آمدی پایین، مؤثر است که بخش عمده لوازم و مایحتاج ضروری زندگی با پولهای خارجی تقویم شده و به هر حال بر روی کالاها و خدماتی که از مجاری رسمی و غیر رسمی توزیع می شود تأثیر می گذارد. از سوی دیگر مقدار ارزش کالاهای صادراتی و وارداتی، و در نهایت کالاها و خدمات مورد معامله در داخل، از این تنزل ارزش پول تأثیر می پذیرد و اینها همه، کاهش مطلوبیت و استاندارد سطح زندگی را به دنبال دارد. تقویم کالاها و داخلی با پول خارجی که در اوایل سال ۶۷ آغاز شد، به واقع لطمه سنگینی به گروه های کم در آمد و حقوق بگیران زد. این سیر هنوز هم، اگر نه به شکل آشکار، با احتساب ارزش دلاری مواد اولیه و کالاهای نیم ساخته و نهایتاً قیمت تمام شده کالای آماده فروش، ادامه دارد. حذف سوبسیدهای دولتی از مواد اولیه و کالای نیم ساخته به اصطلاح «غیر ضروری»، سیاست خود کفایی واحدهای تولیدی و مونتاژ تحت پوشش مدیریت دولت - از قبیل سازمان گسترش و نوسازی و صنایع ملی و ... - و عدم جبران زیانهای این واحدها از جمله سیاستهای دولت در انتقال بار تنزل ارزش ریال به گروه های کم در آمد و حقوق بگیران است.

چگونگی توزیع در آمد

اطلاعات موجود در مورد توزیع در آمد در ایران قبل از انقلاب نشان می دهد که در اوایل دهه پنجاه، ده درصد جمعیت بیش از ۴۰ درصد در آمد را داشته اند. این اطلاعات گویای آن است که ده درصد یاد شده جمعیت منشأ بیش از ۴۰ درصد هزینه های مصرفی بوده و ۳۰ درصد جمعیت که پایین ترین لایه های در آمدی را تشکیل می داده، تنها حدود ۸ درصد هزینه های مصرفی را به خود اختصاص می داده اند (۱۴). طبق برآوردی دیگر، در سال ۱۹۷۵، سهم لایه پایین در آمدی در ایران (که حدود ۴۰ درصد از جمعیت را در بر می گرفته) در تولید ناخالص ملی، حدود ۸/۲ درصد بوده است (۱۵). در این دوران نرخ رشد حدود ۹/۵ درصد در سال بوده است. اما در سالهای بعد این نرخ به ۷/۵ درصد رسید. آن زمان انتظار می رفت که سهم لایه ۴۰ درصدی نامبرده در در آمد ناخالص ملی در سال ۲۰۰۰، به حدود ۱۱ درصد برسد. طبق این حساب در صد جمعیت فقیر نیز، که در سال ۷۵ حدود ۸ درصد تخمین زده می شد و ۵ میلیون نفر را در بر می گرفت، می بایست در سال ۲۰۰۰، با ثابت انگاشتن شرایط به خصوص نرخ رشد، به ۲ میلیون نفر برسد. افزون بر این، نابرابری بین در آمد در نقاط شهری و روستایی، در اوایل دهه پنجاه، به نحوی بود که متوسط در آمد یک خانوار شهری به حدود دو برابر در آمد خانوار روستایی می رسید، در حالی که متوسط هزینه های خانوار شهری حدود ۱/۹ برابر همان هزینه در روستا بود (۱۶). تصویر فوق کما بیش در سال ۵۷ نیز معتبر بود. انقلاب ایران اگر چه بخشی از رأس هرم جامعه، یعنی الیگارشسی سیاسی و حتی اقتصادی (که بخشی از آن در همان پنجاه و چند نفر معروف و مذکور در قانون حفاظت و توسعه صنایع ایران متبلور بود) را حذف کرد. و هم چنین دستگاههای کنترل و ثبات موقعیت اقتصادی، یعنی ارگانهای بوروکراتیک، نظامی، انتظامی و امنیتی رژیم سابق را از کار انداخت و می توانست زمینه یک تحول اساسی در تعدیل توزیع در آمد و ثروت را فراهم آورد، ولی به دلایلی که خواهد آمد، از نیل به این هدف که از جمله اهداف قیام ۵۷ بود عاجز ماند و به تدریج، با فرو نشستن تب و تاب انقلاب، امید پابینیها به تحول اساسی و بیم بالاییها از آن نیز پایان یافت. فقدان اهمیت عدالت اقتصادی در بینش و منش حاکمان جدید - که از قدیم الایام و طبق مکانیسم خاص دوران پیش از انقلاب، به برخورداری از حقوقی که «دین» و دولت برای آنها در نظر گرفته بود و گذران زندگی از ثمره کار دیگران خو گرفته بودند - از سویی و میل آنها به حفظ حاکمیت به هر قیمت و حال و هوای بازسازی امپراتوری اموی از طرف دیگر، موجب می شد که نظام توزیع در آمد و ثروت، اگر تغییری هم بکند، مطمئناً در جهت منافع مردم نباشد. در اوایل انقلاب، حتی گفتگو از توزیع در آمد و تغییر نظام آن، از سوی نو حاکمان، به عنوان عامل تفرقه و جدایی بین مسلمانان! تلقی می شد و سردمداران و متولیان رژیم، واژه «استضعاف» را آن

چنان‌کشی می‌دادند که در نهایت حتی «تجار محترم» و سفته‌بازان و نزول‌خواران را نیز در بر می‌گرفت. سرانجام آن چه می‌ماند، سیاستهای اجرایی بود که به حق تنها از عهده دولتهای منصوب خمینی بر می‌آمد: اختصاص منابع ثروت جامعه نه به امر بازسازی اقتصاد و تجدید بنای نظام توزیع درآمد، بلکه در مسیر اختناق و جنگ و سوار کردن طبقه‌ی جدید بر گردن مردم. سیاستهای اقتصادی و اجتماعی رژیم بر محور ایجاد و افزایش عدم تعادل در توزیع درآمد ثروت استوار شد. از آن پس تورم افسار گسیخته، کاهش اشتغال و افزایش بیکاری (۱۷)، توقف سرمایه‌گذاری عمرانی، کاهش سطح زندگی و افزایش ناچیز درآمد گروههای پایین درآمدی، همه به واقع نظام توزیع درآمد را به سوی عدم تعادل هر چه بیشتر سوق می‌دهد. یک ارزیابی کاملاً خوشبینانه و «دولتی» حاکی از آن است که بالاترین لایه درآمدی در جامعه، که به طور عمده از افراد منتفذ و مقتدر رژیمند و تنها ۱۵ درصد از کل جمعیت را در بر می‌گیرند، بیش از هزار میلیارد تومان از نقدینگی موجود را در اختیار دارند (۱۸). این مبلغ بیش از ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۶۳ است (آخرین سالی که آمار آن در دسترس است) و در مقایسه با درآمد بودجه کشور بالغ بر ۲ برابر آن می‌شود. سود حاصل از این نقدینگی، از طریق سپرده‌گذاری در بانک با سررسید یکساله و

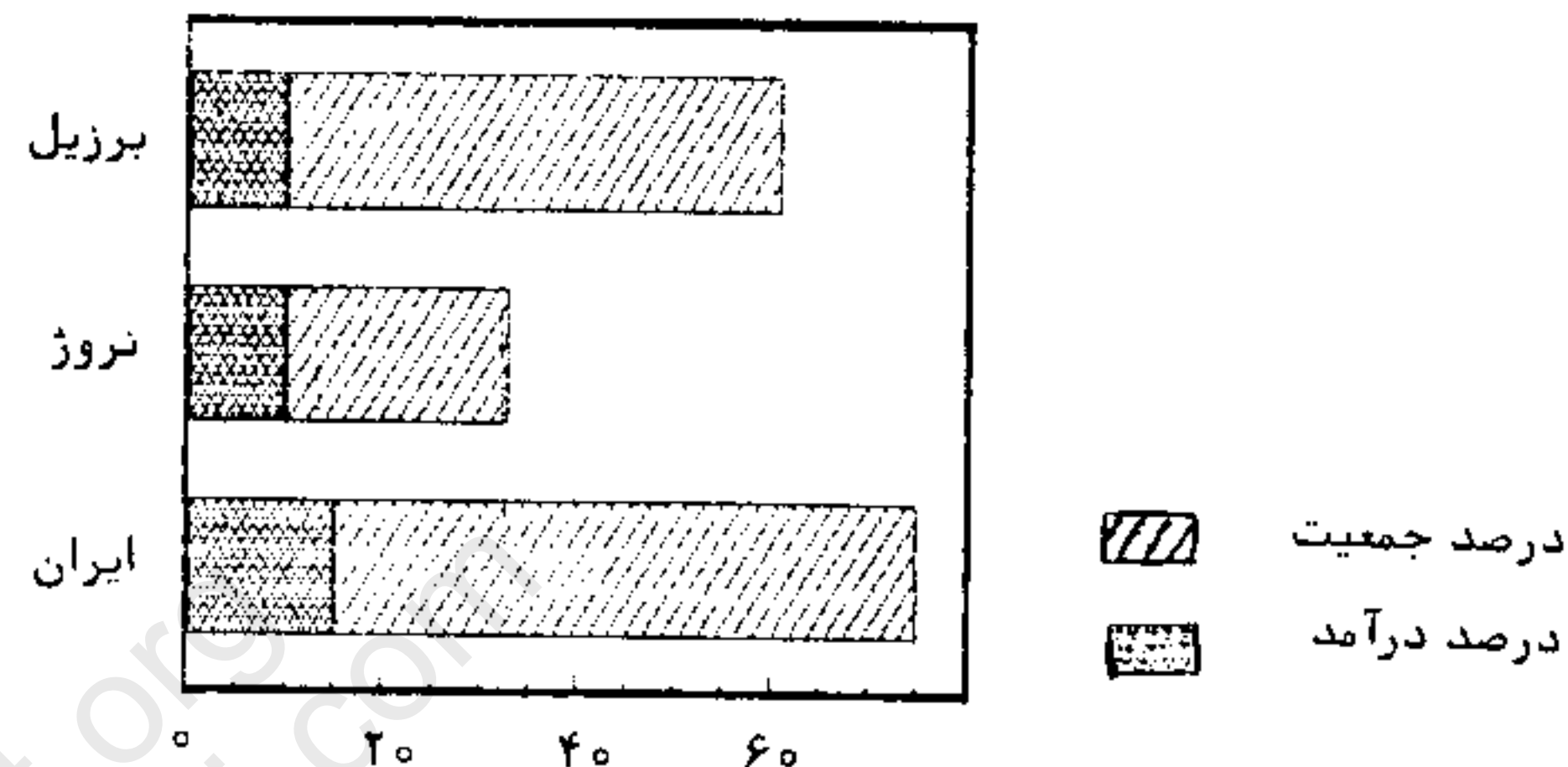
حداقل نرخ بهره رایج (حدود ۸/۵ درصد) بالغ بر ۸۵ میلیارد تومان می‌شود (۱۹). این چیزی برابر کل حقوق پرداختی در کارگاههای بزرگ (با بیش از ده نفر پرسنل) می‌باشد (۲۰). یا رقمی نزدیک به کل ارزش افزوده کارگاههای صنعتی در همان سال ۶۳. حال اگر در پی محاسبه سود سالانه این مبلغ بر اساس نرخ تنزیل بازار با سررسید یکساله (حدود ۱۸ تا ۲۰ درصد) باشیم، به چیزی حدود ۱۸۰ الی ۲۰۰ میلیارد تومان می‌رسیم (۲۱). و این حداقل سودی است که مالکان آن داراییها با تضمین لازم و بدون کمترین تب و تاب به آن می‌رسند. اما اگر ملاک را برای نسبت سودآوری این نقدینه، نسبت ارزش افزوده بخش بازرگانی به ارزش کل فروش این بخش بدانیم - که حداقل حدود ۸۰ درصد می‌باشد (۲۲) - ارزش افزوده نقدینه مورد نظر برابر ۸۰۰ میلیارد تومان می‌شود. بنابر این ارزش افزوده سالانه آن حدود ۵۰ درصد کل تولید ناخالص ملی، ۶۰ درصد درآمد یا دو برابر درآمدهای بودجه کشور خواهد بود! این بدان معنی است که ارزش افزوده برگشت‌کننده به آن ۱۵ درصد از جمعیت، حدود ۶۰ درصد درآمد کل جامعه است. البته از آن جا که رژیم هنوز اطلاعات دقیق و موثقی از نحوه توزیع درآمد ارائه نداده است این گونه تخمینها تنها می‌تواند شباهی از روند توزیع درآمد را رسم نماید و نتیجه‌گیری از این ارقام تضادی با اطلاعات و ارقامی که رژیم ارائه می‌دهد ندارد (مثلاً آن جا که گفته شده بیش از ۷۰ درصد جامعه به لحاظ سطح زندگی، زیر خط تامین حداقل زندگی قرار دارند یا آن جا که نسبت لایه مرفه جمعیت حدود ۲/۷ درصد ارزیابی شده است). شاید در این جا نمونه‌های توزیع درآمد در برخی کشورهای دیگر لازم باشد تا به کمک آن بتوان محصول ساخته و پرداخته رژیم

را بهتر دریافت. در نمونه‌های زیر جمعیت به طور کلی به ۵ بخش مساوی تقسیم و سهم هر دسته (۲۰ درصد) در درآمد ملی مقایسه شده است (۲۳).

کشور	سال	پایین‌ترس لایه درآمدی %۲۰	دو میانه لایه %۳۰	سوم میانه لایه %۳۰	چهار میانه لایه %۲۰	بالا ترس لایه %۲۰ درآمد
کوبا	۷۶	۲/۶	۶/۲	۱۱/۵	۱۹/۲	۶۰/۲
اندونزی	۷۶	۶/۶	۲/۸	۱۲/۶	۲۳/۶	۲۹/۲
برزیل	۷۲	۲/۰	۵/۰	۹/۲	۱۷/۰	۶۶/۶
سوئد	۸۱	۷/۴	۱۲/۱	۱۶/۸	۲۱/۰	۳۱/۷
نروژ	۸۲	۶/۰	۱۲/۱	۱۸/۳	۲۲/۵	۳۸/۲
مجارستان	۸۲	۶/۹	۱۳/۶	۱۹/۲	۲۴/۵	۳۵/۸
ترکیه	۷۳	۲/۵	۸/۰	۱۲/۵	۱۹/۵	۵۶/۵

جدول بالا که جدیدترین و متنوع‌ترین نتایج را عرضه می‌دارد حاوی نمونه‌هایی از جوامع عقب مانده با درآمد سرانه پایین و نیز نمونه‌های پیشرفته با درآمد بالا، رژیمهای با ثبات و نیز کشورهای میانه حال می‌باشد. مجموعه ارقام در دسترس یا اظهار شده توسط سردمداران رژیم و به ویژه سیر کارکرد اقتصادی و سیاسی رژیم، حتی برای خوش‌باوران (۲۴) جای امیدواری باقی نمی‌گذارد که رژیم مدعی تحقق وعده «وراثت مستضعفین» رمق حرکت به سوی نمونه‌های پیشرفته «زمینی» اعم از «غربی» یا «شرقی» را داشته باشد چه برسد به کورس گذاشتن با آنها. چه، راز مکنونی نیست که جای رژیم در نمودار بالا، در بهترین فرض کنار ترکیه و برزیل (یا حداکثر اندونزی) است. برآوردهای بالا، که صرف‌نظر از نحوه توزیع جمعیت در روستا و شهر انجام گرفته، آن‌گاه کاملتر خواهد شد که اطلاعات موجود در زمینه نحوه توزیع درآمد در شهر و روستا هم در آن دخالت داده شود.

مقایسه سهم بالاترین لایه درآمدی از درآمد ملی در سه کشور



آمار مربوط به هزینه و درآمد متوسط خانوار در شهر و روستا نیز، که به نحوی بیان تفاوت توزیع درآمد در شهر و روستا است، نشان می‌دهد که درآمد یک خانوار شهری به طور متوسط ۲ برابر درآمد خانوار روستایی است. مقایسه بین متوسط هزینه‌های خانوار در شهر و روستا نشان می‌دهد که هزینه خانوار شهری ۱/۸ برابر هزینه خانوار روستایی است و این خود گویای گرانتر بودن هزینه زندگی در روستا است. این ارقام در مقایسه با ارقام دوران قبل از انقلاب (۲ و ۱/۹) نابرابری بیشتری را نشان می‌دهد. از توزیع درآمد بر حسب جنس (۲۵)، گروه سنی و ... اطلاعات دقیقی در دست نیست، اما توزیع درآمد در این زمینه‌ها نیز قاعدتاً جلوه‌ی از همان سیمای کلی است و انتظار معجزه‌ی در این زمینه‌ها نمی‌رود. در ایران امروز نهادهای تجمع و تمرکز قدرت و ثروت و منزلت اجتماعی آن چنان به

یکدیگر گره خورده‌اند که مجالی برای تغییر و تحول در ساخت توزیع

درآمد و ثروت، بدون تحول در نهادهای سیاسی، باقی نمی‌ماند. یعنی بدون تحول در نظام سیاسی، که بی‌تردید آثار آن در نظام منزلت اجتماعی منعکس می‌شود، تغییری در ساخت توزیع درآمد و ثروت منتفی است. اما مگر این تحول از درون رژیم محتمل است؟

منابع و توضیحات:

۱- اطلاعات، ۱۵ اسفند ۶۶.

۲- گزارش اقتصادی سازمان برنامه (سال ۶۴)، گزارش بانک مرکزی (سال ۶۳) و همچنین سخنان نادی در مجلس پیرامون بودجه سال ۶۷.

۳- سخنان حسینی شاهرودی در مجلس، پیرامون بودجه سال ۶۷ در تاریخ ۱۱ اسفند ۶۶.

۴- مقاله بودجه انقباضی در شور، شماره ۳۰ و ۳۱.

۵، ۶ و ۷- اطلاعات، ۹ شهریور ۶۷.

۸- مقاله «حق تیغ»، شور، شماره ۳۹ و ۴۰.

۹- کیهان هوایی، ۲۶ مرداد ۶۷.

۱۰- INTERNATIONAL . STATISTICS . YEAR . BOOK . 1988

۱۱- بخشنامه‌های تعیین حداقل حقوق کارگران-وزارت کار و امور اجتماعی.

۱۲- BUSINESS INTERNATIONAL - IRAN MONITOR NO. 4, 8

۱۳- اطلاعات، اول آبان ۶۷.

۱۴- گزارش سازمان بین الملل کار، گزارش هیرش-سال ۱۳۵۱-در باره سیاستهای اشتغال و درآمد در ایران

EMPLOYMENT AND INCOME POLICIS FOR IRAN. 1973

اطلاعات بانک جهانی از سالهای پیش حاکی است که در دهه چهل، پایین ترین لایه ۲۰ درصدی جمعیت حدود ۲/۱ درصد از کل درآمد ملی را به خود اختصاص داده است.

ر.ک. به: WORLD . BANK . REPORT . 1970-1980

۱۵- ECONOMIC DEVELOPMENT IN THE THIRD WORLD 1988

۱۶- سالنامه آماری، ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰.

۱۷- طبق آخرین اطلاعات تعداد شاغلان ۱۱ میلیون نفر است. اگر نرخ فعالیت را حدود

۵۰ درصد بگیریم (که به واقع کمتر از این است)، نرخ بیکاری به رقمی حدود ۴۴ درصد و رقم

اشتغال به کل جمعیت به حدود ۲۲ درصد می‌رسد. در صورتی که نرخ فعالیت ۴۰ درصد

باشد نرخ بیکاری حدود ۵۶ درصد بالغ خواهد شد. روزنامه اطلاعات، ۳۱ شهریور ۶۷ به

طور ضمنی از نیاز به اشتغال ۱۱ میلیون نفر دم می‌زند.

۱۸- کیهان، ۱۹ خرداد ۶۷ (مصاحبه معاون نخست وزیر در کمیسیون تورم).

۱۹- باید توجه داشت که این نقدینگی جمع کل داراییهای آن اقلیت نیست، بلکه تنها

بخشی از داراییهای جاری آنهاست. شیوه محاسبه نیز معمولاً برای دریافت حداقل بازده

سرمایه در گردش به کار می‌رود.

۲۰- سالنامه آماری، سال ۶۴.

۲۱- این شیوه محاسبه، متوسط بازده نهایی سرمایه را می نمایاند.

۲۲- از آن جا که جمع سود خالص فعالیتهای بازرگانی از سوی رژیم منتشر نشده است، می توان نسبت ارزش افزوده کل به فروش را با قدری مسامحه ملاک گرفت.

۲۳- WORLD . DEVELOPMENT . REPORT , 1988 - WORLD . BANK

۲۴- در اوایل سال ۶۰ معاون اقتصادی استانداری یکی از استانهای محروم، که اصولاً برای حل مشکل اقتصادی آن استان به محل فرستاده شده بود، زیرگوشی به نگارنده اظهار داشت که: اگر به مسلمانی سردمداران رژیم نتوانم شک کنم، به این یقین دارم که از این دستگاه هر چیزی بیرون می آید جز حرکتی به سوی عدالت اقتصادی و اجتماعی برای محرومان. بینوا نمی دانست دستگاهی که دومی از آن نجوشد اولی را نیز فاقد است.

۲۵- آخرین اطلاعات منتشر شده نشان می دهد که از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفری که در بخش کشاورزی اشتغال دارند (۲۹ درصد کل شاغلان)، حدود ۹۲ درصد مرد و تنها ۸ درصد زن هستند. به نظر نمی آید که ارقام مربوط به شهر تفاوتی اساسی با این ارقام داشته باشد. نگاه کنید به آمار سرشماری بخش کشاورزی، اطلاعات، ۳۱ شهریور ۶۷.

شد غلامی که...

منوچهر هزارخانی

این اواخر نامه سرگشاده‌یی در ۶ صفحه، به تاریخ ۱۲ مهرماه سال جاری، به امضای «دبیر کل نهضت آزادی ایران - مهدی بازرگان» و خطاب به «مقام محترم رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران» منتشر شد که بیشترین بخش آن به گله و شکایت از هیأت حاکمه از بابت موانع و مشکلاتی که تاکنون در راه «مبارزه قانونی» آقای بازرگان و دوستانش به وجود آورده‌اند، اختصاص دارد. شرح مواردی از این کارشکنیهای هیأت حاکمه که در نامه آمده و مراحل پنجگانه‌یی که آقای بازرگان برای سیاست اعمال فشار هیأت حاکمه قائل شده است، هیچ کدام حرف تازه‌یی در بر ندارد. سالهاست که «نهضت آزادی» این نوع درد دلهايش را از هیأت حاکمه، مورد به مورد و به تفصیل، گاه به صورت اطلاعیه و گاه به شکل نامه‌های سرگشاده خطاب به «مراجع قانونی» رژیم، به اطلاع «ملت شرافتمند» می‌رساند. به طوری که می‌توان گفت محتوای «مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» آقای بازرگان و دوستانش طی این چند سال چیزی جز مجموعه همین نامه‌ها، گله‌گزاریه‌ها، درد دلها، تظلمها و اطلاعیه‌ها نیست. ظاهراً این بار آن چه آقای بازرگان را به نگارش این نامه سرگشاده و ارائه مجدد فهرستی از فشارهای هیأت حاکمه وا داشته، بیان این نکته بوده است که: آب جو در حال بردن غلام است، از این رو ممکن است غلام از خیر آوردن آب بگذرد! بفهمی نفهمی خواسته است با رژیم «اتمام حجت» کند. اما به تجربه می‌دانیم که اتمام حجت‌های آقای بازرگان با رژیم هم، داستان دنباله‌داری است که تاکنون بارها و به مناسبت‌های مختلف عنوان شده ولی هیچ گاه نتیجه عملی به دنبال نداشته است. با این همه صراحت بی‌سابقه آقای بازرگان را در این نامه، در جانبداری آشکار از رژیم و دشمنی بی‌پرده با جنبش مقاومت، نمی‌توان نادیده گرفت. این صراحت، از

سوی کسی که بزرگترین هنرش تاکنون به نعل و به میخ زدن بوده، البته بسیار روشنگرتر و ابهام زداتر از تمامی مطالبی است که مخالفان او - از جمله خودم - در مقام جدل با فرمایشات ایشان نوشته‌اند. آن قدر روشنگر که شاید پاره‌یی از مدعیان «بی‌ادب» بگویند بازرگان در این نامه حرف ته دلش را «بالا آورده» است. زمینه‌یی که آقای بازرگان برای ارائه نظراتش انتخاب کرده، بحث راه مسالمت آمیز و راه قهر آمیز مبارزه است. «مع‌الاسف» در بیان مطلب شرط امانت را به جا نیاورده و - طبق معمول - با خلط مبحث، تحریف واقعیتها و رویدادها و دستکاری در مفاهیمی که معنای روشنی در عالم سیاست دارند، پرونده‌یی از «مبارزه مسالمت آمیز» خود و «مبارزه قهر آمیز» جنبش انقلابی ارائه داده است که با واقعیت امر زمین تا آسمان تفاوت دارد. هدف من در این نوشته یادآوری و تصحیح این تحریفها و دستکاریهاست تا زمینه لازم برای یک بررسی جدی و عمومی هموار شود.

«مشروعیت» مبارزه

آقای بازرگان در نامه سرگشاده‌اش می‌گوید: «همان طور که استحضار دارید و مدعیان ما به خوبی مطلع هستند، نهضت آزادی ایران بنابه تجارب سایر انقلابهای دنیا و تندرویها و انحرافهای متداول آنها و با توجه به عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان شدیداً مخالف با مبارزه مخفی و خشونت برای براندازی نظام جمهوری اسلامی بوده، از توسل به بیگانگان و انتظار عمل آنان نیز امتناع می‌ورزیده است. از طرف دیگر برای تحقق و دفاع از آرمانهای والایی که مردم به خاطر آن انقلاب کرده بودند و برای جلوگیری از خطا و خرابیها، تنها راه حل مشروع و سازنده مؤثر را در مبارزه سیاسی مردمی و مسالمت آمیز علنی جستجو می‌کرده است...» این نقل قول هر چند کمی طولانی است اما این حسن را دارد که سرنخ تمام حرفهای آقای بازرگان در آن نهفته است. این که آقای بازرگان همیشه مخالف مبارزه قهر آمیز بوده امری است که بر همه کسانی که با او و «نهضت»ش از دیرباز آشنایی دارند کاملاً روشن است. کافی بود آقای بازرگان به سابقه کار «نهضت آزادی» از زمان تأسیس تاکنون اشاره کند تا از هر نوع استدلالی در این زمینه بی‌نیاز شود. اما معلوم نیست به چه مناسبت لازم دیده است که به سری که درد نمی‌کند دستمال ببندد و برای توجیه نظرش به «تجارب سایر انقلابهای دنیا و تندرویها و انحرافهای متداول آنها» از یک طرف و به «عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان» از طرف دیگر استناد کند. چون رد همه انقلابهای جهان (آقای بازرگان هیچ موردی را استثنا نکرده) او را در موضع یک «ضدانقلاب» بی‌قید و شرط قرار می‌دهد و دستش را برای

دفاع از «انقلاب خودمان» به هر دلیل یا بهانه‌یی که باشد - از جمله به دلیل «عمق و وسعت و اصالت» آن - کاملاً می‌بندند. البته آقای بازرگان، چند سال پیش‌تر، نظراتش را هم در مورد انقلاب ایران، هم در خصوص «سایر انقلابهای دنیا» و هم در باره پیشنهادها - و حتی آرزوهای - اصلاح طلبانه‌اش، به تفصیل در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» شرح داده بود و من هم همان وقت مطالب اصلی کتابش را مورد نقد و بررسی قرار داده بودم (نشریه مجاهد، شماره ۲۲۶، آبان ۶۳). پس از آن باز هم آقای بازرگان در باره نظرات اصلاحی و «مبارزه مسالمت آمیز»ش مطلب نوشت و باز هم من مطالبش را نقد کردم (از جمله در ماهنامه شورا، شماره‌های ۱۱ و ۱۵). بنابر این حرفهایم را به طور کلی با آقای بازرگان زده‌ام و در این جا قصد ندارم آن نوع خرده‌گیریهای نظری را دنبال کنم. اما یادآوری یک واقعیت را لازم می‌بینم: تأسیس «نهضت آزادی» آقای بازرگان تقریباً همزمان بود با شروع «انقلاب سفید» شاه. آقای بازرگان نه «انقلاب سفید» را «انقلاب خودمان» می‌دانست و نه به «عمق و وسعت و اصالت» آن معتقد بود. با این همه در مقابل آن «انقلاب» غیر خودمانی هم شیوه «مبارزه مسالمت آمیز» را در پیش گرفته بود و همان وقت هم از «مبارزه مخفی و خشونت برای براندازی» اکراه داشت. اگر جز این بود دست کم یکی از علل مهم شکل‌گیری سازمانی به نام مجاهدین خلق از بین می‌رفت. پس مخالفت آقای بازرگان با مبارزه قهر آمیز ربطی به «عمق و وسعت و اصالت انقلاب خودمان» ندارد، هم چنان که آقای بازرگان نمی‌تواند منکر «عمق و وسعت و اصالت» انقلاب کبیر فرانسه شود، با آن که از آن انقلاب عمیق و وسیع و اصیل فقط حوادث دو روزه ماه «ترمیدور»ش را دوست دارد. چه خوب می‌بود اگر آقای بازرگان این واقعیت را به همین صورت و به صراحت می‌گفت. به این ترتیب هم استنادش به «تجارب سایر انقلابهای دنیا» برای رد آنها، محمل نظری محکم‌تری پیدا می‌کرد و هم «تنها راه مشروع»ش موجه جلوه‌گر می‌شد. در آن صورت ما هم با آقای بازرگان دیگر بحث انقلاب و شیوه‌های به ثمر رساندن آن را نمی‌داشتیم، دست بالا ممکن بود در باره شیوه‌های اصلاح طلبی و تحول درونی رژیمها جدل کنیم. متأسفانه، هم چنان که می‌دانیم، یکی از مشخصات بارز آقای بازرگان آشفته فکری و ضد و نقیض گویی است که من موارد بیشماری از آن را از این پیش‌تر نشان داده‌ام. همین آشفته فکری باعث می‌شود که آقای بازرگان خودش را نخود هر آشی بکند و با آن که با انقلاب از اصل مخالف است، در باره شیوه‌های مشروع و نامشروع آن فتوا صادر کند. فتوای او در باره مبارزه علنی به عنوان «تنها راه حل مشروع»، ادعایی است که بی‌هیچ گفتگو متضمن «نامشروع» شناختن مقاومت انقلابی مسلحانه است. پس نمی‌توان بی‌اعتنا از کنارش گذشت.

«بنیادگرایی» در تاکتیک

دشمنی آقای بازرگان با جنبش مقاومت مسلحانه ایران هم مسأله‌یی نیست که نیاز به اثبات داشته باشد. آقای بازرگان و گروهش با همه ادعای مخالفت با «جناحهای فاسد» رژیم، «حیات خفیف خائنانه» شان را مدیون همین دشمنی هستند. او در نامه سرگشاده‌اش می‌گوید «روشن است که استقبال مردم از مبارزه قانونی مسالمت آمیز برای تغییر جناحهای فاسد - و نه تغییر نظام - و باز شدن جو سیاسی جامعه، عملاً و نهائماً به نفع مبارزه مسلحانه و براندازی کشیده می‌شود. به همین دلیل است که گروههای مخالف انحرافی ضدانقلاب و جمهوری اسلامی که در سایه حمایت بیگانگان و همکاری دشمنان فعالیت می‌نمایند هر زمان که نشریات نهضت آزادی با استقبال همگانی مردم روبه رو می‌شده است، با بدترین شکل و زشت ترین کلمات به نهضت آزادی و رهبران آن حمله می‌نمایند. آنها خوب می‌دانند که پیروزی خط مشی نهضت شکست استراتژی آنان است». حرفش روشن است هر چند درست نیست. منتها برای بررسی این حرف روشن، ناچارم قبلاً ادعای نادرستی را که لابلای آن وجود دارد بیرون بکشم. آقای بازرگان مدعی است که جنبش مقاومت مسلحانه «در سایه حمایت بیگانگان و همکاری دشمنان» فعالیت می‌کند. در مورد این تهمت بیشرمانه که رژیم خمینی اختراع کرده ولی در دامن زدن به آن، بدون ذره‌یی «انحصارطلبی» دست تمام بدخواهان و دشمنان مقاومت را باز گذاشته است، تاکنون از طرف مقاومت به قدر کافی پاسخ و توضیح داده شده و تکرارشان در این جا مورد ندارد. همین قدر یادآوری می‌کنم که از قضا جنبش مقاومت تنها جریانی است که از روز اول دشمن اصلی را به وضوح مشخص کرده و تاکنون نه تنها در مبارزه با این دشمن کوتاهی نکرده، بلکه به علت همین پایداری در عدم سازش، ازخیر ادامه همکاری با رفیقان نیمه راه و سازشکار هم گذشته است. هم چنین جنبش مقاومت هیچ گاه تعهدی در مورد مبارزه با دشمنانی که دیگران برایش معین کرده‌اند، نسپرده است. به زبان عامیانه می‌خواهم بگویم که از جنبش مقاومت هرگز توقع نداشته باشید که به ساز خمینی و دنباله‌روانش برقصد. اما حال که این بحث پیش آمد، می‌خواهم یک بار دیگر به خوانندگان نوشته‌های آقای بازرگان نشان بدهم که آدمی که تسلیم رژیم شد، چگونه «منطق» او را با همه وجودش جذب و وسپس طوطی وار تکرار می‌کند: آقای بازرگان، در همین نامه سرگشاده، یک رشته از برنامه‌های «مثالث سه نفری صاحب اختیار و صاحب ابتکار» را برای از میدان به در کردن «نهضت آزادی» این طور توصیف کرده است: «بمباران حیثیتی و معنوی نهضت به منظور شکستن

بت شخصیت" با پرتاب تهمتهای ارتداد، مزدوری و همسویی با دشمن و ارتباط با بیگانگان و امثال آن». ملاحظه می‌کنید که موضع آقای بازرگان و دوستانش چقدر «اصولی» و «اخلاقی» است؟ خودشان از سوی رژیمی که به آن عقیده و علاقه دارند، هدف همین تهمتها هستند؛ با وجود این ابایی ندارند، که، هم دهن با رژیم، جنبش مقاومت را «بمباران حیثیتی» کنند. بگذریم و به حرفهای سیاسی آقای بازرگان بپردازیم.

در فرمایشات روشن ولی نادرست آقای بازرگان نکته‌یی است که نیاز به تصحیح دارد و بررسی را می‌توان از همین جا شروع کرد. می‌گوید «آنها خوب می‌دانند که پیروزی خط مشی نهضت، شکست استراتژی آنان است». البته از آقای بازرگان که ده سال است - چه به هنگام دولتمداری و چه بعداً در نقش «اپوزیسیون قانونی» - نقش ملانصرالدین را در صحنه سیاست ایران بازی می‌کند، کسی انتظار ندارد اصطلاحهای رایج و جاافتاده سیاسی را درست به کار ببرد؛ اما برای هر نوآموز عالم سیاست روشن است که شیوه مبارزه - چه مسالمت آمیز باشد و چه قهر آمیز - از مقوله تاکتیک است، نه استراتژی. ما هم آن را این طور می‌فهمیم و همین طور بیان کرده‌ایم. کافی است به اسناد مصوب شورای ملی مقاومت نگاه کرد و دید که از مبارزه مسلحانه به عنوان «تاکتیک محوری» یاد شده است. همین نکته، به صورت شعار، در پایین صفحات نشریه مجاهد هم به طور منظم چاپ می‌شد. بنابر این اختلاف آقای بازرگان باما در این مورد - با همه اهمیتی که دارد و هیچ کس منکر آن نیست - اختلاف در تاکتیک است. اما بحث در مورد تاکتیکهای مختلف (برای تشخیص و انتخاب مناسب‌ترین آنها) زمانی موضوعیت دارد که هدف واحدی مد نظر باشد. اگر هدفها متفاوت باشد، بحث تاکتیکها دیگر موضوعیت ندارد. به عنوان مثال اگر هدف آقای بازرگان حفظ رژیم خمینی باشد، من بدون لحظه‌یی تردید می‌پذیرم که بدترین تاکتیک برای حفظ رژیم، مبارزه مسلحانه با آن است! در این مورد هیچ اختلاف نظری در میان نیست. اما در صورتی که هدف آقای بازرگان تغییر رژیم باشد (من، به عمد، واژه‌های «براندازی» یا «سرنگونی» را به کار نمی‌برم، چون آقای بازرگان تاب شنیدنشان را ندارد) آن وقت بحث تاکتیکها موضوعیت پیدا می‌کند. حال باید از او پرسید «مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» ش را برای چه هدفی می‌خواهد؟ در این نامه سرگشاده می‌گوید «برای تغییر جناحهای فاسد و نه تغییر نظام». فرض می‌کنیم در این ادعا صداقت دارد و می‌خواهد بخشی از حاکمیت را که «فاسد» است تغییر دهد. این بخش کدام است؟ متأسفانه خود آقای بازرگان نه این «جناحهای فاسد» را معرفی می‌کند نه از جناحهای «غیر فاسد» حرف می‌زند تا به قرینه بتوان دریافت که «جناحهای فاسد» کدامند. با این همه در نامه سرگشاده‌اش سرنخهایی در این زمینه

دو برداشت از «مبارزه مسالمت آمیز»

وقتی آقای بازرگان مبارزه قهر آمیز را «آشوب و انهدام ایران» می خواند، در واقع می خواهد آن را از محتوای سیاسی تهی کند و تمام مبارزه خونین این هفت سال علیه رژیم ستمگر و آزادی کش را تا حد ماجراجویی، هفت تیرکشی تکزاسی یا جنون خونریزی و انتقام گیری کاهش دهد. او در این راه از کمک همقطاران خارج کشوریش نیز، که از راه دور به مبارزه ایشان «تعظیم می کنند»، بحمدالله تاکنون بی بهره نمانده است. این همقطاران در پرداختن یک محمل نظری برای غیر سیاسی جلوه دادن مقاومت مسلحانه، زحمتهای کشیده و محصولات رنگارنگی نظیر «شستشوی مغزی»، «زورپرستی»، «فلسفه مرگ»، «شهادت طلبی» و چیزهای دیگری در همین ردیف بیرون داده اند. به شکر پراکنیهای این پامبریها در این جا کاری ندارم، ولی می خواهم به آقای بازرگان یاد آوری کنم که تصویری که از مبارزه قهرآمیز و مبارزه مسالمت آمیز دارد و پروندهایی که براساس این تصورات درست کرده است، همه از اصل مخدوش و بی اعتبار است. برای اثبات این بی اعتباری به جمله ای از نامه سرگشاده او - که در بالا هم نقل کردم - برمی گردم. می گوید «روشن است که استقبال مردم از مبارزه مسالمت آمیز برای تغییر جناحهای فاسد حاکمیت - و نه تغییر نظام - و باز شدن جو سیاسی جامعه، عملاً و نهایتاً به نفی مبارزه مسلحانه و براندازی کشیده می شود». فرض می کنیم عبارت «برای تغییر جناحهای فاسد حاکمیت و نه تغییر نظام» به اقتضای مصلحت و برای زدودن هر نوع نگرانی از رژیم در این وسط گنجانده شده است (در بالا توضیح دادم که چرا این جداسازی صوری و بی معناست). به بقیه مطلب دو ایراد دارم. اول این که استقبال مردم از مبارزه مسالمت آمیز نیست که به نفی مبارزه مسلحانه کشیده می شود. طرح مسأله به این صورت، این توهم را پیش می آورد که انگار از همان ابتدا، مردم در برابر یک انتخاب آزاد قرار گرفته اند و بستگی به سلیقه شان دارد که راه مسالمت آمیز را انتخاب کنند یا راه قهرآمیز را. واقعیت غیر از این است. من ادعا می کنم که اگر به میل مردم باشد، مردم همیشه از مبارزه مسالمت آمیز استقبال می کنند و هیچ وقت با میل و از روی اختیار به مبارزه قهرآمیز روی نمی آورند. به بیان دیگر می خواهم بگویم که به علت عدم استقبال مردم از مبارزه مسالمت آمیز نیست که مبارزه قهرآمیز امکان درگیری و گسترش پیدا می کند، به علت عدم تحقّل مبارزه مسالمت آمیز از طرف قدرت حاکم است که مبارزه قهرآمیز، به عنوان راه منحصر به فرد و اضطراری، به مردم تحمیل می شود. من این مطلب را از این پیش تر در نوشته ها و گفته هایم به قدر کافی تکرار کرده ام. در این جا فقط

وجود دارد. او از «کمیته ها»، از «سپاه»، از «دادستانی انقلاب»، از «وزارت اطلاعات»، از «مقامات قضایی و اداری»، از «مطبوعات و رسانه های گروهی تحت فرمان حاکمیت» و حتی از «مثلث سه نفری صاحب اختیار و صاحب ابتکار» - که همان رؤسای سه قوه رژیم باشند - به خمینی شکایت می کند، به طوری که گویی غیر از شخص خمینی بقیه رژیم را فاسد می داند. اما، در عین حال، در ابتدای همان نامه می نویسد: «از آن جا که در شرایط حاکم بر کشورمان چنین رسم شده است که سر رشته همه امور و اوامر منتهی و منبعث از مقام رهبر می باشد، به ناچار مطالب حیاتی خود را ... با جنابعالی در میان می گذارم» و بدین ترتیب خود خمینی را سر چشمه «فساد» معرفی می کند. حال اگر در نظر بگیریم که آقای بازرگان در ردّ ولایت فقیه - یعنی نظام حاکم بر کشور - هم نوشته های زیادی - از جمله یک رساله کت و کلفت - منتشر کرده است، طبعاً به این نتیجه می رسیم که دامنه «تغییر جناحهای فاسد» آن قدر گسترده است که کلّ رژیم را شامل می شود و به این ترتیب اصرارش بروفاداری به نظامی که نه مکتبش را قبول دارد، نه امامش را و نه «نهادهای»ش را، امری متناقض و خلاف منطق جلوه می کند. البته آقای بازرگان خودش هم به این تناقض توجه دارد و از جمله برای پنهان کردن آن از نظرهایست که در تاکتیک «بنیادگرا» می شود. آن قدر تاکتیک را مطلق می کند که تمام «مشروعیت» یا «عدم مشروعیت» یک مبارزه را وابسته به آن جلوه دهد. از این هم بیشتر، می خواهد به خمینی هم بقبولاند که سرنوشت رژیمش بستگی به برخوردی دارد که با این یا آن تاکتیک می کند. یک جا می گوید «اما به لحاظ انقلاب و نظام و تأثیری که این نقشه ها و کوششها روی کشور و ملت ایران دارد، به بن بست رسانیدن هر نوع مبارزه سیاسی قانونی و مسالمت آمیز است که در چارچوب حفظ نظام جمهوری اسلامی انجام گردد و یگانه راه حلی که برای نجات و اصلاح باقی بماند براندازی قهر آمیز و مبارزه مسلحانه باشد». و باز در پایان نامه خمینی را به «تعطیل نهضت» تهدید می کند و به ویژه هشدار می دهد «ضمن آن که به طرفداران براندازی و آشوب و انهدام ایران سند داده اند که ... اصلاً باکش نیست که چه می گوید، فقط می خواهد خمینی را از مبارزه مسلحانه بترساند. از این روست که براندازی رژیم را یک جا «یگانه راه حلی که برای نجات و اصلاح باقی بماند» معرفی می کند، یک جا مترادف «آشوب و انهدام ایران». به هر حال، اگر منظور آقای بازرگان از این آسمان و ریسمان بافتن رسیدن به نوعی مصالحه با خمینی است، خودش می داند و امامش. اما اگر می خواهد به این وسیله خودش را برای مردم، قهرمان مبارزه مسالمت آمیز جلوه دهد، در آن صورت باید به اطلاعش برسانم که در همین زمینه مبارزه مسالمت آمیز یک مدعی بزرگ در مقابل خود دارد: جنبش مقاومت مسلحانه!

می‌خواهم بگویم که آقای بازرگان با حرکت از «استقبال مردم» و توجه نکردن به نقش قدرت حاکم - که اصلاً با واقعیت تطبیق ندارد - به یک نتیجه می‌رسد و من با حرکت از عدم تحمل قدرت حاکم و تحمیلی بودن مبارزه قهرآمیز، به نتیجه‌ی دیگر. ایراد دوم - که در واقع ناشی از همان اولی است - این است: باز بودن جو سیاسی و امکانپذیر بودن مبارزه مسالمت آمیز، عملاً و نهایتاً به نفی مبارزه مسلحانه کشیده نمی‌شود، بلکه از همان ابتدا ضرورت توسل به راه قهرآمیز را منتفی می‌کند. این که آقای بازرگان تصور می‌کند که می‌تواند، با استمداد از رژیم، عملاً و نهایتاً - یعنی طی یک پروسه - مبارزه مسلحانه را منتفی کند، از دو اشتباه سرچشمه می‌گیرد. اشتباه اول را در مورد قدرت حاکم می‌کند. او، از آن جا که نقطه شروعش در تحلیل، «استقبال مردم» است، قدرت حاکم را یک داور بی‌طرف فرض می‌کند. خیال می‌کند که مسأله راه دادن یا راه ندادن به مبارزه مسالمت‌آمیز، یک مسأله فنی یا یک مسأله کارشناسی است. خیال می‌کند که قدرت حاکم نمی‌فهمد، نه این که می‌فهمد ولی نمی‌تواند. این توهم کودکانه ناشی از عدم شناخت مکانیسم‌هایی است که دست بردن در آنها حیات رژیم را به خطر می‌اندازد. دشمنان مقاومت همین توهم کودکانه را در مورد خاتمه جنگ هم داشتند و شاید هنوز هم داشته باشند. آنها خیال می‌کردند - شاید هنوز هم می‌کنند - که اگر «زهر» قطعنامه را خمینی سربکشد، مسمومیت ناشی از آن در جنبش مقاومت بروز خواهد کرد! اشتباه دوم آقای بازرگان در مورد جنبش مقاومت است. خیال می‌کند جنبش مقاومت هم - مثل خودش - تاکتیک مبارزه را با هدف عوضی می‌گیرد و به همین مناسبت قادر به تعویض تاکتیک نیست. خیال می‌کند چون سالها گفته‌ایم که مبارزه مسلحانه تنها راه سرنگونی رژیم است، دیگر این تاکتیک برایمان به یک اصل غیر قابل گذشت و غیر قابل بازگشت بدل شده است و حتی در صورتی که واقعاً یک فضای باز سیاسی به وجود آید، ما دیگر نمی‌توانیم در آن فعال باشیم. از آن پرت‌تر، خیال می‌کند که تاکتیک کنونی را جنبش مقاومت، در حالی که با انتخابهای متعدد رو به رو بوده، با میل و رغبت اختیار کرده است، نه آن که رژیم آن را تحمیل کرده باشد. شاید هم خیال می‌کند ما آن قدر به «زیر زمین» عادت کرده‌ایم که دیگر از «هوای آزاد» بدمان می‌آید! برای این که چرت آقای بازرگان را پاره کنم، مجبورم توجهش را به تکه کوچکی از یکی از مصاحبه‌های مسعود رجوی - که لابد به نظر آقای بازرگان سردهسته طرفداران «آشوب و انهدام ایران» است - جلب کنم. رجوی، در پایان یک مصاحبه مفصل با روزنامه «اونیته»، نشریه حزب سوسیالیست، پس از آن که مصاحبه‌کننده تمام سؤالهایش را کرد و جوابهایش را گرفت، گفت: «بگذارید از طریق شما پیامی به خمینی بدهم... پیام این است: اگر خمینی حاضر شود انتخاباتی واقعاً آزاد ترتیب دهد، من بلافاصله به میهنم باز

می‌گردم و مجاهدین خلق اسلحه خود را، برای شرکت در انتخابات، زمین خواهند گذاشت. ما از نتیجه انتخابات، هر چه باشد، واهمه‌ی نداریم. ما قبل از شروع مبارزه مسلحانه سعی کردیم از تمام امکانات قانونی برای مبارزه سیاسی استفاده کنیم، اما سرکوب ما را ناگزیر به استفاده از اسلحه می‌کند. حتی اگر خمینی در ایران اجازه نمی‌دهد - نه، نیمی از نصف - آزادیهای موجود در فرانسه را می‌داد، مطمئناً یک پیروزی دموکراتیک به دست می‌آوردیم». متن این مصاحبه را در نشریه «اونیته» به تاریخ اول ژوئن ۱۹۸۴ و ترجمه فارسی آن را در نشریه مجاهد شماره ۲۰۶ می‌توان یافت. از این گونه اظهار نظرهای صریح و تفسیر ناپذیر، چه از رجوی و چه از دیگر اعضای جنبش مقاومت، فراوان وجود دارد، ولی این یکی را به دلیل خاصی انتخاب کردم. دلیلش این است که آن زمان بنی‌صدر، یکی از رقیبان خارج کشوری آقای بازرگان برای اشغال پست مهندسی مشاور جماران، رجوی را، به استناد این مصاحبه، متهم می‌کرد که برای سازش با خمینی پیام داده است! امروز چهار سال واندی از آن ماجرا می‌گذرد و کاملاً برای همه روشن شده است که چه کسانی مبارزه خونین با رژیم ضدانسانی و ستمگر را لحظه‌ی هم ترک نکردند و چه کسانی، در مقابل، به امید ساخت و پاخت، حتی با یکی از جناحهای رژیم، هنوز دارند سگ دومی‌زنند. قصدم از یادآوری این ماجرا در این جا پرداختن به خود آن ماجرا نیست. می‌خواهم مشتریان نوشته‌های آقای بازرگان، اگر هنوز چشمی برای دیدن دارند، ببینند که «گناه» یک جنبش مردمی و انقلابی، به خلاف ادعای آقای بازرگان، این نیست که چرا به این یا آن شیوه مبارزه متوسل شده است. گناهش این است که مردمی و انقلابی است، آزادیخواه و استقلال طلب است، طرفدار عدالت اجتماعی و احقاق حقوق محرومان است. به همین دلیل است که اگر به راه مسالمت آمیز تمایل نشان دهد، متهم به سازش می‌شود و اگر به مبارزه قهرآمیز روی بیاورد «تروریست» نام می‌گیرد. بگذریم.

در صحنه عمل

اما برای آن که در عالم حرفها و نقل قولها باقی نمانیم، خوب است به سابقه این جنبش، به روند واقعی حرکت آن و به شیوه‌های مختلفی که برای پیشبرد مبارزه در مراحل مختلف در پیش گرفته است، توجه کنیم. سازمان مجاهدین خلق را در نظر بگیریم. این سازمان، در زمان شاه، به صورت مخفیانه و زیرزمینی به وجود آمد. سالها به شیوه مسلحانه با رژیم مبارزه می‌کرد و ساخت و بافت تشکیلاتیش، به اقتضای این شیوه مبارزه، خصلت نظامی داشت. از پشتیبانی بخش بزرگی از توده‌های مردم برخوردار بود، اما به علت زیر زمینی بودن فعالیتش - که رعایت

مطلق ملاحظات امنیتی را ایجاب می‌کرد - قادر نبود این پشتیبانی بالقوه را به نیروی بالفعل بدل کند. با این همه پس از شکستن جوّ اختناق در جامعه، همین سازمان برای تغییر تاکتیک مبارزه و مبدل شدن از یک گروه چریکی زیرزمینی به یک سازمان سیاسی علنی و توده‌یی، با کوچکترین مشکلی رو به رو نشد. به عکس، با علنی شدن و گسترش تماسهایش با مردم، به اوج شکوفایی رسید؛ آن چنان که طی مدتی کوتاه، چه به هنگام انتخابات ریاست جمهوری و چه در انتخابات مجلس، بزرگترین رقیب قدرت حاکم شد. ظرف همین مدت روزنامه «مجاهد» تیراژش به حدی رسید که با آن که چند چاپخانه مجهز را به خدمت گرفته بود، هنوز نمی‌توانست به تقاضای همه خریداران روزنامه پاسخ بدهد. آخرین راهپیمایی علنی و مسالمت آمیز مجاهدین، که طی آن چند صد هزار نفر ظرف چند ساعت بسیج شدند و به خیابان آمدند، آن قدر فراموش نشدنی است که نیاز به یادآوری ندارد. در آن روز، آن که تظاهرات مسالمت آمیز می‌کرد سازمان مجاهدین بود و آن که مردم را در وسط خیابان به گلوله بست و خونریزی را آغاز کرد، رژیم. ما از این نوع تظاهرات مسالمت آمیزی که با اعمال خشونت عمال رژیم روبه رو شدند، کم نداشته‌ایم، اما از میان همه آنها من می‌خواهم به طور خاص به راهپیمایی بزرگ جبهه دموکراتیک ملی در مرداد ماه ۵۸ اشاره کنم. چون اولاً این راهپیمایی در زمان دولتمداری همین آقای بازرگان و برای دفاع از آزادی مطبوعات و اعتراض به اشغال خود سرانه روزنامه آیندگان از طرف حزب اللهیها صورت گرفت. ثانیاً عملاً رژیم رسماً در روزنامه‌ها اعلام کرده بودند که اگر راهپیمایی لغو نشود، به آن حمله خواهند کرد. ثالثاً وزارت کشور آقای بازرگان، به رغم درخواست مکرر مسئولان جبهه، نه تنها حاضر نشد حفظ امنیت یک راهپیمایی مسالمت آمیز را در فاصله چند صد متری دانشگاه تا محل نخست وزیری به عهده بگیرد، بلکه زیر بار این هم نرفت که دست کم چند پاسبان به عنوان ناظر - در نقش «کلاه آبی» های سازمان ملل - به محل شروع راهپیمایی بفرستد. با این همه، صدها هزارتن در آن راهپیمایی شرکت کردند، هرچند از پیش می‌دانستند که مورد حمله اوباش قرار خواهند گرفت. امتناع آقای بازرگان مسالمت آمیز! از تامین نظم در حول و حوش محل صدارت خودش آن روز به بهای زخمی شدن چهار صد پانصد نفر تمام شد. مقصود عرض این است که به هنگام مبارزه مسالمت آمیز برای دفاع از آزادی مطبوعات، آقای بازرگان آن طرف خط، در طرف خشونت، تشریف داشتند. بگذارید این را هم، برای بار صدم، به خاطر تمام فراموشکاران بیاورم که تعداد افرادی از سازمان مجاهدین که طی مدت کوتاه فعالیت علنی سازمان، به هنگام فروختن روزنامه، چسباندن اوراق تبلیغاتی به دیوار، کار توضیحی در خیابان، فعالیت انتخاباتی برای کاندیداهای سازمان و خلاصه در حین فعالیت علنی و قانونی

و مسالمت آمیز، به دست عوامل رژیم به شهادت رسیدند به مراتب بیش از مجموع شهیدان سازمان در سراسر دوره مبارزه مسلحانه با رژیم شاه بود. آقای بازرگان که از بهای «مبارزه مسالمت آمیز» در حاکمیت خمینی چیزی نمی‌داند!

با این همه ما مبارزه مسالمت آمیز را ول نکردیم. ما «یک در صدیها»ی آن روز (به قول آقای بازرگان)، که امروز در شورای ملی مقاومت جمع هستیم، در آن «فراندم» کذایی به «قانون اساسی» رژیم رأی ندادیم، چون آن را قبول نداشتیم. با وجود این در انتخابات مجلس شرکت کردیم؛ یعنی پذیرفتیم که مبارزه را به طور علنی و در چارچوب «قانون اساسی» همین رژیم انجام دهیم. رژیم «۹۸ درصدیها» بود که طاقت تحمل این را هم نداشت! می‌خواهم خوب به یاد آقای بازرگان بیاورم که زمانی که او و گروهش پستهای وزارتی را اشغال کرده بودند یا در «شورای انقلاب» عضویت داشتند - و به هر حال بخشی از هیأت حاکمه بودند - ما بودیم که در جامعه، در میان مردم، پرچم مبارزه مسالمت آمیز را در دست داشتیم و رژیم بود که برای سد کردن «استقبال مردم» از این مبارزه، همواره کار را به خونریزی می‌کشاند. می‌خواهم خوب حالی آقای بازرگان کنم که همه کسانی که اینک راه قهر آمیز سرنگونی رژیم را در پیش گرفته‌اند و آن را تبلیغ می‌کنند، در درک مزایای مبارزه علنی و مسالمت آمیز، هیچ ناتوان تر از آقای بازرگان و همقطاران نیستند، زیرا این راه را تا انتها، تا سانتیمتر آخر، پیموده‌اند. باید اضافه کنم که اینان در زمینه سختیهای جانفرسای مبارزه قهرآمیز هم بسیار چیزهایی دانند که امثال آقای بازرگان از تصور هزار یک آن هم عاجزند. پس بی‌دلیل نیست که جنبش مقاومت تضمین آزادی کامل عقیده و بیان و آزادی کامل مطبوعات، احزاب، اجتماعات و ... را تا «مرز قیام مسلحانه علیه نظام مشروع و قانونی کشور» در برنامه دولت موقتش قرار داده است، زیرا بهتر از هر کس به اهمیت و ارزش قانون و صلح و مسالمت آگاهی دارد.

حاصل کار

بنابر این کنار گذاشتن مبارزه علنی و مسالمت آمیز از ۳۰ خرداد به بعد، به علت آن نبود که مردم از آن استقبال نمی‌کردند، به سبب آن بود که قدرت حاکم از «استقبال مردم» و از گسترش بی‌سابقه پایگاه توده‌یی جنبش به وحشت افتاده بود و هیچ گونه مبارزه یا مخالفتی را، ولو در چارچوب «قانونی»، تحمل نمی‌کرد. می‌بایست یا بدون قید و شرط تسلیم رژیم شد یا، به ناچار، به راه قهر آمیز قدم نهاد. تسلیم شدن بی‌قید و شرط به رژیم، زیر پا گذاشتن اصول بود و گام نهادن به راه قهر آمیز، تعویض تاکتیک برای حفظ اصول. البته حرف زدن از «تعویض تاکتیک»

آسان است، ولی عملی کردنش به هیچ وجه آسان نیست. برای زیر زمینی کردن سازمانی که در تمام جامعه شاخ و برگ گسترده است، بی‌تردید می‌باید به تحمل ضایعات و خسارات سنگینی تن درداد. سازمان مجاهدین در آن روزهای فراموش نشدنی، به این راه قدم نهاد و مبتکر سازماندهی یک مقاومت مسلحانه شد. در مقابل آقای بازرگان و دوستانش در «سنگر» مجلس خمینی ماندند و در اوضاع و احوالی آکنده از بی‌قانونی و خشونت، به «مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» شان ادامه دادند. در حفظ تاکتیک استوار ماندند، ولی به تحمیل هر خفت و خواری از سوی رژیم تن دادند.

حاصل این تجربه فجیع و عبرت انگیز را — که درست به همین مناسبت گرانبهاست — آقای بازرگان در نامه سرگشاده‌اش به خمینی، که به قول خودش «درددل و گزارشی به ملت عزیز ایران و هموطنان همدرد نیز می‌باشد» آورده است: «خلاصه آن چه مدعیان خواسته و پرداخته‌اند این است که اولاً نهضت آزادی ایران، با فلج شدن از داخل و لکه دار شدن در خارج، اسماً در صحنه سیاست و خدمت باقی بماند ولی عملاً منشأ اثر مثبتی نبوده حیات و حرکت چندانی، جز در زیر ذره بین اطلاعاتی آنها و خنثی شدن قبلی کارها، نداشته باشد. ثانیاً با تظاهر به این که در جمهوری اسلامی حزب قانونی مخالف (و شاید چند حزب دیگر و گروههای فرمایشی) حضور و فعالیت دارند، بتوانند به تبلیغات نادرست سیاسی و انتخاباتی و به خلافتکاریهای اقتصادی و اداری و سیاسی خود جامه حق به جانب بپوشانند و نهضت آزادی وسیله برای فریبهای سیاسی و خیانت بشود». حرف، حرف تازه یا کشف راز ندانسته‌یی نیست، ولی بیانش از جانب آقای بازرگان، به عنوان حاصل یک تجربه هفت ساله، عبرت انگیز است. تازه آقای بازرگان با انداختن همه تقصیرها به گردن «مدعیان»، مسئولیت خودش را هم در این میان لوٹ کرده است. در شهریور ماه ۶۴، هنگامی که آقای بازرگان به اروپا سفر کرده بود، مسعود رجوی هم در نامه‌یی همین حرفها را برایش نوشت، منتها او را در مقابل مسئولیتش هم قرار داد: «آقای بازرگان، فهرست شهدا را ملاحظه کردید؟ آیا شراکت در چنین رژیم ضدبشری و خون آشامی کافی نیست؟ فکر می‌کنم به خوبی می‌دانید که خمینی دجال از قبل شراکت امثال شما و این که هنوز هم حاضر به بریدن از رژیم او نیستید تا کجا در ادامه کشتار و جنایت دست بازتر پیدا می‌کند...» (نشریه مجاهد، شماره ۲۶۳). گویی آن چه را رجوی «غوره» در سال ۶۴ می‌گفت، رهبر کل «مویز» های داخل و خارج کشور بعد از سه سال تا حدودی فهمیده است. با این همه وقتی در همین نامه به خمینی می‌نویسد «اگر توجه به خدا و توکل به او از یک طرف و اعتقاد و اعتماد دیرینه جنابعالی از طرف دیگر وجود نداشت و ملاحظات تبلیغاتی و مصلحت

اندیشیهایی سیاسی مانع متولیان و پویندگان راه قدرت نمی‌گشت، تا به حال بیش از ده بار فاتحه نهضت آزادی و پایه‌گذاران آن را خوانده بودند»، باز طوری حرف می‌زند که انگار هنوز خوب درک نکرده است که آن «اعتقاد و اعتماد دیرینه جنابعالی» چیزی جدا از این «ملاحظات تبلیغاتی و مصلحت اندیشیهایی سیاسی» نیست. در عوض خوب فهمیده است که «مبارزه قانونی و مسالمت آمیز» ش به آخر خط رسیده است. می‌گوید: «در هر حال دو انتخاب پیش روی ما گذارده‌اند: حیات خفیف خائنانه یا توقف داوطلبانه و تعطیل شرافتمندانه». این نتیجه‌گیری از آن اعتراف دردناک بالا هم عبرت انگیزتر است. زیرا در عین مشخص کردن محدودیتهای یک «مبارزه مسالمت آمیز» تقلبی، نابجا و عوضی، ارزشهای اخلاقی نهفته در آن را هم بر ملا می‌کند. از جمله این که تعطیل کردن مبارزه هم می‌تواند راهی «شرافتمندانه» باشد. تردید نیست که این راه بسیار شرافتمندانه‌تر از ادامه حیات خائنانه است. اما نفس این امر که یک «مبارزه» به چنان روزی بیفتد که ادامه‌اش معادل خیانت شود و توقفش معادل شرافت، و هیچ گونه راهی برای ادامه شرافتمندانه نداشته باشد، پیش از هر چیز خبر از ماهیت آن «مبارزه» می‌دهد. به واقع اگر آقای بازرگان اندکی — فقط اندکی — شهامت اخلاقی می‌داشت، می‌بایست بگوید ادامه حیات خفیف خائنانه، چون شروع حیات خفیف خائنانه به هفت سال پیش برمی‌گردد؛ به همان وقت که رژیم آخرین بقایای آزادیها را هم از بین برد و مردم را در کوچه و خیابان، به جرم جوان بودن، به جرم همراه داشتن سکه دوریالی، به جرم پوشیدن کفش ورزشی و امثال آن بی محابا دستگیر و بعد زندانی و شکنجه و اعدام می‌کرد. حیات خفیف خائنانه زمانی شروع شد که رژیم جوانانی را که دستگیر می‌کرد، اول دسته دسته می‌کشت، بعد عکسهایشان را در روزنامه چاپ می‌کرد تا اگر کسی نامشان را می‌داند به «مقامات مربوطه» اطلاع دهد! این شکنجه و حبس و کشتار مدت هفت سال، باشدتی گاه کمتر و گاه زیاده‌تر، ادامه یافت، ولی آقای بازرگان لام از کام نگشود تا از این بابت کمترین اعتراضی به رژیم نکند. امروز هم، بعد از هفت سال سرکوب خونین و بعد از این که قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم در ماههای اخیر جهانیان را به اعتراض واداشته است، باز آقای بازرگان رویش را بر می‌گرداند و به سکوت خائنانه‌اش ادامه می‌دهد. همه خواستش از خمینی این است: «اگر جریان به صورت ناروا و ناجوانمردانه کنونی ادامه یافته دفتر نهضت پس داده نشود، فعالین دستگیر شده آزاد نگردند، از آنها عذرخواهی و اعاده حیثیت به عمل نیاید و ... ملت شرافتمند ایران و مردم عدالتخواه جهان خواهند دانست که چون حاکمیت ایران طاق تحمل آزادی و کمترین صدای مخالف را ندارد، در حیات و حضور جنابعالی دست به تعطیل نهضت آزادی (و جمعیت و گروههای ایرانی

به یاد ساعدی

صائب خموش باش که در این زمانه حرف
از لب برون نرفته به غماز می‌رسد

تا بود این چنین بود. «غماز» بود در هر جا، همه جا، در کار کاویدن تا مگر
بذر گیاهی بیابد از آگاهی و شور و شعور، و چون حسنگ بر دار کند و چون حلاج
شمع آجین. اما در گستره‌یی که از کران تا کران خنجر بود و پنجه مانع، آنها که به
قول فروغ، «از سُلَالَه گلها بودند و تنفس هوای مانده ملولشان می‌کرد» از پای و
پویه نماندند؛ بر «لبه تیغ» رفتند و مرگشان خود آغازی دیگر بود. آنهایی که
ساعدی درباره‌شان گفته بود: «... روشنفکر آرام نمی‌گیرد... مدام در حال گشودن
گره‌های تازه‌یی است... پا را از جا نکنده جا پای دیگری پیدا می‌کند»، آن کسی که
«هر چه داشته در طبق اخلاص گذاشته، تن به چیزی نسپرده... و پا به میدان
مبارزه گذاشته و هیچ وقت پس نکشیده است». چنین آدمی در ذهن ساعدی چهره‌نا
مشخصی نیست، مثال می‌زند: «شکرالله پاک‌نژاد نمونه برجسته‌یی است و دیدید که
چگونه پای دیوار اعدام سوراخ سوراخ کردند» (۱).

ساعدی خود نیز از سُلَالَه گلها بود، از همان زمانی که پای در راه مبارزات
ضد استعماری به رهبری دکتر مصدق نهاد و نخستین نمایشنامه‌اش — «کاربافکها در
سنگر» — را در افشای مدعیان دروغین به چاپ سپرد، تا مهر ۶۴ که آخرین مقاله‌اش
— پناهنده سیاسی کیست؟ — در نشریه شورا از چاپ درآمد، سنگر به سنگر در کار
پیکاری فرهنگی پوزار سایید و از جان مایه گذاشت و در «جرگه رزمندگان» این راه
باقی ماند. وجود او و همانندان او بود که «تمام تلاش رژیم استبدادی» را برای
«جلوگیری از هنر اصیل» و «پرورش هنر وابسته» با شکست روبه‌رو کرد و باعث شد
«ادبیات و هنر پویا» با ساطور از پای نیفتد (۲) و «دلالتان سیاسی و سوادآموختگان

قانونی) زده است، ضمن آن که به طرفداران براندازی و آشوب و انهدام ایران سند
داده‌اند که مبارزه مسالمت [آمیز] قانونی، در چارچوب اسلام و انسانیت و اصول، راه
درست بی‌فایده است...» واقعاً که «اخلاق» این مبارزه قانونی مسالمت آمیز هم، در
حقارت و خفت و خواری، هیچ دست کمی از سیاست آن ندارد. کار این انحطاط
اخلاقی امروز به جایی رسیده که آقای بازرگان در نامه‌اش می‌پرسد «آیا خطوط
نفوذی دشمن — نظیر کشمیریها و کلاهیها — با استفاده از زمینه‌های فکری و اخلاقی
برخی از جناحهای حاکمیت این نقشه را [نقشه تعطیل "نهضت آزادی" را] طرح و
اجرا کرده است؟». باید از خودش پرسید آن زمان که نماینده مجلس خمینی بود و
به همکارانش فخر می‌فروخت که از خانه‌اش تا مجلس را پیاده طی می‌کند ولی
همکارانش جرأت این کار را ندارند، آیا جز به مصون بودنش در مقابل «خطوط
نفوذی دشمن، نظیر کشمیریها و کلاهیها» به چیز دیگری اشاره می‌کرد؟

آقای بازرگان سالها به همکاری با رژیم تن در داد و تحت عنوان «مبارزه
قانونی و مسالمت آمیز» آبرو و حیثیتش را با خمینی معامله کرد، به این خیال باطل
که رژیم را از درون «استحاله» کند. البته رژیم را «استحاله» نکرد ولی در این گپیرو
دار خودش چنان مسخ شد که امروز از رژیم باز شناختنی نیست. روزگاری بود که
آقای بازرگان خود را پدر معنوی مجاهدین می‌دانست و اندکی هم به آن افتخار
می‌کرد. امروز کار را به جایی رسانده است که برای حفظ حرمت شهیدان گرانقدر
مجاهد هم که شده، باید فریاد کرد: ای بر پدر مجاهدین لعنت!

آیین و رسوم بندبازی»، که «بیشتر به فکر خویشند نه به فکر دیار و جماعت بدبختی که نمی‌دانند چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغ»، نتوانند بر جای «روشنفکر پاکبخته ایرانی» (۳) تکیه کنند و خُزف جانشین صدف گردد. او با درد و داغ مردم آشنا بود و «با یک چشم نشسته به اشک و با چشمی نشسته به خون» چون «مرغ آمین» نیما بهروزی خلق را انتظار می‌کشید. جانمایه تمامی آثارش عشق به مردم و کینه نسبت به دشمنان مردم است. چه در تک نگاریهایش (ایلخچی، خیاو و یا مشکین شهر و اهل هوا)، چه در داستانها و قصه‌هایش (عزاداران بیکل، واهمه‌های بی نام و نشان، ترس و لرزه، شب نشینی با شکوه، دَندیل، گور و گهواره و...) و چه در نمایشنامه‌ها، فیلمنامه‌ها و پانتومیمهایش (بهترین بابای دنیا، چوب به داستان و زَریل، خانه‌روشنی، دیکته و زاویه، پرواربندان، چشم در برابر چشم، گاو، آی بی‌کلاه - آی‌باکلاه، ما نمی‌شنویم و...) این عشق و کینه به نحو آشکاری دیده می‌شود و همین امر کینه‌توزی عمله و اگره شاه و خمینی را نسبت به وی برانگیخته است. پس از قیام بهمن ماه که «حشرات باستانی» و «خودکامکان یاوه‌گو» بر سر کار آمدند و به زنده کردن «سنتهای عهد بوقی آخوندی» (۴) پرداختند و در پی آن برآمدند که «هنر پوشالی و فرمایشی مورد نظر خود را به کرسی اعتبار بنشانند» و «تجربه اندوختگان خود فروخته و مو در آسیاب سانسور سفید کرده در نظام قبلی» هم برای کمک به آنها «دار و ندار خود را در طبق اخلاص نهاده به آنها تقدیم کردند» (۵) تا هنر یعنی عالی‌ترین محصول ذهن بشری را نابود کنند؛ ساعدی از همان آغاز با این «اموات معمم» پنجه در پنجه شد. مقاله‌های او مانند «هنر زدایی، مهلک‌ترین ضربت بر پیکر فرهنگ فردا» (آزادی، ۱۵ فروردین ۱۳۵۸)، «آمدند با چکمه و سلاح» و «شاه هم نتوانست» (تهران مَصور، فوق‌العاده، ۲۰ مرداد ۱۳۵۸)، «کیهانهای دیگری می‌تواند متولد شود» (تهران مَصور، ۲۶ مرداد ۱۳۵۸) نشان می‌داد که در مبارزه با رژیم برآمده از چاههای باستانی که «با سخن نو و ادب نو و هنر نو دشمن است» و می‌خواهد «با قیچی غیظ و غضب گره تمام علایق و عواطف و وابستگی به شادیها» (۶) را بگسلد تا چه پایه مصرّو جدی است. اما در آن روی سکه، به همان میزان که ساعدی به «هنر اصیل و روشنفکران پاکبخته» ارزش می‌داد «رژیم هنرکش» با آنها دشمنی می‌ورزید و بر پیشانی همه مهر آستانبوسی شاه می‌چسبانید و با کمال بی‌شرمی مدعی بود: «کدام سیاست از سیاستهای پلید دستگاه گذشته بود که به وسیله هنر و هنرمندانی ترویج نشد و به میان مردم نرفت؟» (۷). وقتی رژیم برای پیشبرد مقاصد ضد فرهنگی خود در زمینه هنر ناچار شد از همانهایی کمک بگیرد که به آنها مهر وابستگی به رژیم شاه می‌زد و «سریال سفر حامی و کامی را ترتیب می‌دادند تا عکس برگردانی از دروازه طلایی تمدن بزرگ را به

خاکسترنشینهای حاشیه نشین حُقنه کنند» (۸) و بر آن شد که دانشگاه را به حوزه و سینما را به صحنه «مذاحی از مادر طریق الاسلام» ها تبدیل کند و به اصطلاح «به سالنهای تئاتر قداست مسجد و به سکوها و صحنه‌ها قداست منبر را بدهد» (۹)، فریاد اعتراض ساعدی بلند می‌شود و به این «نو دولتان آسترنشین» می‌گوید: «از هنر آزاده تئاتر بنده درست نمی‌شود. تئاتر سالار و سرداری است همیشه زنده و همیشه معترض. رو در رو می‌ایستد و با هر نوع نانجیبی مبارزه می‌کند... تئاتر در زمان ما اسلحه‌یی است که از کار نمی‌افتد و دوش به دوش تمام مبارزان مسلح دیگر تا آخر با آخوندها خواهد جنگید و نعش این رژیم گندیده را دفن خواهد کرد» (۱۰). روحیه رزمندگی ساعدی در دوران غربت و تبعید، که از فروردین ۱۳۶۱ آغاز شد، قوی‌تر از پیش، ادامه یافت. او در شرایط بسیار دشوار این دوران با عواطف انقلابی شعله‌ورتر از پیش، برای آن که فریاد «زنده‌هایی که در قفسهای سیمانی مقاومت می‌کنند... و حافظ زندگی هستند» را به گوش مردم جهان برساند، به این سو و آن سو و هر سو پوزار کشید تا «دنیا لحظه‌یی ترمز کند و متوجه میهن ما بشود». می‌گفت: «درد آوارگی را بهانه کردن و به گوشه‌یی خزیدن و به امید روزی نشستن که در داخل کشور اتفاقی بیفتد که آوارگان به وطن باز گردند، شرم‌آور است... مدام باید کار کرد، جنگید و نوشت» (۱۱). «تنها با ژ - ۳ و یوزی و تیربار نمی‌شود این چنگار به جان افتاده را برانداخت و از شرش خلاص شد. همه سلاحها را باید برداشت. تسلیح فرهنگی امر مهمی است. با همه سلاحها باید جنگید و این بختک خیالی را نه، این بختک واقعی را، که جز کشتن آرمانی ندارد، باید بر انداخت» (۱۲). زنده یاد دکتر ساعدی، در آخرین مقاله‌اش - «پناهنده سیاسی کیست؟» - که در مهرماه ۶۴ در نشریه شورا به چاپ رسید، پناهنده سیاسی را، این چنین تصویر می‌کند: «پناهنده سیاسی نیتش این است که با جلادان حاکم بر وطنش تا نفس آخر بجنگد... به لقمه نانی بسنده می‌کند، ناله سر نمی‌دهد و شکوه نمی‌کند، مدام در تلاش است که دیوار جهنم آخوندها را بشکند و به خانه برگردد. خانه او وطن اوست... از جان گذشته است و مطلقاً نمی‌ترسد. پناهنده سیاسی نارنجکی است که به موقع می‌خواهد ضامن را بکشد و کوهی را از جا بکند... روحیه پناهنده سیاسی عضلانی است، انگار که از سرب ریخته شده. پناهنده سیاسی واقعی انسانی است مرگ بر کف که بی هیچ چشمداشتی می‌خواهد کمر رژیم جمهوری اسلامی را بشکند، خشت روی خشت بگذارد و خانه تازه و وطن تازه‌یی بسازد».

وقتی ساعدی، این نماد واقعی مقاومت فرهنگی مردم ایران در برابر رژیم هنرکش خمینی درگذشت، روزنامه‌های رژیم علیه او و هنرمندانی که در این مقاومت با او همراه بودند بسیار رطب و یابس به هم یافتند که همان قلم‌به‌مزدان رژیم ضد

به یاد

مدرس و فرّخی یزدی

عبدالعلی معصومی

مجلس دوم در ۲۴ آبانماه ۱۲۸۸ شمسی، یعنی ۴ ماه پس از پیروزی جنبش مشروطه گشوده شد. سیدحسن مدرس یکی از ۵ مجتهدی بود که سران روحانی نجف برای نظارت بر مصوّبات مجلس برگزیده بودند. در ۷ آذر ۱۲۹۰ روسیه تزاری برای اخراج مورگان شوستر، رئیس مالیه ایران، به دولت صمصام السلطنه اولتیماتوم داد و به دنبال آن، برای ایجاد رعب و ترس، قشون نظامی وارد ایران کرد. دولت اولتیماتوم را پذیرفت ولی مجلس آن را نپذیرفت. به همین دلیل مجلس در ۹ آذر به دستور ناصرالملک (نایب السلطنه احمدشاه) و دولت بسته شد، در تهران حکومت نظامی برقرار گردید و روزنامه‌های دمکراتها، که در رأس مخالفان اولتیماتوم بودند، توقیف شدند. مدرس و خیابانی از جمله نمایندگان مخالف اولتیماتوم بودند. در دوره سوم مجلس - که در ۱۳ آذر ۱۲۹۳ همزمان با آغاز جنگ اول جهانی، افتتاح شد - مدرس به عنوان نماینده برگزیده مردم تهران به مجلس راه یافت. مستوفی‌الممالک که سه هفته پس از آغاز جنگ، در ۳۰ بهمن دولت خود را به مجلس معرفی کرد، بی‌طرفی ایران را در جنگ اعلام کرد، ولی قشون روسها از شمال، انگلیسیها از جنوب و عثمانیها از غرب وارد خاک ایران شدند. بهانه نفوذ روسها و انگلیسیها، قدرتگیری روزافزون نیروهای آلمانی در نواحی مرکزی و غربی ایران بود که به علت انزجار تاریخی مردم از روس و انگلیس، فعالیت‌هایشان با استقبال مردم روبه‌رو شده بود. دولت مستوفی نیز از این گسترش نفوذ ناراضی نبود و حتی مذاکرات محرمانه‌بی را، برای جلب حمایت آلمان، با وزیر مختار آن کشور در ایران آغاز کرده بود. در چنین شرایطی بود که قوای قزاق روس در نیمه آبان ۱۲۹۴ از قزوین برای تسخیر تهران تا کرج پیشروی کردند. نزدیک شدن قشون قزاق به تهران

بشری را سزاوار بود. از لابلای آن یاوه‌ها علت این گزیدگی شدید، که همان مقاومت و تسلیم ناپذیری این گونه هنرمندان بود، به روشنی پیدا بود؛ از جمله در مقاله «فاتحه»، در روزنامه اطلاعات ۱۸ آذر ۶۴، ضمن فحاشی به هنرمندانی که در مراسم بزرگداشت یاد او در تهران شرکت کرده بودند، آمده بود: «... هیچ کدام برای خونین ترین معرکه تاریخ در این کشور سخنی در خور نگفتند، هرگز در گرمگاه سرنوشت سازترین نبردها و مظلومانه‌ترین حماسه‌ها حضور نیافتند... در ماجرای فتح عظیم لانه جاسوسی بزرگترین قدرت غرب نیز... حتی یک شعر نگفتند که ببرزد، حتی یک قصه ننوشتند که بدرخشد؛ مردگانی بودند و هستند که هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آمده است...». شدت کینه‌توزیهای قلم به‌مزدان رژیم، که از سوی قلمزنان حسرت به دل «دوره آریامهری» در فرنگ هم واگویه می‌شد، نشان می‌دهد که مقاومت عظیم و گسترده فرهنگی، در عمق اقیانوس جامعه می‌جوشد و بی‌وقفه در کار ساختن فرهنگی نو، زنده و پویا و مردمی است که ساعدی پرچم بالا بلند آن را به دوش می‌کشید.

یاد این پرچمدار مقاومت فرهنگی ایران در برابر رژیم ضد فرهنگی و آزادی‌کش خمینی گرامی باد.

منابع و توضیحات:

- ۱ - ایرانشهر، شماره ۸ دوره ۵، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۲، مصاحبه با دکتر ساعدی.
- ۲ - دفترهای آزادی، دفتر دوم، بهمن ۶۴. مقاله «هنرزدایی».
- ۳ و ۴ - ایرانشهر، شماره ۸.
- ۵ - الفبا، شماره ۵ دوره جدید، زمستان ۶۳.
- ۶ - شور، شماره ۶ و ۷، مقاله «نوروز امسال اسفناکتر است!».
- ۷ - کیهان، ۳۱ شهریور ۶۳. از سخنان خامنه‌ای، رئیس جمهوری رژیم.
- ۸ - الفبا، دوره جدید، شماره ۵.
- ۹ - شور، شماره ۹، تیرماه ۶۴، مقاله ساعدی با عنوان «رودررویی جمهوری اسلامی با هنر تئاتر»، از قول سرپرست هنرهای نمایشی رژیم.
- ۱۰ - شور، شماره ۹، همان مقاله.
- ۱۱ - ایرانشهر، شماره ۸.
- ۱۲ - الفبا، شماره ۳، تابستان ۶۳. مقاله «رو دررویی با خودکشی فرهنگی».

آیین و بدبختی «روشن» داغ مرغ «مرغ آ مردم و مشکین نام و نمایشنا و زریل بی کلاه و همیر

آمدند برآمد «تجرب هم برا کردند همان آ مهلکت چکمه و «کیهان می داد هنر نو وابستگی به همار هنرکش و با کما به وسیله برای پی بگیرد آ ترتیب ۷۲

زمزمه تغییر پایتخت و مهاجرت نیروهای ملی را به همراه آورد که اولی عملی ولی «کمیته دفاع ملی» که توسط دموکراتها پایه گذاری شده بود و در مدتی بیش از ده هزار تن به عضویت آن در آمده بودند، به همراه اکثر نمایندگان و شخصیت‌های سیاسی مخالف دخالت روس و انگلیس، در روز ۲۳ آبان (۱۴۱۵) از تهران به قم کوچیدند. در بین کوچندگان مدرس، دهخدا، میرزا (اسکندری) و تعداد دیگری از چهره‌های سیاسی نام آور آن دوره بودند روی هم از سیصدتن بیشتر می شدند. قزاقان روسی در ادامه پیشروی خود همدان را که محل استقرار نیروهای آلمانی بودند، تسخیر کردند. کوچندگان د آذر به کرمانشاه، که در دست عثمانیها - متحد آلمان در جنگ - بود، رفت بخشی از آنها در آن جا دولت موقتی تشکیل دادند که نظام السلطنه مافی ریا را به عهده داشت و مدرس در آن وزیر عدلیه بود. فرخی یزدی (۱) نیز در مهاجرت شرکت داشت. پیشروی انگلیسیها در عراق باعث شد که عثمانیها، از تنگنا افتادن، به داخل خاک خود عقب‌نشینی کنند. دولت موقت نیز در ۲۵ آبان ۱۲۹۴ به استانبول رفت و تا پایان جنگ در آن شهر ماند. فرخی به بینا رفت ولی به علت مخالفتی که با سیاست تجاوزکارانه انگلیس در خاورمیانه می کرد، خشم انگلیسیها برانگیخته شد و او به ناگزیر با پای برهنه به طور پنهان ایران برگشت.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، پای روسهای تزاری به کلی از ایران بریده چندی پس از آن نیز آلمان و عثمانی در جنگ شکست خوردند. بدین ترتیب انگلیس در سراسر خاک ایران یکه تاز شد و در صدد تسلط بر جریان قدرت ما نظامی ایران بر آمد. در همین راستا بود که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ (۱۷۱۲۹۸) بین انگلیس و دولت وثوق الدوله بسته شد. واکنشهای اعتراضی ملی در قرارداد بسیار گسترده بود. مدرس با تکیه بر سیاست خارجی «موازنه عدمی موازنه منفی» که مضمون آن واگذار نکردن هیچ امتیازی به دو قدرت شمال و بود، با قرار داد به مخالفت برخاست و آن را «منحوس» و «مضر» خواند. یزدی به علت مخالفت با قرارداد، مدتی در زندان نظمیته تهران زندانی شعرهایی که او علیه قرارداد سرود، یکی هم شعری است با این مطلع:

داد که دستور دیو خوی زیبیداد
کشور جم را به باد بی هنر
پس از بروز این اعتراضهای مردمی گسترده، انگلیس از پی گیری کار قرا دست کشید و سیاست جدیدی پیش گرفت و بر آن شد که دولتی متمرکز با بنیه و نظامی قوی به وجود آورد. در اجرای این سیاست کودتای سوم اسفند ۲۹۹ وجود آمد. مدرس از جمله چهره‌های سرشناسی بود که در این کودتا د

انی شدند. او پس از چند روز زندان به قزوین تبعید شد و تا پایان عمر «کابینه ه» سید ضیاءالدین هم چنان در تبعید ماند. فرخی یزدی نیز پس از کودتا انی شد و چند ماه در زندان به سر برد. در مجلس چهارم - که در اول تیر ۱، در آغاز نخست وزیری قوام السلطنه، گشوده شد - مدرس به عنوان نماینده تهران به مجلس راه یافت. مخالفت مدرس با اعتبار نامه نمایندگانی که در سید ضیاءالدین یا در «کمیته آهن» که او به وجود آورده بود عضو بودند، از لفت او با کودتاگران ناشی می شد که تا پایان عمرش ادامه داشت. فرخی یزدی نیز ماههای اول روی کار آمدن کابینه قوام دست به انتشار روزنامه طوفان زد که شماره آن در شهریور ماه در آمد. در مهرماه، هنگامی که کلنل محمد تقی خان ن در رویارویی با قشون دولتی و خانهای سرسپرده قوام به شهادت رسید، با شعر «روزی که شهید عشق قربانی شد» یاد آن شهید پاکباز راه آزادی وطن امی داشت و در شعری دیگر در باره دولت قوام سرود:

دولت قانونی اگر این باشد نامی از دولت و قانون به جهان کاش نبود در اولین سالگرد کودتای سوم اسفند، مطبوعات مخالف سردار سپه، کودتا را و خود او را هم عامل انگلستان نامیدند. نشر این گونه مقالات سبب واکنشهایی شد. حکومت نظامی در اعلامیه‌یی که در ۱۷ اسفند ۱۳۰۰ ر داد، تهدید کرد که «قلم مخالفین را می شکم و زبان می برم و ...» فرخی ی فردای آن روز، در طوفان، بی محابا قانون شکنیهای سردار سپه را برملا کرد و مت او را «شتر گاو پلنگ» نامید. عصر همان روز مأموران حکومت نظامی برای ی او به اداره روزنامه رفتند ولی فرخی پیش از رسیدن آنها فهمید و به ت شوروی رفت و در آن جا متحصن شد. به دنبال آن شصت هفتاد تن از نامه نویسان در ۲۹ فروردین ۱۳۰۱ در مجلس شورا تحصن گزیده و نطقهایی سردار سپه و اقدامات خودسرانه او ایراد کردند و عزل او و اجرای قانون اساسی استار شدند. این تحصنها تا آخر خرداد - که قوام السلطنه بار دیگر کابینه داد - ادامه داشت و بعد، با تعهدی که قوام برای لغو حکومت نظامی و اجرای ن اساسی به مجلس داد، از هم پاشید. این تعهد عملی نشد و سردار سپه، وزیر کابینه قوام، هر روز فشار بر آزادیخواهان را بیشتر می کرد. در جلسه ۱۲ مهر ۱ مجلس دو تن از نمایندگان - معتمدالتجار، نماینده آذربایجان، و مدرس - از نشکنیهای سردار سپه انتقاد کردند. مدرس، که رهبر جناح اکثریت مجلس بود، نطق خود گفت: «... ما بر همه کس قدرت داریم. از رضاخان هم هیچ ترس و نداریم، ما قدرت داریم پادشاه را عزل کنیم، رئیس الوزراء را بیاوریم، سؤال استیضاح کنیم، عزلش کنیم و هم چنین رضاخان را استیضاح کنیم، عزل کنیم...

برای مجلس که سلطنت تغییر می‌دهد، تغییر دادن وزیر جنگ کاری ندارد» (۲) نطق مدرس واکنش گسترده‌یی را در بین مردم علیه رضاخان برانگیخت، به طوری وی ناچار شد برای مقابله با آن به چاره‌اندیشی بپردازد. روز ۱۵ مهر کلیه افسران به وزارت جنگ احضار کرد و پس از نطق مفصلی استعفای خود از کارها را ا داشت. پس از استعفای رضاخان فرماندار نظامی نیز استعفا کرد و نظامیها در سرا ایران با ارسال تلگرام از مجلس خواستند که استعفای سردار سپه را نپذیرد. در هما روزها طرفداران وی در تهران با ایجاد ناامنی، می‌خواستند وانمود کنند که حکومت نظامی برداشته شود و رضاخان کنار برود، اغتشاش به وجود خواهد آمد. مجلس در اثر بی‌تصمیمی اکثریت و نفوذ نمایندگان طرفدار سردار سپه بر این نهاد که او به مجلس بیاید و از رفتار گذشته خود پوزش بخواهد و وفاداری خود نسبت به قانون اساسی اعلام کند. رضاخان به مجلس رفت و به لغو حکومت نظامی از همان روز - و به وفاداری به قانون اساسی متعهد شد و برداشته شدن نظارت وزارت جنگ را بر اداره مالیات غیر مستقیم و خالصات اعلام کرد. فرخی در طوفا ۱۶ مهر، در مقاله‌یی با عنوان «باید تسلیم قانون شد»، به سردار سپه ایراد گرفت در غزلی آینده هولناک استبداد را این‌گونه تصویر کرد:

لطمه ضحاک استبداد ما را خسته کرد با درفش کاویان روزی فریدون می‌شو. طعم آزادی زبس شیرین بود در کام جان بهر آن از خون خود فرهاد گلگون می‌شو. دو روز بعد در طوفان ۱۸ مهر در مقاله‌یی نوشت «... اگر نخستین روزی وزیر جنگ تعرض به قوانین مملکتی را مباح دانست مجلس استیضاح می‌نمود، ا هنگامی که جریده ستاره ایران توقیف شده مدیر آن شلاق خورد دلیل می‌پرسید... امروز وزیر جنگ به اشتباه خود را در این همه خلاف قانون ذیحق ندانسته... شاید تسلیم شدن و سر فرود آوردن به قانون مملکتی برای او این قدرها دشوار ناگوار نبود». در پایان همین مقاله از «سکوت پارلمان» و «وکلائی دیرآشنا و وظیفه» در برابر سردار سپه انتقاد کرد و هشدار داد که «جامعه ایران به جبرا این همه ضایعات و خسارات ملی... انتقام خود را از مجلس چهارم خوا گرفت» (۳).

در هنگامه این گیرودارها کابینه قوام السلطنه در روز ۵ بهمن ۱۳۰۱ ناگهان سقوط کرد و به جای او مستوفی الممالک نخست‌وزیر شد. فرخی، که از قوام السلطنه به شدت نفرت داشت و معتقد بود «در این محیط بهتر از مستوفی، بی‌شبهه، پیدا نمی‌شود» با این که در کارآیی او تردید داشت ولی مطمئن بود که «خادم» است و از «خا آینده» بسیار بهتر است.

مدرس درباره مستوفی و قوام درست عکس نظر فرخی را داشت. او مستوفی ر

در برابر رضاخان ناتوان می‌دید و معتقد بود تنها قوام می‌تواند جلوی قدرتیایی بیشتر رضاخان را بگیرد، می‌گفت: «مستوفی مثل شمشیر مرصع و جواهرنشانی است که فقط برای روزهای بزم و سلام باید آن را به کمر بست ولی قوام السلطنه مثل شمشیر برنده و فولادی است که برای روز رزم باید در دست گرفت. امروز مملکت ما احتیاج به شمشیر برنده فولادی دارد و باید کسی زمامدار شود که بتواند جلو سردار سپه را بگیرد و مستوفی حریف میدان رضاخان نیست» (۴). روز ۱۳ اسفند، به هنگام طرح برنامه مستوفی در مجلس، مدرس در مخالفت با آن سخن گفت و در جلسه دو روز بعد نصرت‌الدوله (فیروز میرزا)، از سرسپردگان انگلیس، با برنامه دولت مستوفی مخالفت و از قوام تجلیل کرد. علت مخالفت انگلوفیلها با مستوفی تمایل او به شوروی بود و به همین دلیل فرخی و عشقی و نیز سوسیالیستهای مجلس، که در رأس آنها سلیمان میرزا (اسکندری) بود، از او حمایت می‌کردند. هنوز چند روز از آغاز کار کابینه مستوفی نگذشته بود که، در ۲۰ اسفند، قرارداد تجاری بین ایران و شوروی بسته شد. مخالفت مدرس تا پایان عمر دولت مستوفی، بی‌وقفه، ادامه داشت. او، در روز ۱۹ خرداد ۱۳۰۲، رویه دولت را در سیاست خارجی استیضاح کرد و در جلسه ۲۱ خرداد - روز استیضاح - گفت: «... رژیم قدیم روس رفت. خوب هم شد رفت... باری آن رژیم تبدیل شد به یک وضعیاتی که هنوز اسمش را ما بلد نیستیم... باید وضعیات سیاست ما همان قسم که نسبت به آن همسایه دیگر حسنه است، و باید مراقب باشیم که نفع ما از بین نرود نسبت به این همسایه هم باید مراقب باشیم که روابط حسنه و ضرر آنها به ما نرسد... من به قدری که از دومی می‌ترسم از اولی نمی‌ترسم. پلیس جنوب رفت با کمال دوستی اسبهایشان را فروختند، بعضی بردند، تفنگ و فشنگشان را بعضی بردند، با کمال دوستی، بعضی آتش زدند با کمال دوستی... ما در عین این که پلیس جنوب را منحل کردیم،... در همان حال با روسها معاهده بستیم. من دوست ندارم که یکی از این دولتها اظهار تمایل به یکی از رجال ما بکند... باید توازن عدمی را نسبت به همه مراعات کرد». مستوفی در پاسخ به مدرس سخن گفت و در پایان تاکید کرد «من هیچ اصراری به ماندن ندارم... می‌دانم وضعیات امروزه طوری است اشخاصی مثل من اصلاً دخالتشان در امور چندان پیشرفت ندارد و متأسفانه و بدبختانه در این مملکت هم اشخاصی می‌خواهند که داخل کار بشوند و آجیل‌هایی هم بگیرند آجیل‌هایی هم بدهند! من نه می‌گیرم و نه می‌دهم» (۵). در پایان همین جلسه مستوفی استعفا کرد. استعفای او در بین مردم واکنشهایی علیه مدرس برانگیخت و در بین قشر روشنفکر نیز چنین بازتابی به وجود آمد. فرخی در طوفان به استیضاح کنندگان، از جمله مدرس، انتقاد کرد و عشقی «مستزاد» معروفی به همین مناسبت سرود:

این مجلس چارم به خدا ننگ بشر بود دیدی چه خبر بود
هرکار که کردند ضرر روی ضرر بود دیدی چه خبر بود
مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد مشت همه وا کرد ...
تلاش مدرس برای روی کار آوردن دوباره قوام السلطنه به جایی نرسید. قوام در روز ۱۶ مهر ۱۳۰۲ (کابینه مشیرالدوله)، به جرم توطئه ترور سردار سپه دستگیر شد و توسط رضاخان به اخراج از ایران محکوم گردید. او روز ۳۱ مهر از راه بغداد روانه اروپا شد. دو روز پیش از حرکت او کابینه مشیرالدوله سقوط کرد و به علت تسلط رضاخان و دارو دستهای بر اوضاع، فرد دیگری حاضر به پذیرش پست ریاست دولت نشد. روز سوم آبان احمد شاه مجبور شد فرمان نخست‌وزیری رضاخان را صادر کند. با قبضه شدن قدرت در دست رضاخان، احمدشاه نیز، برای در امان ماندن از خطر احتمالی، در روز ۱۱ آبان روانه اروپا شد. در همان روز (۱۱ آبان ۱۳۰۲ = ۵ نوامبر ۱۹۲۳) سلطان عبدالمجید، پادشاه عثمانی، استعفا داد و جمهوری ترکیه اعلام شد.

رضاخان پس از نخست‌وزیری، در ادامه تسلط تدریجی بر اهرمهای قدرت در جامعه، ریاست شهربانی را از وستداهل سوئدی، که به یکه‌تازیهایی او تن نمی‌داد، گرفت و به یکی از ایادی خود - سرهنگ محمدخان درگاهی - سپرد. او، برای قبضه کامل قدرت سیاسی، سرانجام به اندیشه تغییر رژیم از سلطنتی به جمهوری افتاد و غائله «جمهوری قلابی» را به راه انداخت. او، برای این که لایحه جمهوری را در مجلس به تصویب برساند، انتخابات دوره پنجم را زیر فشار فرماندهان نظامی، در اکثر نقاط کشور، برگزار کرد. فرخی در روزنامه «طلیعه افکار»، که پس از توقیف طوفان منتشر می‌کرد، با اشاره به این اعمال نفوذ، اعلام کرد که در این انتخابات «اراذل مردم را وکیل ملت کرده‌اند» و در همان جا نوشت: «این است رئیس‌الوزاری که برای ساختن مجسمه او رؤسای قشون به زور سر نیزه از مردم پول و جریمه اخذ می‌کنند» (۶). انتشار این مقاله باعث شد که، به دستور رضاخان، فرخی به کرمان تبعید و در سربازخانه آن شهر زندانی شود. فرخی دو ماه در زندان ماند ولی بعد، به درخواست تیمورتاش، حاکم کرمان، رضاخان او را عفو کرد و از زندان آزاد شد. طرح لایحه جمهوری در مجلس (فرخی در آن وقت هنوز در زندان بود) اختلاف بین مدرس و رضاخان را بارز کرد؛ به طوری که به تحریک تدین، رهبر جناح طرفدار رضاخان در مجلس، یکی از نمایندگان به گونه مدرس سیلی زد. وقتی مدرس در پاسخ اوباشی که در بیرون و درون مجلس شعار «مرگ بر مدرس - زنده باد سردار سپه» می‌دادند، فریاد زد: «زنده باد مدرس - مرده باد سردار سپه»، رضاخان چنان خشمگین شد که دوید تا مدرس را زیر مشت و لگد بگیرد و از بالکن مجلس به پایین

پرت کند، ولی تیمورتاش، از بیم آبروریزی، او را از این کار منع کرد. مبارزه مدرس علیه جمهوری رضاخانی و پشتیبانی مردم از او باعث شد که رضاخان از فکر تحمیل جمهوری بیرون آید و در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ در اعلامیه‌ای تاکید کرد: «چون مردم جمهوری را نمی‌خواهند، ما هم از آن در گذشتیم».

مدرس، در روز ۷ مرداد، دولت سردار سپه را به علت «سو، سیاست داخله و خارجه، قیام علیه قانون اساسی و مجلس و تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره به خزانه» استیضاح کرد. این استیضاح، به علت رعب و وحشتی که ایادی رضاخان ایجاد کرده بودند - و نمونه آن ضرب و جرح مدرس، حائری‌زاده و کازرونی، از دسته اقلیت مجلس بود - به سرانجام نرسید. اما مدرس بیکار ننشست و برای جلوگیری از قدرتیابی عنان گسیخته رضاخان، با ولیعهد احمدشاه - محمدحسن میرزا - و شیخ خزعل، حاکم خوزستان، به طور پنهانی رابطه برقرار کرد. خزعل، با این که خود دست پرورده انگلیس بود، از سیاست جدید آن کشور - یعنی ایجاد یک قدرت متمرکز در کل ایران و از میان بردن قدرتهای محلی - به این نتیجه رسیده بود که او نیز باید برود. این بود که قدرتیابی رضاخان را برای ادامه حکومت خود تهدیدی جدی می‌شمرد. از این رو برای حفظ وضع پیشین نماینده‌یی برای دیدار و رایزنی با احمدشاه به نیس (فرانسه) فرستاد و برای مقابله با رضاخان «کمیته قیام سعادت» را به وجود آورد. این کمیته در مدتی کوتاه بیش از ۳۰ هزار مرد مسلح از اهالی خوزستان و لرستان و بختیاری گرد آورد. مدرس نیز در همان ماهها رحیم زاده صفوی، از دسته اقلیت مجلس، را برای ملاقات و مصلحت جویی از احمد شاه به نیس فرستاد. این آیند و روندها کاری از پیش نبود و رضاخان در آبان ۱۳۰۳ به خوزستان قشونکشی کرد و خزعل - پس از آن که کنسول انگلیس در خوزستان اعلام کرد که هر گونه جنگی با رضاخان، جنگ با انگلیس است - بدون درگیری تسلیم شد. بدین ترتیب رضاخان با چهره یک فرمانده فاتح، در روز ۱۱ دیماه ۱۳۰۳ به تهران برگشت. پس از پایان کار خزعل خانه مدرس تحت نظر مأموران شهربانی قرار گرفت و تمام رفت و آمدهایی که به خانه او می‌شد تحت کنترل قرار گرفت. عده‌یی از مأموران نیز، در نقش هواخواه مدرس، خود را به او نزدیک کردند و در مدتی کوتاه شهربانی توانست همه پیوستگان به مدرس را بشناسد. به هنگام طرح لایحه تغییر سلطنت در مجلس، در روز ۷ آبان ۱۳۰۴، یکبار دیگر درگیری رضاخان و مدرس تشدید شد. رضاخان، برای ایجاد وحشت در بین نمایندگان، دستور داد فرد دوم دسته اقلیت یعنی ملک‌الشعرا بهار را در جلو مجلس ترور کنند. مأموران شهربانی به جای او واعظ قزوینی - مدیر روزنامه نصیحت - را، که شبیه بهار بود، ترور کردند. این ترور بسیاری از نمایندگان را ترساند. در روز تاریخی ۹ آبان مصدق، مدرس و بهار

با «ماده واحد تغییر سلطنت» مخالفت کردند. مدرس آن را «خلاف قانون اساسی» خواند. مصدق فریاد زد «بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند... زیر بار این حرفها نمی‌روم» او این مسأله را که «یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد، هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم»، «ارتجاع صرف» و «استبداد صرف» دانست. در موقع رأی گیری از ۱۲ نماینده تهران که مصدق، مدرس، مستوفی، مشیرالدوله، تقی‌زاده، حسین علا و قوام‌السلطنه جز آنها بودند، فقط شاهزاده سلیمان میرزا (اسکندری)، رهبر جناح سوسیالیستها، به ماده واحد رأی موافق داد و بقیه یا غایب شدند و یا به آن رأی مخالف دادند. ماده واحد از تصویب مجلس گذشت. مجلس مؤسسان در ۱۵ آذر تشکیل شد و اصلهای ۳۶، ۳۷ و ۳۸ قانون اساسی را تغییر داد. به این طریق رضاخان شاه شد و در یکه تازی بلامعارض گردید.

در مجلس ششم، با وجود دخالت نظامیها در انتخابات، مدرس نماینده اول تهران شد (با ۱۳۶۲۴ رأی)، مستوفی (با ۸۳۲۲ رأی) و مصدق (با ۸۰۷۱ رأی) نمایندگان دوم و سوم شدند. مجلس در ۱۹ تیرماه ۱۳۰۵ به ریاست سنی مدرس افتتاح شد. مدرس، در آغاز کار مجلس، با اعتبار نامه نمایندگان فرمایشی مخالفت کرد و در جلسه ۲۲ مرداد، در موقع طرح اعتبار نامه یکی از آنها، گفت: «این اشکالات که بنده با اعتبار نامهها داشته و بعد از این هم دارم، تماش به یک امر است و آن مداخله نظامیهاست». پس از تصویب اعتبار نامهها مجلس در روز ۸ شهریور به کابینه مستوفی‌الممالک رأی تمایل داد. در موقع طرح برنامه کابینه در ۲۹ شهریور، مصدق به صلاحیت وثوق‌الدوله (وزیر عدلیه) و فروغی (وزیر جنگ) ایراد گرفت. مدرس نیز در باره وثوق‌الدوله - عاقد قرارداد ۱۹۱۹ با انگلیس - حرف زد و، برخلاف انتظار، گفت که چون قرارداد به نتیجه نرسیده اورا مقصر نمی‌داند. نطق او واکنشهایی را برانگیخت، از جمله روزنامه حبل‌المتین به شدت به آن تاخت (۷).

در روز هفتم آبان ۱۳۰۵ درست یک سال بعد از همان روزی که واعظ قزوینی را در جلو مجلس ترور کردند، ایادی رضاخان در شهربانی مدرس را در راه رفتن به مدرسه سپهسالار مورد حمله قرار دادند و چند تیر به او زدند که کاری نبود. سرتیپ محمد درگاهی - رئیس شهربانی - با او در بیمارستان دیدار کرد و پیام احوالپرسی رضاخان را به وی رساند؛ مدرس در پاسخ پیام، بی‌پروا، به او گفت: «به کوری چشم دشمنان نمردهام و هنوز زنده هستم». چند ماه بعد، به علت اعتراضی که چند تن از روحانیان قم به «بدحجابی» خانواده رضاخان کردند (شب اول فروردین ۱۳۰۶)، خشم رضاخان چنان برانگیخته شد که با عجله از تهران به قم رفت و شخصاً عامل اصلی این واقعه را به فلک بست و چوب زد. او، که تاپیش از رسیدن به سلطنت

در روز عاشورا پا و سر برهنه در سینه‌زنی قزاقها شرکت می‌کرد، با کفش به حرم حضرت معصومه وارد شد و این بی‌حرمتی عظیمی نسبت به مقدسات مذهبی به حساب می‌آمد. پس از آن، اعتراض حاج آقا نورالله نجفی، (۸) روحانی مشهور، به سربازگیری اجباری - که به مهاجرت دسته جمعی آخوندها و طلبه‌ها به قم در آبان ۱۳۰۶ منجر شد - عزم رضاخان را برای مقابله با روحانیون، از جمله مدرس، جزم‌تر کرد. با پایان دوره ششم مجلس در ۲۲ خرداد ۱۳۰۷ و انقضای مصونیت پارلمانی مدرس، راه برای دستگیری او باز شد. مدرس دو روز پس از گشایش دوره هفتم مجلس - که او در انتخابات آن حتی یک رأی هم نیاورد -، به جرم برانگیختن ایلات و عشایر به آشوب، در ۱۶ مهر ۱۳۰۷ دستگیر شد. تا ۱۶ ماه از او کوچکترین خبری نبود، بعد از آن خانواده‌اش فهمیدند که در قلعه خواف زندانی است. رضاخان به او پیام داد که از سیاست کناره‌گیری کن تا ترا به عتبات بفرستم. مدرس در پاسخ گفته بود: «تا زمانی که مرا نکشته‌ای من همانم که بوده‌ام». سرانجام در ۱۰ آذرماه ۱۳۱۷ شمسی، این مرد آزاده و سازش ناپذیر، پس از تحمل ده سال زندان، به دست عوامل شهربانی رضاخان در زندان کاشمر به شهادت رسید و داغ تسلیم شدن را بر دل سنگ رضاخان نهاد.

فرخی یزدی چند سال دیرتر از مدرس دستگیر شد. او که به مبارزات پارلمانی هنوز بی‌اعتماد نشده بود، به عنوان نماینده مردم یزد به مجلس هفتم راه یافت. اقلیت این مجلس شامل دو نفر بود: فرخی و طلوع، نماینده لاهیجان. در مجلس به آن دو نفر اجازه صحبت کردن نمی‌دادند، به طوری که در جلسه ۲۷ بهمن ۱۳۰۸، وقتی این کار تکرار شد، هر دو به عنوان اعتراض از مجلس بیرون رفتند. فرخی در تجربه عملی فهمید که از مبارزه پارلمانی کاری از پیش نمی‌رود:

ز «انتخاب» چو کاری نمی‌رود از پیش به پور کاوه بگو فکر «انقلاب» کند
فرخی در همین دوره مجلس به عنوان نماینده مطبوعات ایران، به مسکو رفت و در جشن دهمین سالگرد انقلاب اکتبر شرکت کرد. این سفر، با این که ده روز بیشتر طول نکشید، در روحیه او تأثیر زیادی داشت. «یادداشت‌های سفر شوروی» که در طوفان منتشر شد، نشان می‌دهد که پیشرفتهای آن کشور تا چه پایه در ذهن او اثر گذاشته است. سفر شوروی آتشی را در دل او برانگیخته بود: «دل زمزمه‌های انقلابی دارد». از آن پس مبارزه در چشم او رنگ تازه‌ای به خود گرفت و مفاهیمی از قبیل «جنگ صنفی»، «مبارزه مسلکی»، کارگر و سرمایه‌دار، رنجبران، زحمتکشان، انقلاب توده‌یی و ... در شعرش جای ویژه‌یی یافتند:

توده را با جنگ صنفی آشنا باید نمود کشمکش را بر سر فقر و غنا باید نمود
تا مگر عدل و تساوی در بشر مجری شود انقلابی سخت در دنیا به پایاید نمود

از حصیر شیخ آید دم به دم بوی ریسا چاره آن باریا و بوریا باید نمود فرخی بی‌ترک جان گفتن در این ره پامنه زان که در اول قدم جان را فدا باید نمود ستایشهای فرخی از شوروی در یادداشتها و ارائه افکار جدیدی که رهاورد سفر وی بود، باعث شد که طوفان توقیف شود و خود او نیز در معرض دستگیری قرار گیرد، ولی به سبب مصونیت پارلمانی تا پایان دوره مجلس دستگیر نشد. او، پس از پایان دوره هفتم مجلس، به طور پنهانی ابتدا به مسکو و سپس به آلمان رفت. در آلمان با روزنامه «پیکار» که مرتضی علوی (برادر «بزرگ علوی» داستانپرداز معروف) آن را منتشر می‌کرد، به همکاری پرداخت. مقالاتی که علوی و فرخی علیه دیکتاتوری رضاخان در پیکار می‌نوشتند باعث شد که دولت آلمان با تهدید رضاخان مبنی بر قطع رابطه سیاسی مواجه شود. دولت آلمان علوی را اخراج کرد و انتشار پیکار متوقف شد. پلیس آلمان به فرخی نیز اخطار کرد که از آلمان خارج شود. در این گیرودار تیمورتاش، وزیر دربار رضاخان، در برلن با فرخی دیدار کرد و به او تأمین داد. فرخی در اوایل ۱۳۱۱ شمسی به ایران برگشت، ولی چندی بعد، به علت بیکاری، در مضیقه مالی افتاد. سرلشکر آیرم، رئیس شهربانی، به این گمان که بی‌پولی فرخی را ناچار به همکاری با شهربانی خواهد کرد، به او پیشنهاد داد که در برابر دریافت مقرری در حد تأمین یک زندگی مرفه، با اداره سانسور همکاری کند. فرخی نپذیرفت. پاسخ منفی او که خلاف انتظار آیرم بود، بر او گران آمد و فرخی را در «دربند» تحت نظر قرار داد. بعد او را به جرم ۳۰۰ تومان بدهی، در زندان ثبت اسناد زندانی نمودند. دوستانش پیشنهاد کردند که وام او را بپردازند، ولی پذیرفته نشد و فرخی به سه سال زندان محکوم گردید.

از دست پافشاری خود فرخی افتاد در ورطه‌یی که هیچ امید خلاص نیست فشار تنهایی، گرسنگی و فقر و چشم انداز تاریک آینده در زندان ثبت اسناد آن چنان بر فرخی سنگین بود که در شب ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ به قصد خودکشی تریاک خورد ولی زندانبانها نجاتش دادند. بعد از این اقدام دوباره محاکمه شد و این بار، به جرم «اسائه ادب به بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاهی»، به ۲۷ ماه زندان محکوم شد و به زندان شهربانی انتقال یافت. وضع نابسامان او در آن جا نیز ادامه یافت، به طوری که مجبور شد لباس خود را بفروشد. یک روز در حال نطق برای زندانیان دیگر او را دستگیر کردند و به زندان قصر بردند. در قصر با وجود ممنوع بودن کاغذ و قلم، پنهان از دید زندانبانها شعر می‌گفت و برای زندانیان می‌خواند ولی جاسوسها به مأموران شهربانی گزارش می‌کردند. در بهار سال ۱۳۱۸ شعری با عنوان «جشن عروسی» سرود که چون با ازدواج ولیعهد و فوزیه - خواهر ملک فاروق، پادشاه مصر - همزمان بود، گمان می‌رفت که در باره این عروسی سروده شده

است. این شعر بال در آورد و از دیواره‌های زندان قصر گذشت و ابیات آن زبانزد مردم شد. از جمله:

زاشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را دهی گر آب و آتش دشته فولاد می‌گردد
ز بیداد فزون آهنگری گمنام و زحمتکش علمدار و علم چون کاوه حدّ آدمی‌گردد
این شعر خشم شهربانی رژیم را برانگیخت. چند ماه بعد فرخی شعری علیه دیکتاتور بزرگ گفت و گویا همان شعر بود که سبب قتل او شد. این دو بیت از آن شعر است:

خسرو کشور ما تا بود این شیرینکار لاله سان دیده مردم همه گلگون باشد
لایق شاه بود «قصر» نه هر زندانی حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد
فرخی را ابتدا به زندان مجرد بودند و تحت فشارش گذاشتند، به این امید که تسلیم شود. ولی او اهل سازش و تسلیم نبود:

ای من به فدای آن که پیش دشمن تسلیم نمود جان و تسلیم نشد
یکبار در غذایش سم ریختند که دکتر ارانی پی برد و به وی خبر داد. زندانیان دیگر پنهانی به او میوه و غذا می‌رساندند تا از گرسنگی نمیرد. سرانجام در شب ۲۵ مهر ۱۳۱۸ او را به بیمارستان زندان موقت شهربانی بردند و پزشک احمدی او را، به دستور رکن‌الدین مختاری، رئیس شهربانی کل، با تزریق آمپول هوا به وضع فجیعی به شهادت رساند. مرگی که فرخی، خود، آن را برگزیده بود:

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد یا آن که زجانبازی اندیشه نباید کرد
سودی نبری از عشق گرجرات شیرت نیست آسوده گذر هرگز زین پیشه نباید کرد

منابع و توضیحات:

۱ - فرخی در نوروز ۱۲۸۸ شمسی مسقطی ساخت که در آن از ضیغم‌الدوله قشقایی، حاکم یزد، انتقاد کرده و او را «مستبد» و «ضحاک خو» نامیده بود. او این شعر را در مجمع دموکراتهای یزد، که خود نیز به آنها متمایل بود، خواند. حاکم یزد از این شعر به شدت برانگیخته شد و دستور داد فرخی را زندانی کردند و در زندان دهانش را با سوزن دوختند. با وجودی که دموکراتهای یزد در اعتراض به زندانی شدن فرخی در تلگرافخانه شهر متحصن شدند و نمایندگان مجلس نیز وزیر کشور را

به همین علت استیضاح کردند، حاکم یزد او را رها نکرد. فرخی یکی دو ماه بعد از زندان گریخت و چون در یزد امکان ماندن نداشت به تهران رفت. او در این هنگام ۲۲ ساله بود.

۲ و ۳ - حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران جلد دوم، صفحات ۱۴۷ و ۱۶۰.

۴ و ۵ - تاریخ بیست ساله ایران، جلد دوم، صفحه ۲۳۵، ۲۹۳.

۶ - دیوان فرخی یزدی، مقدمه حسین مکی، ص ۱۹.

۷ - تاریخ بیست ساله ایران جلد چهارم، ص ۱۶۸.

۸ - پیش از جنبش مشروطه، حاج آقا نورالله در اصفهان یک انجمن ایالتی تشکیل داده بود که مدرس نایب رئیس و سخنگوی آن بود. این انجمن چنان قدرتی داشت که اقبال الدوله حاکم اصفهان، را از شهر بیرون کرد.

محمدعلی اصفهانی

تا بعدتر

سبزی به سرخ می زد و

سرخ

به جان دشت

آوازخوان

گبوتر بی بالی

پر می کشید و

در نفس باد می گذشت

من

ایستاده بودم و من

با عبور ابر

در ذهن دورِ دورترین خاک

رُسته بود

بارانِ بعدتر

نفس خشک باد را

در عطر خیس پیش‌تر چشمه
شسته بود

— باران بعدتر!
گبوتر بی‌حاصل
در منتهای باد

درو شد

درو

درو!

ای عطر خیس پیش!
بعدتر از پیش تر کجا؟
دیگر تمام شد
دیگر!

برو

برو!

(تک تیرهای رهگذر از انبساط خویش
بیچاره‌ها دچار توهم بودند
غافل که پشت همه‌ی پیدا
در نقطه چین سایه خود، آنها
از دیر باز گمشده، گم بودند)

ای بغ بغوی دورتر مانده در هوا!
ترجیع من

— دوام گبوتر — باش

ای وقت باز

— ای من بعدی:

ایر! —

تا دورتر

عبور بعدتر

تر باش!

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

به امام نوکرتیم... ما رو داشته باش!

ا. ش. مفسر

در ماهنامه آدینه، شماره مهرماه ۶۷ گزارشی چاپ شده است از جلسه توضیحی مسئولان وزارت خارجه، که در آن لاریجانی در باره این که غرب، بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی رژیم، در منطقه دنبال چه چیز است، مطالبی بیان داشته است. لاریجانی ابتدا با «ملاحظاتی» که نشان از آب دریاچه قم دارد، یادآور شده است که نمی‌خواهد با صراحت از نیروهای فعال در منطقه نام ببرد، فقط به شرق و غرب تقسیم می‌کند تا یک قطب‌بندی درست کند و «از پیچیدگی مفهومی لذت ببرد و صورت مسأله را هم کمی تغییر می‌دهد تا به شکلی درآید» که بتواند آنرا حل کند. حال ما حرف اصلی معاون اروپا و آمریکای وزارت خارجه ولایت فقیه را نقل

می‌کنیم تا بعد ببینیم که «صورت مسأله» چه تغییری کرده است و نیز پیدا کنیم درجه تب لاریجانی را!

لاریجانی می‌گوید: «صورت مسأله به این شکل در می‌آید: منافع غرب (کل غرب به مفهومی که ما در نظر داریم) در منطقه بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸، چه شده است؟ غربیها در منطقه ما دنبال چه هستند و بعد از پذیرش قطعنامه جهت‌گیری و موضع‌گیری‌هایشان به چه سمت گرایش دارد؟ توجه کنید که عراق عنصر مطلوبی برای غرب نبود و تا قبل از آغاز جنگ در لیست سیاه همه کشورهای غربی قرار داشت... باید این نکته را در نظر داشته باشیم که قبول قطعنامه ۵۹۸ در وضعیت عراق چه تغییری به وجود آورد؟ آیا عراق دوباره آن مطلوبیت و جذابیت را برای منافع غرب دارد یا نه؟ ... بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ و ختم مخاصمات، این عنصر دیگر دارای زیباییهای مصلحتی برای منافع غرب نیست ولی شرارتها را دارد (حالا هم مسلح شده و هم اشتباهی تجاوزش

قابل تحریک است). در واقع با ایران، کویت، عربستان، سوریه، اردن و ترکیه اختلاف مرزی دارد. به هر حال مشکل تنها با ایران نیست و عراق تبدیل به یک عنصر تغییردهنده برای تعادل غرب شده است. این چنین رژیمی برای منافع غرب خطر دارد. حالا با عراق چه باید کرد؟ احتمال سه امکان یا سه سناریو برای غرب وجود دارد: ۱ - از عراق تمکین کنند تا از شرش در امان باشند و این چندان راه مطلوبی نیست. برای منافع غرب بسیار ناگوار است. احتمال دارد در صورت اجبار به این راه حل پناه ببرد. ۲ - ایران عراق را مهار کند. ایران قبلاً ژاندارم منطقه بود. گرچه مفهوم امنیت برای ژاندارمی، چندان مفهوم درستی نیست، ولی به هر حال ایران ژاندارم منطقه بود و مهار عراق هم بود و شیوخ خلیج فارس در زیر چتر ایران زندگی می‌کردند. برای غرب این سناریو هم محتمل است. ولی برای امکانپذیر بودن این کار دو لازمه وجود دارد: الف - روابط ایران با کشورهای منطقه کمی ملایمتر شود. ما با همه کشورهای منطقه روابط خوبی داریم به جز عربستان. ب - ایران و غرب تفاهم بیشتری در مسائل منطقه و روابط فیما بین داشته باشند. این تفاهم باید دو طرفه باشد یعنی ایران از آنتاگونیسم سرسختانه با غرب دست بردارد، در منطقه تشنج‌آفرین نباشد و تهدیدی برای کشورهای منطقه به شمار نرود. ۳ - در عراق حکومتی در راستای منافع غرب بر رأس کار قرار بگیرد. ولی

این حکومت هم منافع غرب را تضمین کند و هم این که رابطه خوبی با ایران و سایر کشورهای منطقه داشته باشد. این احتمال و سناریو خیلی خوش‌بینانه است، ولی در عین حال باید برای غربیها قابل طرح باشد. اما مثل این که این طرح مشکل لجستیکی زیادی دارد. یعنی در عراق شوروی و بلوک سوسیالیستی پایگاههای وسیعی دارند. تمام آن چه که گفته شد، اتفاقاتی است که احتمال می‌رود غرب راجع به منطقه در نظر داشته باشد. ولی نتایج این مقدمه از نظر من این است: هر عملی که سبب تشنج قوی‌تر عراق در منطقه شود، از نظر غرب مردود است. هر راه حلی که عراق را تبدیل به پرچمدار عربی کند، برای غرب مطلوب نیست و در مورد مرزها استنباط کلی این است که غرب از تغییر مرزها خوشش نمی‌آید. چون اگر قرار شود مرزها تغییر کند، کلی از دوستان غرب در منطقه دچار وضعیت خطرناک می‌شوند و تمامیت ارضیشان تهدید می‌شود. با توجه به نکات فوق، خودتان به استنباطهای دیگری که از سه احتمال طرح شده می‌توانید به دست آورید، فکر کنید. آن گاه می‌توانید حرکت غرب را در مورد قطعنامه ۵۹۸ توجیه و تبیین کنید». اینها اظهارات لاریجانی معاون وزارت خارجه رژیم است. این جناب هم، مثل سایر نودولتان رژیم ولایت فقیه، دچار خود بزرگ‌بینی شده و گمان کرده است که مسأله را به شکل پیچیده‌ی مطرح نموده است. البته شاید برای همپالکیهایش پیچیدگی

داشته باشد، اما از آن چه نقل کردیم، با توجه به مقدمه اظهاراتش که عراق را دارای مشکل مرزی با همه کشورهای همجوار و برای منافع غرب خطرناک دانسته است، و با توجه به سه فرض یا سناریوی مطرح شده که اولی را «برای غرب بسیار ناگوار» و سومی را هم - که در واقع همان طرح پیشنهادی رفسنجانی در دوسال پیش برای سرنگونی حکومت عراق با یک کودتای آمریکایی باشد - خیلی خوشبینانه و دارای «مشکلات لجستیکی زیاد» ارزیابی کرده است، می‌ماند فرض یا سناریوی دوم. این سناریو عبارت است از ژاندارم شدن ایران [یعنی رژیم] در منطقه، همان طور که رژیم شاه بود. این سناریو را جناب معاون وزیر، به خاطر «برائت از مشرکین» و «آشتی ناپذیری اسلام با استکبار جهانی و شیطان بزرگ»، اصلاً غیر ممکن ندانسته و رد نکرده بلکه آن را محتمل دانسته است؛ منتها به دو شرط: ۱ - داشتن روابط خوب با کشورهای منطقه ۲ - تفاهم فی‌مابین رژیم و غرب و دست برداشتن رژیم از آنتاگونیسم سرسختانه نسبت به غرب. اینها قدمهایی است که رژیم باید بردارد. در مورد رابطه با کشورهای منطقه لاریجانی خود یادآوری می‌کند که روابط رژیم با همه کشورهای منطقه خوب است جز با عربستان، که این هم مسأله چندان غیر قابل حلی به نظر نمی‌رسد. چون اگر بنا باشد رژیم شرط دوم ژاندارم شدن، یعنی دست برداشتن از آنتاگونیسم با غرب را عملی کند، خود به

خود مشکل روابط با عربستان سعودی - که در واقع محصول تشنج آفرینیهای رژیم در راهپیمایی موسوم به «برائت از مشرکین» در مراسم حج است - قابل حل خواهد بود. در مورد دست برداشتن رژیم از «آنتاگونیسم با غرب»، همه می‌دانند که این روند مدتی است آغاز شده است. رفسنجانی در یازدهم تیرماه سال جاری، در یک مصاحبه تلویزیونی رسماً گفت که «تاکنون بی‌جهت به خاطر جذب نیروهای انقلابی برای کشورمان دشمن درست می‌کردیم» و یادآور شد که وزارت خارجه رژیم مأمور است «این راه صحیح»، یعنی دوستیایی برای رژیم، را دنبال کند. آخوند حجتی کرمانی هم چندی پیش، در مقاله‌یی در یکی از روزنامه‌های رژیم، به امت حزب‌الله هشدار داد که اگر دیدند یک روز امامشان گفت با شیطان بزرگ رابطه برقرار شود "شوکه" نشوند. این را هم بد نیست بدانیم که آن معاون وزیر خارجه رژیم که در مصاحبه‌یی گفته بود رژیم ۵ کانال ارتباطی با آمریکا دارد، همین لاریجانی بود. در ضمن به خاطر داریم که در ماجرای برملا شدن روابط پنهانی رژیم با آمریکا، اصغرزاده، یکی از «دانشجویان خط امام» و نماینده فعلی مجلس رژیم، اشاره به جزوه‌یی کرد تحت عنوان "امنیت ملی و دفاع استراتژیک" که کارشناسان وزارت خارجه رژیم تهیه کرده بودند و در آن جزوه با اشاره به مرز مشترک طولانی ایران با شوروی، که کشوری دارنده سلاح اتمی است، بر لزوم داشتن

یک هم پیمان نظامی بالقوه که از رژیم در برابر شوروی دفاع کند تأکید شده بود و این «هم پیمان» هم (آمریکا) مشخص شده بود (کیهان، ۱۴ آبان ۶۵).

حالا برویم به سراغ صورت مسأله واقعی (یا بدون تغییر)، که لاریجانی در ابتدای سخنانش گفته بود آن را تغییر می‌دهد تا از «پیچیدگی مفهومی» لذت ببرد و در ضمن بتواند مسأله را هم حل کند. اگر بنا بود لاریجانی مسأله را بدون تغییر عنوان کند، ناچار بود این طور بگوید: ما درک می‌کنیم که بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ عراق نمی‌تواند حافظ منافع غرب در منطقه باشد. حال ما می‌خواهیم که مثل زمان شاه ژاندارم منطقه باشیم و منافع غرب را در منطقه حفظ کنیم و به الزامات آن هم گردن می‌نهیم. در واقع آن چه را لاریجانی «پیچیدگی» می‌خواند، اصلاً روش پیچیده‌یی نیست؛ یک روش ساده است، که در سالهای اول دبیرستان برای اثبات بعضی از قضیه‌های هندسه یا حل مسائل به کار می‌رفت و به آن بُرهان خُلف می‌گفتند. بر اساس این روش، طرف به جای آن که اصل قضیه را ثابت کند، ثابت می‌کرد که خلاف آن ثابت‌شدنی و عملی نیست. حالا هم این لاریجانی به جای آن که روی منافع ژاندارم شدن رژیم برای غرب و عملی بودن آن تأکید کند، روی مشکلات و زیانهای ناشی از رفتن غرب به سوی عراق تأکید کرده و غیر عملی بودن آن را نشان داده است. به هر حال این اظهارات معاون اروپا و آمریکای وزارت

خارجه رژیم، که با این صراحت در یک جلسه عمومی عنوان شده، معنا و مفهوم خیلی روشنی دارد که در زبان دیپلماتیک به آن «نشانه‌های بسیار مثبت از سوی رژیم اسلامی برای تجدید پیوند و اتحاد استراتژیک با غرب» گفته می‌شود. روشن است که «کل غرب» هم به مفهومی که لاریجانی در نظر دارد، یعنی آمریکا، حالا فکر می‌کنم صورت مسأله روشن شده باشد. من از یکی از بچه‌های با معرفت «تهرون»، که خانه‌شان حدود سنگلج و سردر باغ ملی است و معتقد است که به خاطر سالها اقامت در نزدیکی وزارت خارجه، آن جا را خوب می‌شناسد و ضمناً به همین خاطر، در مسائل سیاست خارجی آدمهای رژیم را به شاگردی هم قبول ندارد، پرسیدم اگر تو بلا نسبت، بلا نسبت، جای این آقای لاریجانی بودی و می‌خواستی رو راست و به زبان غیر دیپلماتیک، همین منظور لاریجانی را به آمریکا بفهمانی چه می‌گفتی؟ جواب داد: «چون بلا نسبت گفتم، دلخور نمی‌شم؛ من به آمریکا می‌گفتم: به امام نوکرتیم، چاکرتیم، خاک پاتیم ما رو داشته باش».

«خندند بر آن دیده

کاینجا نشود گریان»

طرلان مزدکی

روزنامه کیهان ۲۱ آبان گزاشی دارد در مورد تنگناهای آموزشی و وضع

مدارس. این گزارش گرچه تنها از یکی دو مدرسه در جنوب شهر تهران تهیه شده، خود می‌تواند نمونه وضع میلیون‌ها ایرانی به ویژه ۱۳ میلیون دانش آموز در رژیم ضد ملی و خونخوار خمینی باشد. در ابتدای گزارش مزبور به تفاوت بین مدارس شمال و جنوب شهر و نیز مدارس غیر انتفاعی و مدارس دولتی اشاره شده است که خود نشان می‌دهد فاصله بین آنان که در رفاه به سر می‌برند و آنان که از فقر در رنجند، به مراتب از زمان شاه بیشتر شده است. در این جا قسمتی از گزارش یاد شده را، که مربوط به وضع دبستانها و دانش آموزان جنوب شهر است، نقل می‌کنیم که خود گویاتر از هر تفسیری است: «... دبستان هجرت میان‌آباد تهران از دیگر مدارس است که وضع نابهنجار پاره‌یی از مدارس کشور را به تصویر می‌کشد. مهدی شریفی مدیر یک شیفت از چند شیفت کار مدرسه در وصف این مدرسه (دخترانه) توضیح می‌دهد که "بعلت وضع بهداشتی بد، اکثر بچه‌های کلاس از نظر مو و زخمهای بدنشان حال و روز خوشی ندارند و اکثر بیماریهای این بچه‌ها واگیردار هستند. یک کلاس پنجاه نفریمان پارسال از این زخمها گرفته بودند؛ معلم یکی از کلاسها به خاطر وضعیت شلوغ کلاس بیماری سل گرفته بود". مدیر مدرسه می‌افزاید: "الان کلاس پنجم، تماماً بچه‌ها روی زمین می‌نشینند، از نظر تربیتی به هیچ عنوان نمی‌توان به بچه‌ها رسید، چون با کمبود وقت شدیدی روبرو هستیم. بچه‌ها هم

خیلی محرومند. بچه‌ها درس نمی‌خوانند و معلم نمی‌تواند به بچه‌ها برسد، چون جا کم است. حتی جا برای علاءالدین یا بخاری نیست و مجبوریم جلوی نیمکتها را برداریم که بچه‌های بیشتری جا بگیرند. چاره‌یی نیست جز این که بچه‌های بیشتری روی زمین بنشینند. معلمان ما از تهران پارس می‌آیند، از گیشا، و راه دوری را طی می‌کنند تا در جنوب شهر به بچه‌های مردم درس بدهند. ولی از آن سو نسبت به مشکلات [معلمان] توجهی نمی‌شود. ... الان بچه‌هایی داریم که مادرشان قسم می‌خورد که چون پدرش سرباز است نمی‌تواند برای فرزندش دفتر و کتاب بخرد و دانش آموز هم گریه می‌کند و دائم ناراحت است. این مادر می‌گفت خدا شاهد است من کوپن خانواده‌ام را می‌برم می‌فروشم؛ یک مدتی هم با داشتن ۵ - ۶ بچه کار می‌کردم". مدیر مدرسه در ادامه سخنان خود می‌گوید: "بچه‌های ما یا پدر ندارند یا مادر ندارند... از نظر مالی در مضیقه هستند، یک خانه‌یی رفتیم دیدم روی زمین روزنامه پهن کرده‌اند، دانش آموز پایش واریس گرفته بود و توی خانه نمی‌توانست روی زمین سرد و مرطوب بنشیند، مجبور بود دائم بایستد. متأسفانه اینها نه توی خانه‌شان دلخوشی دارند نه توی مدرسه».

اینها مطالبی است از قول یک مدیر مدرسه دخترانه چهارشیفته، که در روزنامه کیهان، که زیر نظر احمد خمینی منتشر می‌شود، چاپ شده است. شاید

«ضدانقلاب» و «گروهکها» نیست. واقعاً تجسم این همه رنج، این که یک کودک دانش‌آموز به خاطر فقر و نداشتن حداقل وسایل زندگی، مجبور باشد در خانه دائماً سرپا بایستد در همان حال که خیلی دردناک است، باورکردنی هم نیست. خمینی با سوزاندن جان و مال مردم در تنور جنگ کار را به جایی رسانده که مردم واقعاً به خاک سیاه نشسته‌اند و پوشش کف خانه‌شان روزنامه است. فقر و نابسامانی دائماً روح و جسم پیر و جوان را در هم می‌فشد و پیداست که در چنین اوضاعی جایی برای شکوفایی استعدادها و پرورش فکری کودکان نمی‌ماند. خمینی برای ادامه جنگ خانمانسوزش میلیاردها تومان از دارایی مردم را به باد داد و هزاران ساعت کار پر هزینه فقط برای ساختن جاده و ایجاد سنگر در مناطق جنگی صرف کرد، در حالی که وقتی صحبت از ساختن

مدرسه می‌شود نه پول هست و نه مصالح. کمبود فضای آموزشی، که افت شدید سطح تحصیلی را نیز به همراه دارد، یکی دیگر از نتایج و عواقب مصیبت‌بار جنگ است که سالها اثرش به جا خواهد ماند.

در کیهان ۲۳ آبان یکی از خوانندگان روزنامه در نامه‌یی خواستار حل مسأله کمبود فضای آموزشی در کرج شده بود. او در این نامه می‌گوید که در سال تحصیلی جاری ۴۳ هزار دانش آموز جدید به مدارس راه یافته‌اند، در حالی که مدارس احداث شده در کرج در سال جاری حداکثر ده باب بوده است. اینها تنها گوشه‌یی از مصائبی است که خمینی و «دولت خدمتگزار»ش که قسم خورده بودند تا زمانی که حتی یک آجر سالم مانده باشد به جنگ ادامه خواهند داد، به مردم تحمیل کرده‌اند. اما روز حسابرسی فرا خواهد رسید و آن روز دور نیست.

وظیفه خطیر خود با کمال دقت و قاطعیت عمل نمایید». رئیس این «دادگاه ویژه» آخوند جنایتکاری به نام رازینی است که در عین حال گرداننده «سازمان قضایی نیروهای مسلح» تحت امر خمینی می باشد. این شخص بلافاصله پس از قبول آتش بس و تسلیم شدن رژیم به قطعنامه ۵۹۸، مأموریت «تشکیل دادگاه ویژه تخلفات جنگ» را هم از سوی خمینی به عهده گرفت تا هر گونه نارضایتی را در سپاه و ارتش تحت امر خمینی، با صدور حکم اعدام مهار کند. خمینی در تاریخ ۲ مرداد سال جاری طی حکمی خطاب به جانی مزبور خاطرنشان نمود «هر عملی که به تشخیص دادگاه موجب شکست جبهه اسلام و یا موجب خسارت جانی بوده و می باشد مجازات آن اعدام است». روشن است که خمینی خود بهتر از هر کس به تزلزل کلیه ارکان رژیم، از سپاه و ارتش گرفته تا ملاها، آگاهی دارد و چشم انداز فروپاشی و سرنگونی محتوم این رژیم درمانده را پیش رو می بیند، اما در این سراشیب سقوط، جز حذف جسمانی نارضایان درون رژیم راه دیگری را برای حل لحظه ای تضادهایش نمی یابد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

۴ آبان ۱۳۶۷

در باره مبادله اسیران جنگی

روز گذشته دولت عراق یک بار دیگر آمادگی خود را برای مبادله فوری و بی قید و شرط کلیه اسیران جنگ ایران و عراق اعلام نمود. این امر در شرایطی صورت می گیرد که کار مبادله گروهی از اسیران مجروح که در مذاکرات اخیر ژنو مورد توافق قرار گرفته بود، بر اثر کارشکنی رژیم خمینی معلق مانده و بار سالها اسارت و دوری از خانواده و میهن بر دوش انبوه اسیران جنگ در هر دو طرف سنگینی می کند. به این ترتیب زندگی و سرنوشت همه اسیران بار دیگر در گرو بازیهای سیاسی رژیم ضد انسانی خمینی قرار گرفته است، رژیمی که تا توان داشت سالها به قربانی کردن بیدریغ اتباع ایران در جنگ ادامه داد.

شورای ملی مقاومت ایران از همه دوستداران صلح و حقوق بشر و از همه مراجع ذیربط بین المللی می خواهد که به دفاع از حقوق یکصد و بیست هزار انسان اسیر قیام کنند تا رژیم خمینی در این زمینه وادار به عقب نشینی شود.

هم چنین بسیاری از هموطنان اسیر ایرانی که در اردوگاههای زندانیان جنگی

شورای ملی مقاومت

بیانیه، پیام، اطلاعیه...

اطلاعیه های مسئول شورا

در باره اعدام گروهی از روحانیان

رژیم «زهر خورده» ولایت فقیه خمینی که پس از تسلیم شدن به آتش بس مهمترین علت وجودی و نقطه اتکای حیاتی خود را از دست داده است، با اعدام گروهی از روحانیان که هفته گذشته به دستور شخص خمینی صورت گرفت، به مرحله جدیدی از تشدید مخاصمات درونیش قدم گذاشت که مرحله قهر آمیز شدن تضادهای درونی این رژیم در مسیر فروپاشی و سرنگونی محتوم آن است. به این ترتیب خمینی، علی رغم جنجالهای تبلیغاتی روزهای اخیر و انتشار به اصطلاح «منشور برادری» بین باندهای مختلف برای حفظ مهار حکومت راهی جز کشتار و زهر چشم گرفتن نیافته است. به خصوص که در شرایط بن بست مذاکرات صلح و فلج کامل اقتصادی و فروپاشیدن همه خیالهای خام در مورد بازسازی اقتصادی و رفرف سیاسی، بحرانهای حادی که تاکنون به وسیله جنگ مهار شده بود یکی پس از دیگری از درون و بیرون رژیم سرباز می کند و کشتارهای باز هم بیشتری را در دستور روز حکومت خمینی قرار می دهد. خمینی و رفسنجانی با کشتار اخیر می خواهند به وضوح به سایر ملاها بفهمانند که عاقبت هر گونه ناسازگاری و نارضایتی، حتی در درون این رژیم در هم شکسته و آبروباخته، چیزی جز مرگ نیست و هیچ یک از باندهای درون رژیم نباید روی تبلیغات مربوط به میانه روی و باز شدن فضای سیاسی، که تنها مصرف خارجی دارد، حساب باز کند.

شایان توجه است که رژیم خمینی در سال گذشته به تأسیس «دادگاه ویژه روحانیت» مبادرت نمود و خمینی طی حکمی خطاب به دادستان مربوطه نوشت «از آن جا که جنابعالی با فعالیتهای ضدانقلاب در هر صورت و لباس آشنایی دارید، بجاست تا بدون در نظر گرفتن فشارهای جانبی از طرف هر شخص و شخصیتی به

عراق به سر می‌برند، به گواهی نامه‌ها و اسناد موجود، مدتهاست که خواهان پیوستن به مقاومت ایران شده‌اند. از این رو در هنگام آزادی و مبادله اسیران باید بتوانند براساس حقوق مسلمشان مسیر زندگی آینده خود را آزادانه انتخاب کنند، به خصوص که در صورت تحویل ایشان به رژیم خمینی، از آن جا که رژیم به طرق مختلف به تمایل سیاسی آنها پی برده است، در معرض انواع فشارها و تهدیدها قرار می‌گیرند.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱ آذر ۱۳۶۷

میهن را تخطئه می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند.
شورای ملی مقاومت ایران ترور ناجوانمردانه دکتر کاظم سامی را محکوم می‌کند. بی‌گمان دیکتاتوری قرون وسطایی خمینی حساب این خونریزیهای بیدریغ را پس خواهد داد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۵ آذر ۱۳۶۷

در باره حمله تروریستی به پناهندگان ایرانی در پاکستان

باردیگر مزدوران رژیم ضد بشری خمینی در پاکستان دست به جنایت تازه‌یی زدند و پناهندگان ایرانی را در مقابل دفتر ملل متحد در کراچی به رگبار بستند. تا این ساعت یک هموطن ایرانی ما به شهادت رسیده است و چندین نفر دیگر مجروح شده‌اند.

در تابستان سال گذشته نیز مزدوران سپاه پاسداران خمینی در پاکستان، با انواع سلاحها دست به جنایت زدند و ۳ پناهنده هوادار مقاومت ایران را به شهادت رساندند و گروه دیگری را مجروح نمودند. اما رژیم خمینی که حاضر نیست مسئولیت اقدامات ننگین خود را عهده‌دار شود، انجام آن جنایت را نیز تکذیب کرد. در عملیات فروغ جاویدان مدارکی به دست ارتش آزادیبخش ملی ایران افتاد که بر حسب آنها رژیم خمینی در بولتنهای سری و داخلی مورد استفاده سرکردگان خود، حملات جنایتکارانه تابستان گذشته به پناهندگان ایرانی در پاکستان را با طرح و نقشه قبلی توسط پاسداران گزارش نموده بود.

مقاومت ایران با محکوم کردن این کردارهای ضدانسانی و تروریستی که دقیقاً در شرایطی انجام می‌شود که نقض حقوق بشر در ایران در مجمع عمومی ملل متحد مورد بحث است، توجه خاص مراجع بین‌المللی و مقامات مسئول در کشورهای مختلف بالاخص پاکستان را به ضرورت حفاظت و امنیت پناهندگان ایرانی جلب می‌کند. همچنین تعقیب و مجازات جنایتکاران را از دولت پاکستان خواستار است.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱۵ آذر ۱۳۶۷ (۶ دسامبر ۱۹۸۸)

در باره ترور دکتر کاظم سامی

خمینی ضد بشر به جنایت تازه‌یی دست یازید و آقای دکتر کاظم سامی، وزیر اسبق بهداشتی، را هم به قتل رساند. به این ترتیب موج اعدام و کشتار پیوسته گسترش می‌یابد و هر روز به دستور شخص خمینی افراد و دسته‌های جدیدی از روحانیان و مقامات پیشین حکومت نیز قربانی می‌شوند. پس از خوردن زهر آتش بس و قدم گذاشتن به مرحله فروپاشی و سرنگونی محتوم، البته از رژیم خمینی انتظاری جز این نمی‌توان داشت، والا حکومت کننده هرگز قادر به ادامه حکومتش نمی‌بود و مهار اوضاع را به سرعت از دست می‌داد.

بدین ترتیب خمینی دجال و ضدبشر، علی‌رغم دم زدن از «منشور برادری»، چاره‌یی جز کشتار و جنایت باز هم بیشتر نمی‌یابد. این است مفهوم فضای باز سیاسی در قاموس خمینی! اما تا آن جا که به مردم ایران و به کلیه افراد و نیروهای مربوط می‌شود که با رژیم ضد مردمی و ضد ملی خمینی سر سازش و تسلیم ندارند، راه دستیابی به آزادی و استقلال و صلح پایدار و حاکمیت مردمی پیوستن به مبارزه مسلحانه انقلابی و ارتش آزادیبخش ملی است. رژیم خمینی بایستی در تمامیتش سرنگون شود. این رژیم قابل اصلاح و استحاله‌پذیر نیست و در درون آن چیزی جز ننگ و جنگ و جنایت یافت نمی‌شود.

بنابر این سوداگران و خیانتکارانی که در بحبوحه این همه کشتار و اعدام، هنوز به تمنای جاه و مقام سر بر آستان خمینی فرود می‌آورند، به این رژیم پلید اظهار وفاداری می‌نمایند و مبارزات مسلحانه رشیدترین فرزندان مجاهد و مبارز این

به دبیر کل ملل متحد

پیرامون قتل عام زندانیان سیاسی

آقای دبیرکل،

موج فزاینده اعدامها در ایران به دستور شخص خمینی هم چنان ادامه دارد. هم اکنون خبر چند هزار اعدام جدید را دریافت کردم. در میان اعدام شدگان اسامی مادران سالخورده، بیماران و بسیاری از زندانیان سیاسی، که از ۷ سال پیش به اصطلاح محاکمه شده و دوران محکومیت خود را سپری می‌کردند، به چشم می‌خورد. هم چنین موارد متعددی از کشتار اعضای یک خانواده و بستگان زندانیان و اعضای مقاومت وجود دارد. بسیاری از اعدام‌شدگان زندانیانی بوده‌اند که دوران محکومیتشان تمام شده بود و بسیاری دیگر کسانی که به تازگی دستگیر شده و، هم چنان که رئیس قوه قضائیه رژیم رسماً اعلام کرد، بدون هر گونه محاکمه‌یی حلق‌آویز یا تیرباران شده‌اند. در برخی شهرها زنان زندانی هم در ملأ عام به دار آویخته می‌شوند.

در حالی که ملاقات زندانیان از ۴ ماه پیش اساساً قطع شده است، هزاران تن از اعضای خانواده‌های داغدار هر روز در برابر شکنجه‌گاههای خمینی در شهرهای مختلف ایران به انتظار مطلع شدن از سرنوشت فرزندان خود صف می‌کشند. از سوی دیگر ۷ سال است که ما با اسناد کافی جنایات دیکتاتوری مذهبی و قرون وسطایی خمینی علیه حقوق بشر را به شما و دیگر مراجع ذیربط بین‌المللی گزارش می‌کنیم. این جنایات سبعانه، که به وضوح از یک نسل‌کشی بی‌وقفه حکایت می‌کند و لکه ننگی بر دامن بشریت شمرده می‌شود، از قضا پس از قبول آتش‌بس در ایران تحت حکومت خمینی قویاً شدت یافته است.

آقای دبیرکل،

آیا زمان یک اقدام جدی بین‌المللی به منظور ممانعت از این خونریزیهای مستمر فرا نرسیده است؟ و آیا وجدان بشریت معاصر یک دفاع مؤثر از میثاق ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر را در مقابل رژیم ضدانسانی خمینی هنوز هم ضروری نمی‌یابد؟

همزمان با بررسی مسئله نقض حقوق بشر در ایران در مجمع عمومی ملل متحد، پیشنهاد می‌کنم که، با در نظر گرفتن محکومیت مکرر رژیم خمینی از سوی این مجمع در سالهای اخیر، اخراج رژیم خمینی از سازمان ملل متحد به عنوان یک اقدام

تلگرامهای مسئول شورا

به یاسر عرفات

به مناسبت تأسیس کشور مستقل فلسطین

الجزیره - شورای ملی فلسطین

برادرم یاسر عرفات،

رهبر انقلاب و فرمانده کل نیروهای انقلاب فلسطین،

از سوی مردم و مقاومت ایران تأسیس کشور مستقل فلسطین را به عنوان یک تحول بزرگ تاریخی، به تو، به مردم قهرمان فلسطین و به شورای ملی فلسطین تهنیت می‌گویم. بی‌تردید این پیروزی بزرگ دستاورد رنج و خون و مقاومت خلق ستمدیده و قهرمانان رزمنده‌یی است که، شهید یا زنده، با سنگ و سلاح و شاخه زیتون، اکنون خود را در کنار تو و با تو شادمان و سرفراز می‌یابند.

شورای ملی مقاومت ایران، به عنوان تنها سختگوی مشروع و برحق مردم در زنجیر ایران و جانشین دمکراتیک - انقلابی دیکتاتوری مذهبی و قرون وسطایی خمینی، تأسیس کشور مستقل فلسطین را تحت رهبری شما به رسمیت می‌شناسد و نیز تأکید می‌کند که مخالفت و خشم سبعانه رژیم خمینی در برابر تصمیم تاریخی شورای ملی فلسطین که جشن و سرور تمام مردم فلسطین را برانگیخته است، از موضعی به غایت ارتجاعی و از دشمنی آشکارش با مردم و انقلاب فلسطین سرچشمه می‌گیرد. درمقابل، مردم و مقاومت ایران و همه مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادیبخش ملی خود را شریک رنجها و پیروزیهای مردم فلسطین و پشتیبان شما می‌دانند. و این انقلابی است تا پیروزی

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

۲۴ آبان ۱۳۶۷ (۱۵ نوامبر ۱۹۸۸)

عملی در دستور کار قرار گیرد، به خصوص که طی ۷ سال گذشته این رژیم به هیچ یک از محکومیت‌های بین‌المللی واقعی نگذاشته و تقاضاهای مکرر مجامع و هیأت‌های بین‌المللی را برای بازدید از زندان‌هایش رد کرده است.

لطفاً مقرر فرمایید متن حاضر در اختیار نمایندگان کلیه کشورهای عضو ملل متحد، به ویژه اعضای شورای امنیت، گذاشته شود.

اسامی شماری از اعدام شدگان متعاقباً تقدیم خواهد شد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۴ آذر ۱۳۶۷ (۲۵ نوامبر ۱۹۸۸)

تلگرام تبریک به خانم بی‌نظیر بوتو

خانم بی‌نظیر بوتو نخست‌وزیر پاکستان؛

از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی انتخاب شما را به نخست‌وزیری کشور همسایه، پاکستان، تهنیت می‌گویم. این انتخاب مسرت همه نیروهای دمکراتیک را بر می‌انگیزد.

پیشرفت و رفاه مردم پاکستان و توفیق هر چه بیشتر دولت شما در خدمت به مردمان را آرزو می‌کنم.

مردم ایران که در سیاه‌ترین ادوار تاریخ خود تحت حاکمیت دیکتاتوری قرون وسطایی و ضد انسانی خمینی به سر می‌برند، طبعاً انتظار دارند که پس از نخست‌وزیری شما تبعیدیان و پناهندگان ایرانی در پاکستان از امنیت و شرایط بهتری برخوردار شوند. بی‌تردید پس از سرنگونی رژیم خمینی فصل نوینی در تاریخ دو کشور همسایه گشوده خواهد شد.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

۱۲ آذر ۱۳۶۷ (۳ دسامبر ۱۹۸۸)

تلگرام تسلیت به رئیس جمهوری شوروی

آقای میخائیل گورباچف،

رئیس جمهوری شوروی،

فاجعه دردناک زلزله و از دست رفتن جان هزاران تن از شهروندان کشور همسایه‌مان تأسف و تأثر عمیق مردم ایران را برانگیخته است.

از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی به بازماندگان این فاجعه تلخ، به شخص شما و عموم مردم شوروی صمیمانه تسلیت می‌گویم.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱۷ آذر ۱۳۶۷ (۸ دسامبر ۱۹۸۸)

به رئیس مجلس فدرال آلمان

خانم ریتا سوسموث،

رئیس مجلس فدرال آلمان؛

مردم و مقاومت ایران از توجه انساندوستانه و همدردی ارزشمند مجلس فدرال آلمان نسبت به مصائب مردم ایران در برابر جنایات استبداد مذهبی خمینی مطلع شدند.

این دیکتاتوری قرون وسطایی از وقتی که نقطه اتکای موجودیت خود یعنی ادامه جنگ ایران و عراق را ناگزیر از دست داده و وارد دوران سرنگونی محتوم خود گردیده است، بر ابعاد جنایات خود به طرز بی‌سابقه‌ای افزوده و به قتل عام زندانیان سیاسی مبادرت کرده است. اگر چه میهن ما تحت حاکمیت رژیم خمینی سخت‌ترین دوران تاریخ خود را سپری می‌کند، اما در پیروزی نیروها و آلترناتیو دمکراتیک جای تردید نیست.

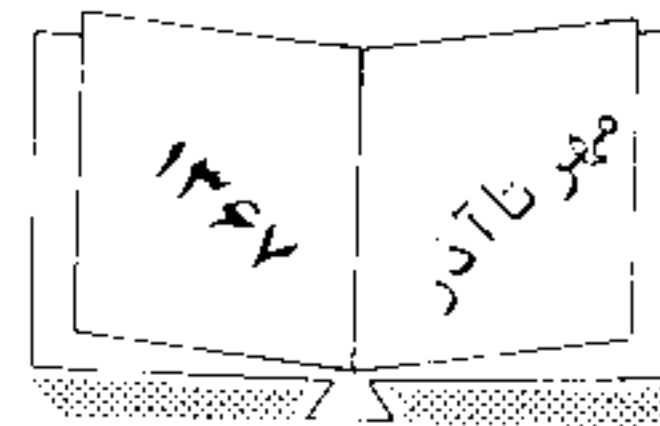
مردم و مقاومت ایران ارزش و اهمیت موضعگیری شایسته شما را به خاطر خواهند داشت. تشکر این جانب را به نمایندگان مجلس آلمان ابلاغ فرمایید.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۲۳ آذر ۱۳۶۷ (۱۴ دسامبر ۱۹۸۸)

گاهشمار...



اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

۱۳ مهر (۵ اکتبر): به گفته رادیو ایتالیا «در طول جنگ حدود ۱۰۰۰ شرکت ایتالیایی به معاملات ثابت خود با رژیم تهران ادامه دادند و در سال ۱۹۸۷ تقریباً ۲ میلیارد دلار بهره بردند».

۲۷ مهر (۱۹ اکتبر): به گزارش رویتر، رفسنجانی گفت: «ایران باید خود را به سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی مجهز نماید، [زیرا این] سلاحها بمبهای اتمی انسان فقیر می‌باشند و به راحتی قابل تولید هستند».

۲ آبان (۲۴ اکتبر): خبرگزاری فرانسه به نقل از کیهان گزارش داد که یک مرد، در شهر آستانه شرقیه، به اتهام فساد سنگسار

شد و انگشتان فرد دیگری، در اهواز، به جرم دزدی قطع گردید.

۸ آبان (۳۰ اکتبر): به گزارش رادیو رژیم، نجفی، وزیر آموزش و پرورش، گفت: «نیاز این وزارتخانه ۵۷۰ هزار نیروی جدید می‌باشد که نظر به محدودیتهای اعتباری با استخدام ۲۶ هزار و پانصد تن موافقت شده است».

۹ آبان (۳۱ اکتبر): معاون اطلاعات و عملیات فرماندهی کل کمیته‌ها در یک برنامه تلویزیونی گفت: «در سال جاری بیش از ۲۰ تن انواع مواد مخدر کشف شده است».

۱۰ آبان (۱ نوامبر): به گزارش رویتر، «خبرگزاری ایران امروز گزارش داد که صادرات غیر نفتی به نسبت ۶ ماهه اول سال گذشته ۲۵ درصد کاهش داشته و به ۳۹۹ میلیون دلار رسیده است».

۱۱ آبان (۲ نوامبر): به نوشته کیهان، اصفزاده نماینده خمینی گفت: «در سال ۶۳ ضمن بررسیهایی که برای بهره‌گیری از کمک مالی مردم برای جنگ انجام شد، مشخص گردید که حدود ۳ هزار تاجر در

تهران وجود دارند که در مجموع در آمد سالانه‌شان دو برابر هزینه جنگ است».

۱۵ آبان (۶ نوامبر): به گزارش رادیو رژیم، رحمانی سرپرست بسیج سپاه گفت که در طول هشت سال جنگ، بسیج نزدیک به ۴ میلیون نفر به جبهه اعزام کرده است که نزدیک به ۶۰۰۰۰ نفرشان کشته شده‌اند.

۲ آذر (۲۳ نوامبر): به گزارش رادیو رژیم، خمینی در پیامی به مناسبت سالگرد تشکیل بسیج مستضعفان گفت: «باید بسیجیان جهان اسلام در فکر ایجاد حکومت بزرگ اسلامی باشند و این شدنی است، چرا که بسیج تنها منحصر به ایران اسلامی نیست. باید هسته‌های مقاومت را در تمامی جهان به وجود آورد... باردیگر تاکید می‌کنم که غفلت از ایجاد ارتش ۲۰ میلیونی سقوط در دام دو ابر قدرت جهانی را به دنبال خواهد داشت...».

۵ آذر (۲۶ نوامبر): به نوشته کیهان، مدیر عامل شرکت واحد گفت که از روز بیستم آذر طرح جداسازی زنان و مردان در کلیه اتوبوسهای دو طبقه و یک طبقه اجرا خواهد شد.

۶ آذر (۲۷ نوامبر): به گزارش رادیو اسرائیل، یکی از معاونان وزارت بازرگانی رژیم شاه، اخیراً، پس از انعقاد موافقتنامه بین ایران و کارخانه پپسی کولا در امریکا، به تهران بازگشته است تا شعبه کارخانه مزبور را تحت سرپرستی قرار دهد.

۱۰ آذر (۱ دسامبر): به نوشته رسالت، صالح آبادی در مجلس رژیم گفت: «ما در جامعه‌ی زندگی می‌کنیم که قدرت بخش خصوصی ۲۰ برابر قدرت دولت می‌باشد و یک فاصله عظیم بین عرضه و تقاضا وجود دارد آیا آزاد گذاشتن تجار به این که بروند با ارز آزاد کالا وارد کنند می‌تواند یک

اثر ضد تورمی داشته باشد؟ دلار چیزی در حدود ۷۵ در صد نسبت به روزهای قبل گران شده و سکه در حدود ۲۸۰۰ تومان در بازار آزاد افزایش پیدا کرده است».

۱۲ آذر (۳ دسامبر): به گزارش بی.بی.سی کل واردات رژیم از آلمان غربی در سال ۸۷، به بیش از یک میلیارد دلار رسید. رژیم از دولت آلمان خواسته است تا میزان اعتبار صادراتی خود را که برای هر طرح ۲۰ میلیون مارک است افزایش دهد، ولی آن کشور تأکید کرده است که می‌باید بخشی از ۸۰ میلیون مارک بدهی خود را که مربوط به دوران قبل از انقلاب است بپردازد.

* به نوشته کیهان، مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رژیم گفت: «با پایان جنگ تحمیلی و بهبود وضعیت اقتصادی باید به همراه بازسازی کشور در مواردی از قانون اساسی نیز تجدید نظر شود».

۱۳ آذر (۴ دسامبر): به نوشته کیهان، ۱۱۴ تن از نمایندگان مجلس خمینی با ارسال نامه‌ی به منتظری، از او خواسته‌اند که به فعالیت و مداخله در امور سیاسی بپردازد. در قسمتی از نامه آمده است: «شرایط نوین کشور اقتضا می‌کند حضرتعالی با ارشاد و راهنمایی‌های بزرگوارانه، بیش از پیش ما و همه مسئولین و اقشار ملت را مورد عنایت قرار دهید».

* به نوشته اطلاعات، معاون دارویی و غذایی وزارت بهداشت رژیم گفت: «تولیدات داخلی دارو سازی در ۶ ماهه اول سال جاری نسبت به سال گذشته در حدود ۱۱ درصد رشد منفی نشان می‌دهد. با توجه به روند افزایش تولید دارو، که بر اساس آمارهای رسمی می‌باید افزایش داشته باشد، نسبت به سال گذشته رقمی در حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد رشد منفی داشته است».

* به گزارش رادیو اسرائیل، رژیم خمینی از بانک اسلامی عمران که یکی از پرقدرت‌ترین مؤسسات مالی جهان است، تقاضای عضویت کرده است. این تقاضا قرار است دوماه دیگر در اجلاس بانک مرکزی مورد بررسی قرار گیرد.

۱۴ آذر (۵ دسامبر): به نوشته کیهان، سهم اعتبارات بخش دولتی مسکن در بودجه سال ۶۰ به بیش از ۶۷ میلیارد ریال بوده که در سال ۶۵ به کمتر از ۳۸ میلیارد و در سال ۶۶ به کمتر از ۱۴ میلیارد ریال کاهش یافته است.

۱۶ آذر (۷ دسامبر): روزنامه کیهان در مقاله‌ی نوشت: «استاندارد سازمان بهداشت جهانی نشان می‌دهد که به طور متوسط برای هر ۱۰۰۰ نفر یک پزشک لازم است، اما مطابق آمار سال ۶۵ در کشور ما برای هر ۳۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد. این به آن مفهوم نیست که در نقاط دور افتاده واقعاً برای هر ۳۰۰۰ نفر یک پزشک در دسترس است. برابر معیار جهانی میزان کادر پزشکی و پیراپزشکی مورد نیاز جمعیت فعلی ما چیزی بیش از ۵۰۰۰۰ نفر خواهد بود که ما بر اساس آمار سال ۶۵ کمتر از ۱۷۰۰۰ نفر داریم. در مورد دندانپزشک، سیار سازمان بهداشت جهانی یک دکتر برای ۱۰۰۰۰ نفر است ولی ما برای هر ۲۰۰۰۰ نفر یک دندانپزشک در اختیار داریم. در مورد کادر پزشکی زنان این تفاوت بسیار شدیدتر است. علی‌رغم آن که حداقل یک ماما برای هر ۵۰۰ زن مورد نیاز است در کشور ما برای هر ۱۸۰۰۰ زن یک ماما وجود دارد. برای هر ۲۵۰ نفر باید یک تخت بیمارستانی موجود باشد اما تا سال ۶۵ برای هر ۷۰۰ نفر یک تخت وجود داشته است. در سال ۵۳ از هر ۲۶۷ نفر جمعیت یک نفر به سطح تحصیلات عالی می‌رسید در حالی که در سال

۶۳ از هر ۳۵۹ نفر یک نفر به دانشگاه راه می‌یافت. هم چنین بررسی کارشناسان نشان می‌دهد که تعداد مطلق بی‌سوادان در دهه ۶۵-۵۵ در مجموع افزایش داشته است». ۲۰ آذر (۱۱ دسامبر): به گزارش رادیو رژیم، کمیسیون نرخ‌گذاری کالاهای صادراتی، قیمت فرشهای دستباف درجه یک صادراتی را، برای افزایش سطح صادرات تا ۳۰ درصد کاهش داد.

* به گزارش رادیو رژیم، معاون طرح و برنامه‌ریزی شرکت مخابرات گفت، طبق لایحه بودجه سال جاری، حداقل یک سوم هزینه نصب و راه اندازی تلفن در سطح کشور از مردم گرفته می‌شود. این مبلغ برای هر شماره تلفن، به تناسب بزرگی شهرها، از چهارصد تا ششصد هزار ریال می‌باشد.

* به گزارش بی.بی.سی «ایران اعلام کرد که ۷۰ میلیون دلار به بازسازی پالایشگاه آبادان اختصاص داده شده است. پالایشگاه در فروردین ماه آینده کار خود را با تصفیه ۱۳۰ هزار بشکه نفت در روز آغاز خواهد کرد. مخارج طرح بازسازی در حدود ۷۵۰ میلیون دلار تخمین زده شده است». ۲۳ آذر (۱۴ دسامبر): به نوشته جمهوری اسلامی، مسئول سواد آموزی استان تهران گفت: استان تهران با ۱/۵ میلیون نفر بی‌سواد، رتبه اول بی‌سوادی در کشور را دارد و حداقل ۴۰ سال طول خواهد کشید تا بی‌سوادی در این استان ریشه کن شود. ۲۷ آذر (۱۸ دسامبر): به گزارش رادیو رژیم، وزارت کشور اعلام کرد موسسان حزب و جمعیت سیاسی می‌توانند از ۹ دیماه به دبیرخانه کمیسیون ماده ۱۰ مراجعه و درخواست خود را ارائه دهند. این کمیسیون پس از مراحل قانونی و در صورت دارا بودن شرایط، پروانه فعالیت برای آنان صادر می‌نماید. کلیه گروههای سیاسی که هم اکنون

فعالیت می‌کنند موظفند تا پایان امسال درخواست تطبیق فعالیت با مقررات قانونی را به دبیرخانه کمیسیون ارسال دارند.

شیوع فساد

۳۰ مهر (۲۲ اکتبر): به نوشته روزنامه رسالت، افرازیده نماینده نوشهر در مجلس رژیم، گفت: «چند نانوایا بقال با یک خطای کوچک از هستی ساقط می‌شوند، ولی مدیران عامل شرکتهای زیر پوشش ارگانها و نهادهای با خیانت چند میلیون تومانی پرونده‌اش در تهران بایگانی و همان فرد در پست حساس دیگری قرار می‌گیرد. موارد را، با شرط پیگیری و محاکمه دستور دهنده "بایگانی شود"، نشان خواهم داد».

۹ آبان (۳۱ اکتبر): به نوشته روزنامه رسالت، موسوی در مورد پرونده مدیر عامل شرکت سایپا گفت: «دهها مورد سوء استفاده نظیر سایپا کشف شده است». وی گفت روزنامه‌ها خبر دادند که «ماموران یک تریلی روغن نباتی، سهمیه خانواده‌های تحت پوشش یک "نهاد انقلابی"، را در حین تخلیه در هتل آزادی توقیف کردند. حالا مردم می‌خواهند بدانند با مجرمین آن چه کردند؟».

۳۰ آبان (۲۱ نوامبر): به نوشته کیهان، ۸۰ تن قند و شکر از انبار سازمان قند و شکر خارج شده و در [بازار آزاد] به فروش رسیده است. کیهان می‌نویسد «رئیس کمیته توزیع عادلانه گاز تهران» نیز ۲۰/۰۰۰ کوپن گاز را در بازار سیاه فروخته است.

۲۳ آذر (۱۴ دسامبر): به گزارش «صدای مجاهد» خمینی دستور متوقف کردن تحقیقات و پیگردهای قانونی علیه موسوی اردبیلی و تعدادی از ایادی وی

را، که متهم به اختلاس و دزدی هستند، صادر کرد. تصمیم حمایت خمینی از اردبیلی در حالی است که دلائل و شواهد حکایت از این دارند که سودهای حاصل از مواد شیمیایی سرقت شده از شرکت سایپا به اردبیلی رسیده است.

۲۷ آذر (۱۸ دسامبر): به گزارش رادیو رژیم: «طرح قانونی شیوه اجرای اصل ۱۴۲ قانون اساسی مبنی بر رسیدگی به دارایی و اموال مسئولان کشور در کلیه رده‌ها، قبل و بعد از تصدیشان در جلسه علنی صبح امروز مجلس مورد بحث و بررسی قرار گرفت و به تصویب نرسید».

تضادهای درونی رژیم

۱۱ مهر (۳ اکتبر): روزنامه جمهوری اسلامی در سر مقاله خود نوشت: «از اظهارات نخست وزیر کاملاً مشخص است که ایشان با عادیسازی روابط با انگلیس، لااقل در مقطع کنونی و با شیوه جاری، مخالف است. با این حال معلوم نیست وزارت امور خارجه چگونه این همه برای عادیسازی رابطه دستپاچگی نشان می‌دهد؟».

۹ آبان (۳۱ اکتبر): به نوشته روزنامه رسالت، خلخالی در جلسه علنی مجلس رژیم گفت: «من با کمال تأسف می‌گویم در شورای عالی قضایی یک کسی مشاور می‌شود و پرونده قطوری دارد و می‌خواهد آنرا ماست مالی کنند».

۱۱ آبان (۲ نوامبر): به نوشته روزنامه رسالت، انصاری، نماینده زرنند در مجلس خمینی گفت که بیش از صد نفر از نمایندگان طرحی را در مورد ادامه جنگ با عراق و سیاست خارجی تهیه کردند و فوریت آن نیز تصویب شد. ولی معلوم نیست چرا از سوی هیأت رئیسه از دستور مجلس خارج

شده است. رفسنجانی در پاسخ به وی گفت: ادامه جنگ یا صلح و سیاست خارجی از اختیارات امام است و مربوط به مجلس نیست. حرف امام برای ما بسیار مهم‌تر از این است و طرح، خلاف قانون اساسی بود.

* به نوشته رسالت، باهنر، نماینده تهران در مجلس رژیم، خمینی با اشاره به واگذاری تعیین سیاست بازسازی به شورایی از سران سه قوه گفت: «بعضی با تمسک به قانون اساسی اعلام می‌دارند که با تصویب این شورا حرمت مجلس و دولت کاسته می‌شود. اولاً همان‌طور که گفتیم، محل تعیین سیاست‌های کلی نظام در قانون اساسی صراحتاً مشخص نشده، طبیعی است که این مسأله در اختیار ولی فقیه است... حال که... تصمیم این موارد مستقیماً از طرف رهبر کبیر انقلاب به افراد مشخصی که در دلسوزی آنها به انقلاب و نظام هیچ گونه تردیدی وجود ندارد، واگذار شده، یک دفعه قانون اساسی و اختیارات مجلس و دولت مطرح می‌شود که در آن بوی قدرت طلبی و یک بام و دو هوا به مشام می‌رسد...».

۱۸ آبان (۹ نوامبر): روزنامه رسالت در سرمقاله خود نوشت: «قبل از هر کس اطرافیان مرکز قدرت و سوسه می‌شوند که از توان و امکانات قدرتمندار به نفع گرایشهای مادی خود بهره‌برداری کنند... این انقلاب هم همانند انقلابات دیگر است و طبیعی است که مرکز قدرت، یعنی رهبری، و وابستگان به او، یعنی اطرافیان و کارگزارانش، نیز از قانون یاد شده مستثنی نیستند».

۳۰ آبان (۲۱ نوامبر): به نوشته کیهان، منتخب نیا، عضو هیأت رئیسه مجلس خمینی، در میزگرد بررسی زمینه‌های عملی اجرای «منشور برادری» خمینی، با استناد به گزارشهای وزارت امور اقتصادی و دارایی گفت: «در تهران دو هزار نفر سالانه

بیش از صد میلیون تومان درآمد دارند و یا صد نفر وجود دارند که هر کدام بیش از پانصد میلیون تومان درآمد دارند. مالیات هم کمتر می‌دهند و وقتی می‌گویند چرا مالیات ندادی می‌گویند شما می‌خواهید با بازار مقابله کنید و افکار سوسیالیستی را رواج بدهید».

۷ آذر (۲۸ نوامبر): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، خمینی در پاسخ به نامه آن عده از نمایندگان مجلس که درباره ادامه کار شورای تشخیص مصلحت سؤال کرده بودند، نوشت: «مطالبی که نوشته‌اید کاملاً درست است. انشاءالله تصمیم دارم در تمام زمینه‌ها وضع به صورتی درآید که همه طبق قانون اساسی حرکت کنیم. آن چه در این سالها انجام گرفته است، در ارتباط با جنگ بوده است. مصلحت نظام و اسلام اقتضاء می‌کرد تا گره‌های کور قانونی سریعاً به نفع مردم و اسلام بازگردد».

* به گزارش خبرگزاری رژیم «دادگاه ویژه روحانیون» ۶ روحانی به نامهای فتح‌الله امید نجف آبادی، محمد حسن مشکور، حسین کاظم عرب، حسن رساد، سیدعلی نقی اشرفی (صاحب الزمانی) و علینقی لنگرودی را به همراه سه تن از آرامنه به نامهای روبرت رازحق، بهمن رحمانی و بهروز قهرمانیان، به اتهام «تشکیل دستجات فساد... اهانت به مقدسات اسلام و امت حزب الله و عمل بر خلاف حرمت روحانیت» به اعدام محکوم کرد. به گزارش یونایتدپرس این افراد بین ۱۵ آبان تا ۵ آذر اعدام شده‌اند.

۱۴ آذر (۵ دسامبر): به نوشته رسالت، به دنبال تأیید انتخابات میان دوره‌یی گرگان از طرف شورای نگهبان و راه یافتن حسن علوی به مجلس رژیم، طرفداران قندهاری به عنوان اعتراض به این تصمیم،

با آتش زدن لاستیک و قطع درختان جاده اصلی تهران - گرگان را مسدود کردند و شیشه‌های مقر هیأت نظارت شورای نگهبان را شکسته و میر کاظمی یکی از اعضای آن را نیز مورد ضرب و شتم قرار دادند.

۲۶ آذر (۱۷ دسامبر): روزنامه رسالت نوشت: «رسیدگی به دارایی مسئولین نباید موجب نگرانی و تشویش کسی را فراهم نماید. مسئولینی از وضع چنین قانونی نگرانی دارند که تحت پوشش بنیاد یا شرکت تعاونی، یاسوه استفاده از باند بازی و قدرت سیاسی و سوء استفاده به آلف والوفی رسیده‌اند و صاحب شرکتهای متعدد و... و حسابهای داخل و خارج شده‌اند».

روابط خارجی

۲ آبان (۲۴ اکتبر): به گزارش رویتر، دولت آمریکا از دادن ویزا به علی شمس اردکانی، که قرار بود برای شرکت در کنفرانسی به نیویورک برود، خودداری کرد و اعلام نمود که حضور وی تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا می‌باشد.

۹ آبان (۳۱ اکتبر): لاریجانی در مصاحبه‌یی با لوموند گفت که تماسهای متعددی میان واشنگتن و تهران، به وسیله سیاستمداران برقرار شده، سیاستمدارانی که روابطشان «همانقدر با ما خوب است که با آمریکا».

۱۰ آبان (۱ نوامبر): به گزارش رویتر، پینر بولی، وزیر مشاور ایالات متحده در امور آسیا، امروز گفت: ما از ایران انتظار داریم که با تغییر سیاست، یکبار و برای همیشه از حمایت تروریسم دست بردارد و از نفوذ خود استفاده کند تا تمام گروه‌های لبنان آزاد شوند «ما منتظر عکس‌العملی از جانب ایران می‌باشیم».

۲۵ آبان (۱۶ نوامبر): به گزارش رادیو رژیم، نخست وزیر خمینی در باره اعلام کشور مستقل فلسطین گفت: «فلسطین یک قلمرو اسلامی است و هیچ سازمان و دولتی نمی‌تواند به نیابت از سوی یک میلیارد مسلمان جهان یک وجب از خاک فلسطین را به اسرائیل غاصب ببخشد. علاج مشکل اسرائیل جراحی است، نه کنفرانسهای بین‌المللی. ما هم چنان موضع قوی و سازش ناپذیر خود را در حمایت از مقاومت اسلامی مردم مسلمان فلسطین حفظ خواهیم کرد».

صدور تروریسم

۴ آبان (۲۶ اکتبر): به گزارش خبرگزاریها، پلیس ترکیه چند تن از دیپلمات تروریستهای رژیم را که پس از ربودن یکی از هواداران سازمان مجاهدین قصد داشتند او را به ایران ببرند، دستگیر کرد. حادثه روز یکشنبه اول آبان در نزدیکی شهر ارزنجان ترکیه روی داد: اتومبیل سفارت رژیم که مهندس ابوالحسن مجتهدزاده با دست و پای بسته در صندوق عقب آن قرار داده شده بود، در نزدیکی شهر ارزنجان برای سوخت‌گیری وارد پمپ بنزین می‌شود. تکان خوردن شینی در صندوق عقب اتومبیل سوءظن کارگر پمپ بنزین را بر می‌انگیزد و وی، پس از حرکت اتومبیل، مأموران انتظامی ترکیه را در جریان می‌گذارد. پلیس ترکیه با توقف و بازرسی اتومبیل‌های شماره دیپلماتیک رژیم پرده از راز این آدم‌ربایی برمی‌دارد. در این ماجرا به گزارش خبرگزاری ترکیه «چهار دیپلمات که از مسئولان رده بالای سرویس مخفی خمینی (ساوا) می‌باشند و به تقلید از جاسوسان اسرائیلی عمل می‌کردند، به نامهای رسول باقر نژادشایان، حمیدرضا

مهران، بهیاری و رضانی به همراه سه محافظ خود دستگیر می‌شوند». این رسوایی انعکاس وسیعی در رسانه‌های خبری جهان یافت. به دنبال این حادثه دولت ترکیه طی یک «اعتراض شدیدالحن» به رژیم خمینی دیپلمات - تروریستها را «عناصر نامطلوب» خواند و دستور اخراج آنان از ترکیه را صادر کرد. به گزارش خبرگزاری آناتولی، ۲ تن از چهار تروریست، ترکیه را به مقصد تهران ترک کردند. در این رابطه دفاتر مطبوعاتی مجاهدین در کشورهای مختلف با برگزاری کنفرانسهای مطبوعاتی شبکه‌های تروریستی رژیم در ترکیه و لبنان را افشا کردند.

۶ آبان (۲۸ اکتبر): ۸۲ تن از نمایندگان پارلمان اروپا، در رابطه با ربوده شدن هواداران مقاومت به وسیله عوامل رژیم در ترکیه، طی تلگرافی به نخست وزیر آن کشور خواستار جلوگیری از فعالیت تروریستهای رژیم، حفظ جان پناهندگان ایرانی و محاکمه آدم‌ربایان دستگیر شده، شدند.

۱۴ آذر (۵ دسامبر): عاملان رژیم خمینی در کراچی تعدادی از ایرانیان را در مقابل دفتر کمیسیون پناهندگان سازمان ملل به رگبار گلوله بستند. به گزارش رویتر که این خبر را مخابره کرده است، در این تیراندازی یک ایرانی کشته و ۵ تن مجروح شدند.

خرید و قاچاق اسلحه

۹ آبان (۳۱ اکتبر): به گزارش رویتر، یک انگلیسی، به جرم اقدام برای ارسال غیر قانونی هلیکوپترهای ساخت آمریکا به ایران، در یک دادگاه آمریکا به هفت سال زندان محکوم شد. مقامات گمرک

آمریکا گفتند که سفیر رژیم در اسپانیا برای بردن سود به نفع خود، به انجام این معامله کمک می‌کرده است.

نقض حقوق بشر و موج جدید اعدامها

۱۱ مهر (۳ اکتبر): ۱۱ تن از سناتورهای آمریکا، طی نامه‌یی به دبیرکل ملل متحد، ضمن ابراز نگرانی از نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی، خواستار اقدامات ملل متحد جهت خاتمه دادن به آن گردیده‌اند.

۲۱ مهر (۱۳ اکتبر): پارلمان اروپا با تصویب قطعنامه‌یی در مورد نقض حقوق بشر در ایران، از رژیم خمینی خواست اجازه دهد هیأتی به منظور بررسی عازم ایران گردد.

۲ آبان (۲۴ اکتبر): سازمان عفو بین‌الملل در دو اطلاعیه برای «اقدام فوری» از ارگانهای تابع خود خواست تا در رابطه با حکم اعدام تعدادی از هواداران مقاومت به خامنه‌ای، موسوی اردبیلی و حبیبی، وزیر دادگستری رژیم، نامه بنویسند و خواستار پایان دادن به اعدامهای سیاسی شوند.

۳ آبان (۲۵ اکتبر): به گزارش رادیو آمریکا صدها ایرانی، قبل از آن که موفق شوند به دفتر سازمان ملل در ترکیه شکایت کنند توسط دولت ترکیه به ایران بازگردانده شده‌اند و حداقل از سال ۸۶ چهار پناهنده ایرانی که به رژیم تحویل داده شده‌اند، اعدام گردیده‌اند. سازمان عفو بین‌الملل از ترکیه خواسته است که از بازگرداندن پناهندگان سیاسی به ایران خودداری نماید.

۶ آذر (۲۷ نوامبر): روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «دکتر کاظم سامی به علت شدن جراحات وارده ساعت ۲۱ شب

شده‌اند. سه تن از آنان متقاضی پناهندگی در هلند بوده‌اند.

۱۵ آذر (۶ دسامبر): به گزارش رادیو رژیم خامنه‌ای در جلسه پرسش و پاسخ دانشگاه تهران در جواب به این سؤال که «علت بی‌توجهی کامل جمهوری اسلامی به مسائل حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل برای بررسی این مسأله چیست و علت اعدامهای مشکوک در ایران، آیا اعدامهای قبلی تاکنون توانسته دردی را دوا بکند»، گفت: «این سؤال لحن همین سوال رادیوهای بیگانه و بعضی از محافل بیگانه است. ما اجازه نمی‌دهیم که این نماینده حقوق بشر بیاید وانگهی اگر نسبت به مسائل حقوق بشر خیلی توجه دارند، علیه منافقین و گروهکهای ضدانقلاب که تا حالا سیاهترین فجایع را توی این مملکت راه انداختند چه می‌گویند؟ ... و اما اعدامها، اعدامهای دستجمعی در ایران، درست همان تأثیری را که رادیوهای بیگانه می‌گذارد، البته رادیو منافق هم همین را می‌گوید، ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم ... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند، به داخل مرزهای جمهوری اسلامی، آن فجایع که در اسلام‌آباد و در کرد به راه انداختند، ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ ... اینکه سؤال می‌کنند آیا اعدامهای قبلی واقعاً توانسته دردی را دوا بکند؟ اعدام برای اجرای حکم الهی است که احتمالاً دردی را هم ممکن است دوا بکند یا نکند».

۱۵ آذر (۱۱ دسامبر): به گزارش رادیو آمریکا، کمیته حقوق بشر سازمان ملل با ۵۵ رأی موافق قطعنامه‌یی را تصویب کرد که نقض حقوق بشر توسط رژیم خمینی را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد. گزارشگر ملل متحد می‌گوید رژیم خمینی در چند ماه گذشته و به دنبال برقراری آتش بس با عراق اعدام مخالفان را شدت بخشیده است. نماینده خمینی در ملل متحد گفت: «اگر این سازمان قطعنامه‌یی را با لحن ملایم‌تر تصویب کند تهران نیز به هیأتی از سازمان ملل اجازه خواهد داد برای تحقیق به ایران سفر کند».

۱۱ آذر (۲ دسامبر): به نوشته لیبراسیون، ۹ پناهنده سیاسی ایرانی در ترکیه که در روزهای ۲۵ نوامبر در آنکارا طبق روال هفتگی برای ثبت نام به کمیساریا رفته بودند، به مقامات رژیم تحویل داده

سوسیال دمکرات آمده است: «پارلمان آلمان تمامی اعدامهایی را که به دلایل سیاسی صورت گرفته، محکوم می‌کند و می‌خواهد به مجازاتهای اعدام و اعدامهای مبتنی بر دلایل سیاسی خاتمه داده شود. پارلمان آلمان از دولت فدرال می‌خواهد در سازمان ملل به قطعنامه [مربوط به] ایران رأی مثبت دهد». در قطعنامه حزب سبزها آمده است: «پارلمان آلمان اعدامها در ایران را، به عنوان نقض آشکار بیانیه جهانی حقوق بشر به شدت محکوم می‌کند... پارلمان آلمان از دولت می‌خواهد یک گزارشگر به طور دائم در سفارت آلمان در تهران بگمارد تا در مورد نقض حقوق بشر در ایران به دولت و پارلمان گزارش کند».

۲۲ آذر (۱۳ دسامبر): به گزارش سازمان مجاهدین خلق، رژیم خمینی اقدام به دستگیری بیش از ۱۷۰۰ افسر و افسر وظیفه طی دوماه گذشته نموده که تاکنون ۴۵ نفر از آنان که در میانشان افسران بلندپایه از جمله یک سرتیپ وجود داشته است، اعدام گردیده‌اند.

۲۴ آذر (۱۵ دسامبر): به نوشته روزنامه «اومانیت» رئیس فراکسیون حزب کمونیست در پارلمان فرانسه خطاب به دولت گفت: «موج بی‌سابقه اعدامهای زندانیان سیاسی [ایران] را فرا گرفته است. چندین نسل از مبارزان کمونیست، مترقی و دمکرات به دستور مسقیم خمینی، به چوبه‌های اعدام سپرده شده و یا در معرض دید عموم به دار آویخته شده‌اند. ما از شما انتظار داریم که این جنایتها را سریعاً و بدون هیچ ابهامی محکوم کنید... در صورتیکه تاثیری نداشت سفر وزیر امور خارجه به تهران را لغو کنید».

۲۸ آذر ۱۹ دسامبر: به گزارش خبرگزاری فرانسه، حزب سوسیالیست

فرانسه امروز علیه اسارت آنی حبیبی در ایران و «شکنجه‌هایی که وی قربانی آن شده است» اعتراض نمود. این حزب «باردیگر موج سرکوب در ایران» را محکوم و ابراز امیدواری کرد که اقدامات وزارت خارجه برای آزادی پرستار جوان «هرچه سریعتر» به نتیجه برسد.

جنگ

قطعنامه ۵۹۸ - پیامدها و واکنشها

۱۴ آبان (۵ نوامبر): به نوشته روزنامه رسالت، سلامتی نماینده تهران در مجلس رژیم گفت: «پذیرش قطعنامه ۵۹۸... متأسفانه اذهان مردم مستضعف جهان را متوجه این قضیه کرد که نکند انقلاب اسلامی مسیر انحرافی را طی کند. عرض کنم مسأله را آن قدر خوب جا انداختند که بعضی از عناصر داخل کشور فکر کردند گرایشهایی به طرف امریکا و به طرف استکبار هست و باید باشد... کودکانه است که حرکت‌های بعضی از مسئولین و مانورهای سیاسی بعضی از مسئولین را، که زیر نظر حضرت امام انجام می‌شود، اینها را به حساب انحراف از اصول گذاشت».

۲۰ آبان (۱۱ نوامبر): به گزارش خبرگزاری فرانسه، نماینده مخصوص دبیرکل ملل متحد، جان الیاسون، پس از آخرین ملاقات با وزیران خارجه ایران و عراق گفت که «هیچ گشایش و یا پیشرفت قابل توجهی راجع به مسائل اساسی محقق نشد».

۲۹ آبان (۲۰ نوامبر): به نوشته

قطعنامه شده است، گفت: «یکی از دلایل عبارت بود از برخی کمبودهای ما. ما امیدمان به این که بزودی بتوانیم به مقاصدی که خودمان اعلام کرده بودیم در جنگ برسانیم، تا حدود زیادی ضعیف شد...».

۲۱ آذر (۱۲ دسامبر): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، رفسنجانی در سمینار ارتقای فرهنگی و بازسازی گفت: «... در طول جنگ به خاطر شرایط موجود انتظارات از دولت و نظام محدود بود... پس از جنگ قانع کردن مردم نیاز به استدلال و منطق دارد. با تبلیغات تخدیر کننده توقعات مردم در همین چند ماه به نحوی بالا رفته است و از جمله در همین دانشگاه دانشجویان غذای بهتر، امکانات بیشتر را طلب می‌کنند. آن چه باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از پذیرش قطعنامه، هیچ گشایشی در وضع مالی دولت به وجود نیامده است... ما هنوز در شرایط جنگ و نه صلح قرار داریم و تنها گلوله شلیک نمی‌شود و بقیه مخارج و هزینه‌ها بر سر جای خود باقی است».

۲۲ آذر (۱۳ دسامبر): به گزارش رویتر: ایران روز سه شنبه عراق را متهم به شکستن آتش بس در جنگ خلیج کرد و گفت دو نگهبان مرزی در ناحیه کوشک کشته و ۴ تن مجروح گردیده‌اند.

اخبار مقاومت

۷ آبان (۲۹ اکتبر): به مناسبت میلاد حضرت محمد، فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران، آقای مسعود رجوی، فرمان آزادی

اطلاعات، رفسنجانی در مصاحبه‌یی با خبرگزاری رژیم گفت: «نه تنها بودجه جنگ کسر نشده بلکه اضافه‌تر هم شده است، زیرا اگر از نظر بنیه دفاعی قوی باشیم می‌توانیم حق خودمان را از دنیا بگیریم».

۳ آذر (۲۴ نوامبر): به گزارش رادیو رژیم، خمینی امروز طی حکمی موسوی نخست‌وزیر را به سمت مسئول ایجاد تشکیلات و «رسیدگی به امور جانبازان» منصوب کرد. خمینی در حکم خود خطاب به موسوی نوشت: «... از آنجا که سران کشور در چند روز آینده اصول و سیاست بازسازی را به دولت ابلاغ می‌نمایند با قدرت و قاطعیت و با استقلال کامل به امر بازسازی کشور پرداخته و رسیدگی به مجروحین را در صدر برنامه‌های خود قرار دهید و مردم عزیز... توجه دارند که تا رسیدن به استقلال واقعی راه طولانی پیش رو دارند... چه بسا افراد مغرض، با انگشت نهادن روی مشکلات، مردم را نسبت به مسئولین بدبین کنند که بعد از قبول قطعنامه و نبودن جنگ چرا مشکلات حل نمی‌شود؟ باید به این افراد گفت مگر این کار به سادگی امکان پذیر است؟ مگر همه مراکز آسیب دیده برق و سوخت و کارخانجات را یک روزه می‌توان راه اندازی نمود».

۱۰ آذر (۱ دسامبر): به نوشته رسالت، خامنه‌ای گفت: «اگر از ما سؤال کنند که چرا جنگ کرده‌اید و یا دستاورد آن چیست؟ می‌گوییم دستاورد مهم ما در طول ۸ سال جنگ حفظ حاکمیت اسلام و دفاع از نوامیس و آبروی مردم و حفاظت از نظام جمهوری اسلامی بوده است».

۱۵ آذر (۶ دسامبر): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در جلسه پرسش و پاسخ در دانشگاه تهران در جواب به این سؤال که چه دلایلی منجر به پذیرش

ضمیمه ۱

واکنشهای رژیم در برابر

«فروغ جاویدان»

گاهشمار مهر تا آذر ۱۳۶۷

خواهد زد. در این اعتصاب که از روز هشتم آذرماه در کشورهای امریکا، فرانسه، انگلستان، اسپانیا، هلند، بلژیک، کانادا، سوئد، نروژ، آلمان، هند، اتریش، سوئیس، استرالیا، ایتالیا، دانمارک و یونان برگزار گردید، صدها تن از هواداران جنبش مقاومت ایران شرکت داشتند. اعتصاب کنندگان از کلیه احزاب، سازمانها و شخصیتهای مدافع حقوق بشر خواستند تا با اتخاذ یک سیاست موثر و عملی برای نجات جان ۱۴۰۰۰۰ زندانی سیاسی در ایران اقدام کنند و نیز از کشورها بخواهند که رژیم خمینی را به دلیل نقض مکرر حقوق بشر از سازمان ملل اخراج و کرسی ایران را به نماینده مقاومت ایران، یعنی شورای ملی مقاومت، واگذار نمایند. این اعتصاب غذا با حمایت گسترده هموطنان و شهروندان کشورهای مختلف مواجه گردید. خانم مریم رجوی در پیامی که پس از محکومیت رژیم در کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد، برای اعتصاب کنندگان فرستاد گفت: «مقاومت ایران در یک صفآرایی فشرده با رژیم خونآشام خمینی در صحنه بینالمللی و در خاتمه یک جنگ پریپیچ و تاب سیاسی بار دیگر بر رژیم قرون وسطایی خمینی پیروز گردید». اعتصاب پس از ۱۱ روز در روز نوزدهم آذرماه، پس از محکومیت رژیم به مناسبت نقض حقوق بشر در مجمع عمومی ملل متحد برای چهارمین سال متوالی، با پیام تشکر آقای مسعود رجوی از اعتصاب کنندگان و پشتیبانان مقاومت ایران پایان یافت.

۲۵۰ تن از اسیران ارتش آزادیبخش را صادر نمود. در یکسال گذشته ۲۰۰۲ تن از اسیران جنگی ارتش آزادیبخش آزاد شده‌اند.

۱۸ آبان (۹ نوامبر): طه محی‌الدین معروف، معاون ریاست جمهوری عراق، در یک مصاحبه در پاریس، در جواب این سوال که: «در صورت امضای یک موافقتنامه صلح با ایران، آینده احتمالی مجاهدین خلق و پایگاههای نظامیشان در عراق چه خواهد بود؟» گفت: «مجاهدین خلق وقتی به عراق آمدند، مقدمشان را به عنوان میهمانان عزیز و مبارزان راه صلح گرامی داشتیم و توافق با آنها بر اساس آینده روابط بین ایران و عراق و بر پایه حسن همجواری و صلح بین دو کشور و عدم دخالت در امور داخلی بود. ما با مجاهدین خلق در مورد هیچ چیز دیگری به ویژه در مورد آینده رژیم یا چیز دیگری غیر از این موافقتنامه‌یی نداریم. از این رو ما آنها را بعنوان مبارزان می‌شناسیم و در آموزشان دخالت نمی‌کنیم و آنها در عراق باقی هستند و تا هرزمان که بخواهند باقی خواهند ماند».

۸ آذر (۲۹ نوامبر): به نوشته روزنامه القبس، به دنبال اعتراض رژیم خمینی به دبیر کل ملل متحد در مورد حملات ارتش آزادیبخش ملی، دولت عراق به اطلاع سازمان ملل رساند که آن دولت به هیچوجه مسئول کارهای سازمان مجاهدین خلق علیه رژیم خمینی نیست.

اعتصاب غذا

اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان طی اطلاعیه‌بی اعلام کرد که برای اعتراض به موج گسترده اعدامهای سیاسی توسط رژیم خمینی دست به اعتصاب غذا

واکنشهای رژیم در برابر

«فروغ جاویدان»

نشریه «صف»، ماهنامه ارتش رژیم، در شماره مهرماه خود مصاحبه‌ی دارد با شماری از فرماندهان نیروی زمینی که در «عملیات مرصاد» شرکت داشتند. در زیر قسمتهایی از آن مصاحبه نقل می‌شود:

فرمانده گروه ۳۳ توپخانه: «... بخصوص در پشتیبانی عملیات مرصاد در اسلام آباد و کرند و کل داود گروه ۳۳ نقش بسیار مؤثری داشت که در روز ۶۷/۵/۴ بود که صبحش ما در محور سوار مشغول تعقیب دشمن از تنگه شیطان بودیم و دشمن در حال هزیمت بود بما خبر رسید که منافقین کوردل این خود فروختگان و این مزدوران صدام که خود او نیز مزدور است به شهر مقدس اسلام آباد تجاوز کرده‌اند، بلادرنگ تصمیم گرفتیم که حرکت کنیم و خود را به اسلام‌آباد برسانیم حقیقتاً اینجا یکی از معجزه‌های الهی بود که دست خدا بود که ما را به انتقام خون مظلومانی چون شهید مظلوم بهشتی، شهید مدنی، شهید دستغیب، شهیدان بزرگوار رجائی و باهنر و دیگر شهیدان گمنامی که در محل کسبشان بجرم اینکه طرفدار انقلاب و اسلام بودند شهید شدند و آنها از خشم امت حزب‌الله بخارج از میهن اسلامی فرار کرده بودند. این خونها اثر خود را بخشید که آنها در این قتلگاه جمع شوند و ما ضربات مهلکی به پیکر پوسیده آنان وارد آوریم. بلافاصله با امکانات قابل توجهی بطرف اسلام‌آباد حرکت کردیم. فرماندهان قرارگاه عملیات ارتش و سپاه خود در دیدگاه شاهد بودند که توپخانه ارتش جمهوری اسلامی چه حجم آتشی در محور اسلام‌آباد و کرند بر سر این مزدوران ریخت و با تطبیق آتشی که در آنجا برقرار کردیم با تیمسار علیاری و برادر حمیدینا مسئول سپاه پاسداران غرب هم‌آهنگی کردیم و از یگانهای عمل کننده ارتش و سپاه تیپ ۳۵ تکاور بفرماندهی سرهنگ دوم

با سرباز وظیفه حسین گل محمدی صحبت کنید که عمل قهرمانانه خود را یعنی زدن یک توپ دولول دشمن را که سد راه پیشروی مابود برایتان با زبان خودش تعریف کند همچنین بهلاکت رساندن بیش از ۸۱ نفر از منافقین دختر و پسر که در هم میلولیدند.

سرباز وظیفه حسین گل محمدی گفت: «وقتی که ما وارد عمل شدیم خیلی بدشمن نزدیک شده بودیم ساعت ۸/۵ شب بود که حدوداً از ده متری من یک دختری گفت اسلحه را بگذار زمین، دور شما محاصره شده من نگاه به این طرف و آن طرف کردم و میدانستم که نیروهای ما پخش شده‌اند متوجه شدم که این دختر دروغ می‌گوید و توی دلم بحرف او خندیدم و از اینکه یک دختر بعنوان رزمنده جلوی من ظاهر شده برای چند لحظه احساس کردم که تحقیر شدم و از طرفی گفتم اگر اینها مرد بودند دخترها را بمیدان نمی‌آوردند و متوجه شدم که تعداد آنها زیاد است در یک لحظه آربی‌جی را به طرف آنها شلیک کردم که همه آنها که بیش از ۱۸ نفر بودند به جهنم رفتند و دو نفر نزدیک آنها که از عقب قصد فرار داشتند دستگیر کردم و آنها در نهایت مذلت و زبونی می‌گفتند هر چه بخواهی بشما می‌گوئیم و من گفتم من احتیاجی ندارم که چیزی بمن بگوئید و من وقت ندارم و آنها را توسط هم‌زمان بعقب تخلیه کردیم. و اما کار کوچک دیگری که من انجام دادم، یک دولول بود که از یکی از تپه‌ها نیروهای ما را زیر آتش گرفته بود و مانع پیشروی ما شده بود. فرمانده جناب سرهنگ جهان‌وش گفت گل محمدی میتوانی از داخل شیارها خودت را زیر این دولول برسانی و آن را با آربی‌جی بزنی گفتم بله و سه تا شیار بود که من باید از آنها می‌گذشتم تا خودم را زیر ضدهوائی دولول برسانم من زیر دید مستقیم دشمن بودم بیاری خداوند از شیارها گذشتم و تقریباً خودم را به ۲۰ متری دولول رساندم زیر تپه بودم و هرکار میکرد نمیتوانست من را بزند چون لوله آن پائین نمی‌آمد و من در اولین فرصت که دایره ضدهوائی را دیدم موشک آربی‌جی را روی آن شلیک کردم که با خدمه‌اش بهوا رفت و منهدم شد و بچه‌ها خیلی خوشحال شدند ... این منافقین ایرانی هستند اینها باید از ما پشتیبانی میکردند رفتند جاسوسی عراق را کردند ما هم باید آنها را از بین ببریم».

فرمانده یکی از گروهانهای تیپ ۳۵ گفت: «ما در حالیکه در محور سرپل ذهاب با ارتش صهیونیستی عراق درگیر بودیم بما خبر دادند که منافقین از شهر کردند گذشته و قصد تصرف اسلام‌آباد را دارند و ما پس از تثبیت حفظ [؟] پدافندی خود در مقابل نیروهای عراق با یکی از واحدهایمان به طرف اسلام‌آباد حرکت کردیم و خیلی سریع نیروهای خود را به تپه‌های مشرف به اسلام‌آباد مستقر کردیم آنهم با روحیه‌ای که قابل توصیف نیست. همزمان یکی از گروهانهایمان را برای محاصره و

جهان‌وش و تیپ ۵۵ ول ۸۱ ول ۵۸ و نیروهای سپاه و بسیج پشتیبانی آتش بسیار مؤثری بعمل آوردیم. در ادامه عملیات ما سازمانمان را منسجم و ایزارمان را آماده نگهداشتیم و دشمن را همان شب تا کردند و فردای آن روز تا پاتاق توسط آتشبارهای کاتیوشا زیر آتش گرفتیم و تا تصرف کل داود و قصر شیرین و سرپل ذهاب پشتیبانی آتش ما از رزمندگان اسلام ادامه داشت و همچنین آتشبارهای ما در محورهای گیلان غرب و سرپل ذهاب و پادگان ابودر فعال بودند و سرکار سرهنگ ایوبی اظهار میداشتند که در تمامی مراحل یگانهای شما همسان با یگانهای پیاده عمل کردند و یگانهای توپخانه حتی با تیر مستقیم جلو پیشروی دشمن را گرفته بودند».

فرمانده گروه ۴۴ توپخانه در همین مصاحبه گفت: «شب ساعت حدود ۱۱ خبری بمن رسید که در عملیات (مرصاد) اسلام‌آباد تقاضای توپخانه کرده‌اند با توجه به اینکه منطقه ما تا آنجا فاصله زیادی بود و ما مصونیتی از نظر تاکتیکی در آن منطقه نداشتیم ولی بلافاصله ظرف کمتر از یک ساعت توپخانه‌ها آماده شدند و به منطقه عزیمت کردند و بقدری سریع عمل کرده بودند که فرمانده محترم نیروی زمینی و دیگر مسئولین که در آنجا بودند تعجب کردند و با اجرای آتش بی‌امان بر روی این مزدوران وابسته سازمان آنها را منهدم و آنها را بدرک واصل کردند و صبح هلی‌کوپترها بکمک ما آمدند و اینها عقب‌زده شدند. و باز که مجدداً برگشتند با آتش توپخانه بود که اینها قلع و قمع شدند».

فرمانده تیپ تکاور گفت: «... بما اطلاع دادند که منافقین کوردل شهر اسلام‌آباد را تصرف کردند و یگان شما باید در آنجا وارد عمل بشود من نیروهائی در اختیار داشتم که بصورت منظم و هم بصورت نامنظم وارد عمل شدم دستور دادم دو طرف جاده را بستند و تانکهای دشمن را با آربی‌جی زدند. در جاده کردند - اسلام‌آباد منافقین پادگان الله اکبر را مقر خودشان قرار داده بودند که به یکی از گروهانها مأموریت داده شد که بصورت رزم نامنظم پادگان را محاصره کند که در عملیات تسخیر پادگان این گروهان و فرمانده با شجاعت سرکار ستوان مهدی‌زاده توانستند ۸۰ نفر از منافقین را اسیر بگیرند دشمن از خدا بیخبر از شهر اسلام‌آباد بطرف باختران نفوذ کرد و در گردنه حسن‌آباد جلوی آنها سد شد. توسط دیگر نیروها و برادران سپاه. در اینجا مجبور شدند بطرف اسلام‌آباد بیایند و ما با وارد کردن یک گردان دیگر در شرق اسلام‌آباد که در جاده اسلام‌آباد - باختران وارد عمل شدند منافقین بمحاصره کامل در آمدند. عده‌ای بطرف کوهها سرازیر شدند و شکست جبران‌ناپذیری را تحمل کردند. در این عملیات رزمندگان سلحشور تیپ ۳۵ تکاور حماسه‌آفرینی‌های وصف‌ناپذیری کردند که اگر با فرماندهان و پرسنل صحبت کنید شما را در جریان جزئیات این ایثارگری قرار خواهند داد و من توصیه میکنم که حتماً

پاک سازی پادگان ابوذر فرستادم که خیلی سریع مقاومت آنها در پادگان ابوذر شکست. وقتی فکرش را میکنم که اینها با چه جرأتی بجنگ ما آمدند از نظر من جز حماقت و خودفریبی چیز دیگری نبود و ما خیلی راحت آنها را تارو مار کردیم. ستوان یکم محمد مهدی زاده، یکی از فرماندهان تیپ ۳۵ تکاور، در این مصاحبه گفت: «ما در محور گیلان غرب درگیر نیروهای بعثی بودیم که خبر دادند منافقین کوردل به شهر اسلام آباد حمله کردند ما مواضع خود را در محور گیلان غرب تثبیت کردیم و قسمتی از نیروهایمان رها شده به طرف اسلام آباد حرکت کردیم نزدیک اسلام آباد که رسیدیم من با سربازان تحت امرم یک صحبت مختصر کردم که امروز جنگ ما جنگی است علیه کفر، علیه نفاق و بیاری خداوند طوری صحبت شد که همه داوطلبانه خود را آماده انجام هر گونه عملیاتی اعلام کردند با وصف اینکه بچه ها خسته از درگیری قصر شیرین و گیلان غرب بودند اما همینکه منافقین وارد اسلام آباد شده و حتی زنان و کودکان و مجروحان بیمارستان را هم بقتل رسانده اند عاشقانه وارد عملیات سرکوب منافقین شدند و یگان ما اولین واحد عمل کننده در عملیات مرصاد بود و مأموریت من این بود پادگان الله اکبر را که مقر منافقین شده بود از لوث وجود این مزدوران پاک کنم تا اینکه نیروهای آنها در داخل شهر کلاً محاصره شده و دیگر تدارک نشوند با سازماندهی وارد پادگان شدیم و با یک عملیات حساب شده بیاری خداوند آنها را سرکوب کردیم و پادگان را در اختیار گرفتیم بعد متوجه شدیم که نیروهای منافق روی یک تپه ای مشرف بر پادگان که پدافند پادگان در آنجا مستقر بود مستقر شدند.

من نیروهایم را بدو قسمت تقسیم کردم یک قسمت را فرستادم که جاده اصلی پادگان را بگیرد که دیگر این نیروهای بالای تپه تغذیه نشوند خودم با تعدادی نیرو از طرف جلو تپه وارد شدم و بعد به معاونم که یک قسمت نیرو در اختیارش بودم علامت دادم که در کجا به سراغ منافقین برود که از دو طرف آنها را محاصره کردیم و خوشبختانه با یک درگیری تعداد ۸۰ نفر از منافقین کوردل را توانستیم اسیر بگیریم و در اینجا خاطره جالبی برایتان تعریف میکنم. در لحظاتی که منافقین در محاصره ما بودند مهمات ما تمام شد و گویا آنها هم مهماتشان تمام شده بود یا اینکه از ترس و دلهره کاری از آنها بر نمی آید این امر باعث شد که تعدادی از آنها فرار کنند و داخل لوله های بزرگی که آنجا بود رفتند با یک تعداد از سربازان رفتیم جلو لوله ها یکی از فرماندهان رده بالای منافقین که بعداً متوجه شدیم و اسمش هم سیاوش نوشته شده بود بچه ها او را از داخل لوله بیرون آوردند یک رگبار گرفت طرف بچه ها که من میدانستم هیچکدام از بچه ها مهمات ندارند و چند نفر از بچه ها مجروح شدند و بعد یک نارنجک را کشید که بطرف ما بیندازد که در دستش منفجر

شد و بدرک واصل شد و از این منافق که از رده های بالای فرماندهی آنها بود ما یک بیسیم و یک دفتر بدست آوردیم که در این دفتر اطلاعات بسیار مفیدی از کسانی که باید در شهرها با آنها همکاری کنند، از طرح حمله از محورهای دیگر - از نقشه شهرهایی که باید از آنها عبور کنند و ساعات عبور و کد و رمز شبکه سازمانی و شاخه های آن [نوشته شده بود] که (با) این دفتر (را) بوسیله فرمانده خود سرکار سرهنگ جهانوش به فرماندهی محترم نیروی زمینی و به مسئولین بالای تصمیم گیری فرماندهی کل قوا تحویل شد و من فکر می کنم دستیابی به این دفتر ضربه بسیار مهلک تری بود تا اینکه یک عملیات بزرگ علیه آنها انجام شود و بچه ها واقعا رشادت نشان دادند و این شهر را از لوث وجود منافقین پاک نمودند من تا بحال ندیده بودم که سرباز دنبال دشمن بدود و بخواهد او را بگیرد بچه ها حتی دنبال نفربرهای آنها میدویدند و ما بسیار خوشحالیم که توانستیم در عملیات مرصاد نقش موثری داشته باشیم...».

فرمانده اطلاعات و عملیات نیروی زمینی گفت: «همانطوریکه اطلاع دارید مسئولیت من در رده بالای نیروی زمینی است و طبیعی است که از کار یک گروهان در سطح نیرو اطلاع نداشته باشم ولی این شخص بخصوص را به این خاطر و به این دلیل می شناسم زیرا در زمانیکه ما برای اسلام آباد نیرو میخواستیم و همه نیروها خسته و از درگیری و مصاف نابرابر با ارتش صهیونیستی عراق رها شده بودند. یک گردان از تیپ ۵۵ که به تیپ ۳۵ تکاور مأمور و تحت امر آن عمل می کند اظهار آمادگی برای شرکت در سرکوب منافقین و عملیات مرصاد را نمود و این افسر هم یکی از فرماندهان گروهانهای این گردان بود که حدوداً نیروهای مردمی ساعت ۹ یا ۱۰ آمدند در حالی که اینها قبل از آمدن نیروهای مردمی سه ساعت در یک رزم تن به تن با منافقین درگیر بودند و وقتی هم که مردم به آنها ملحق شدند اینها در جلوی آنها به اسلام آباد هجوم بردند و همین فرمانده گروهان بود که توانست با افرادش ۱۰۰ نفر از منافقین اسیر بگیرد که ۲۰ نفر آنها سیانور خوردند و ۸۰ نفر آنها را تحویل دادند و دفتری را هم که فرمودید صحت دارد و همین دفتر بود که بعرض مقامات بالاتر هم رسید و در شناسائی شاخه های فرعی و همکاران آنها در داخل شهرها نقش موثری داشت و من باید توجه امت حزب الله را به این نکته جلب کنم که ما باید قدر این رزمندگان را بدانیم و نمونه این افسر کم نیستند.»

۲ مهر (۲۴ سپتامبر)

رادیو رژیم مرکز ایلام: «همزمان با تجاوز دشمن گروهک ضدخلقی منافقین، غافل از ایمان و اراده مصمم ملت و رزمندگان اسلام به خیال خام خود که فرصتی

جهت اجرای نیات پلیدشان به دست آمده است، بدو می‌خواستند به وسیله ایادی خودفروخته جو شهر و روستاهای موجود در منطقه را بر علیه نیروهای ارتش اسلام بر هم زده و ارتش و مردم را رو در روی هم قرار دهند لذا نیروهای خودی در غرب کشور در نبردی نابرابر بانیروهای دشمن درگیر شدند و با پایمردی و شجاعت در مقابل یورش ناجوانمردانه دشمن با مقاومتی بیسابقه صحنه‌هایی از ایثار و از خود گذشتگی را به وجود آوردند. تلاش ایثارگران نیروی هوایی و هوانیروز در پشتیبانی از نیروها در تمام محورها واقعاً چشمگیر بوده و ضربات وارده بر پیکر ارتش مزدور صدامی به خصوص منافقین کوردل توسط این عقابان تیز پرواز هر کدام به نوبه خود تحسین برانگیز و غرور آفرین است و در این راه پرسنل گروه ۴۰۴ مخابرات که در برقراری ارتباط و عزیزان ۴۱۱ مهندسی نیز نقش مهمی ایفا کرده و به همراه دیگر رزمندگان ارتش توحید بودند، با تلاش مستمر و پیگیر همه نیروهای جان برکف، ارتش بعث دچار ضایعه سنگینی گردید و در دستیابی به اهداف شومش ناموفق بود و با تصور باطل نیروهای منافق را جهت وارد نمودن ضربات از راه کردند و اسلام‌آباد غرب، اما به خواست خدا و با توجه به نداشتن پایگاه مردمی و در رزم با دلیر مردان ارتش تار و پود آنها را در هم پیچید.

۳ مهر (۲۵ سپتامبر)

روزنامه جمهوری اسلامی در مطلبی با عنوان «آتش نفاق» نوشت: «عملیات پیروزمند مرصاد نشاندهنده خیلی از مسائل بود، از جمله جنایات بیشمار که منافقین در باره مردم ما انجام میدهند، آنها یکبار دیگر ددمنشی خود را به نهایت آخر رساندند، برادر عابد یکی از رزمندگان سلحشور این کشور که طی ۸ سال دفاع مقدس همواره در جبهه حضوری فعال داشته است به یک نمونه از این جنایات فجیع اشاره کرده است: در عملیات مرصاد بود که جهت پاکسازی وارد شهر اسلام آباد شدیم. گردان ما اولین گردانی بود که وارد شهر شد بچه‌ها مشغول پاکسازی شدند و فقط یک درگیری کوچکی با منافقین پیدا کرده و بقیه را اسیر گرفته و به عقب آوردند. هنگامی که وارد شهر اسلام‌آباد شدیم در یک لحظه متوجه شدیم خانه‌ای آتش گرفته و تمامی وسایل و اثاث خانه میسوزد. نمیدانم هنگام ترک شهر توسط منافقین آتش گرفته بود و یا ... بهر حال این خانه در حال سوختن بود. بچه‌ها نزدیک منزل شدند. شعله‌های آتش طوری زبانه می‌کشید که از فاصله ۵ الی ۶ متری نمیشد به آن نزدیک شد از درون خانه صدای ناله بیرون می‌آمد و همین امر بچه‌ها را کنجکاو این مطلب کرد که ممکن است موجود زنده‌ای در این خانه باشد بچه‌ها هجوم آوردند و دیدند وسط خانه حدود ۲۰ نفر از اهالی شهر و رزمندگان مجروح

هستند که به همراه آنان تعدادی از شهدایمان در وسط این منزل بودند و اگر لحظاتی رزمندگان اسلام دیر میرسیدند تمام آنها در آتش میسوختند. مجروحان و شهدا را به عقب و بیمارستان منتقل کردیم، هنگامیکه از مجروحین در مورد این واقعه پرسیدیم اظهار داشتند: منافقین بهنگام ترک شهر ما را در اینجا انداخته و خانه را به آتش کشیدند.

۶ مهر (۲۸ سپتامبر)

روزنامه اطلاعات مقاله مفصلی دارد با عنوان «مأموریت ناکام پیشمرگان صدام» که از سه شماره از نشریه داخلی سپاه پاسداران، به نام «رویدادها و تحلیل» نقل شده است. در زیر قسمتهایی از آن مقاله رami خوانید:

«شب قبل از عملیات منافقین، مسعود رجوی در جلسه‌ای که بمنظور توجیه نیروها در «مقر اشرف» برپا گردیده بود، در پاسخ به فرمانده یکی از تیپ‌ها که از وی در باره کالک عملیاتی سوال میکرد به نقشه بزرگ ایران که بر روی دیوار پشت سر او نصب شده بود اشاره کرده و گفت: «این کالک عملیاتی است. شما به آسانی و طبق جدول زمانبندی شده‌ای که در دست دارید به تهران خواهید رسید و با سرنگونی رژیم همه ایران در اختیار شما خواهد بود!! ... و منافقین حاضر در جلسه با کف زدنهای پی در پی و سوت کشیدنهای ممتد سخنان سرکرده خود را تایید کرده بودند. چند هفته قبل یعنی روز دوشنبه ششم تیرماه «دایملی» نماینده کنگره آمریکا و «لوکنز» طی سخنانی با اطمینان گفته بودند: «نباید دست از تلاش کشید، مطمئن باشید که با کمی صبر و تلاش بیشتر، بزودی از مهران به تهران رژه خواهید رفت...» اظهارات دایملی که بصورت نوار ویدئو برای کلیه اعضا و هواداران سازمان پخش شده بود در حالی ایراد میگردید که چند روز قبل از آن یعنی در تاریخ ۳۰ خرداد ۶۷، ۱۳۸ نماینده کنگره و ۱۴ سناتور آمریکائی طی نامه‌ای خطاب به «شولتز» وزیر خارجه این کشور از وی خواسته بودند «به رشد جنبش‌های مقاومت داخلی در ایران توجه کند» و در این راستا اعلام کرده بودند «استفاده از سازمان مجاهدین خلق ایران که مقر آن در عراق است اکیداً توصیه می‌شود...» در همین ایام صدام حسین در مراسم تشویق خلبانان عراقی گفته بود: «اگر ایرانیها به شرارت ادامه دهند هیچکس را در کنار خود نخواهند دید و مدتی دیگر می‌بینند که مجاهدین خلق به عمق بیشتری در داخل ایران نفوذ میکنند و در تهران طاغوتهای جنگافروز ایران را سرنگون خواهند کرد!!... بنا به اعتراف یکی از اعضا رده بالای منافقین که در عملیات مرصاد دستگیر شده، چند روز قبل از تهاجم منافقین به کرد و اسلام‌آباد، محسن رضایی عضو مرکزیت سازمان پس از نشستی با حضور مسعود

بدون شنی بوده و تنها برای حرکت در جاده مناسب بود. بسادگی قابل درک است که حرکت یک ستون نظامی از جاده اصلی در داخل خاک کشور دشمن آنهم در مسیری به طول صدها کیلومتر نمیتواند مفهوم و معنایی جز "خودکشی" و نتیجه‌ای جز "قتل عام شدن" نیروها داشته باشد و اما نمیتوان پذیرفت که طراحان این حرکت از نظر اطلاعات نظامی تا این اندازه مبتدی و ناآگاه بوده‌اند، زیرا اولاً این نکته از ابتدائی‌ترین مسائل نظامی است و درک آن نیاز به دانش و آگاهی نظامی سطح بالائی نداشته و برای یک سرباز معمولی با آموزش نظامی چند ماهه نیز قابل فهم است و ثانیاً بسیاری از افراد سازمان در پادگانهای ارتش عراق زیر نظر افسران بعثی و نظامیان مصری آموزش دیده‌اند و ثالثاً این حرکت توسط ارتش بعث طراحی شده و با پوشش هوایی، لجستیکی، آتش توپخانه و عملیات جانبی عراق و ... (که به آن خواهیم پرداخت) حمایت می‌شده است...

ج - تعداد نسبتاً قابل توجهی از افراد شرکت کننده در این عملیات را دانشجویان و هواداران دیگر منافقین که در کشورهای اروپایی و آمریکا مشغول تحصیل و یا زندگی عادی بودند تشکیل میداده‌اند. این افراد کمترین فرصتی برای آموزش نظامی نداشته‌اند بدیهی است که نیروهائی با این کیفیت که تعداد آنها در میان افراد شرکت کننده در این حرکت کم نبوده است، بلحاظ نظامی فاقد ارزش بوده و در صورت بروز درگیری، نه تنها کاری از پیش نمی‌برده‌اند، بلکه دست و پا گیر نیز می‌بوده‌اند مگر اینکه بپذیریم سازمان قصد از بین بردن آنها را داشته است که این تصور اگر چه با سابقه منافقین و عملکرد چند ساله اخیر آنان انطباقی دارد، ولی در این مورد دلیل قابل قبولی برای پذیرش این نظریه وجود ندارد. چرا که اولاً منافقین به این نیروها نیاز داشته‌اند و ثانیاً از کشته شدن آنان چیزی عاید سازمان نمی‌شده است. و ثالثاً عناصر رده بالا و اعضای مرکزیت منافقین نیز در این عملیات همراه آنان بوده‌اند و طبعاً سازمان بایستی میدانست که همه آنها از این لحاظ سرنوشتی مشترک و غیر قابل تفکیک خواهند داشت. تصور این که رهبری سازمان قصد داشته است از این نیروها بعنوان "سیاهی لشکر" استفاده کند نیز در یک حالت، قابل پذیرش است و آن اینکه منافقین مطمئن بوده‌اند که درگیری نظامی جدی و شایان توجهی پیش نخواهد آمد، زیرا "سیاهی لشکر" فقط در مواردی مفید است که تنها چهره و سیمای ظاهری لشکر مورد نظر باشد و در صورتیکه از لشکر انتظار عملیات نظامی داشته باشند، دیگر "سیاهی لشکر" نه تنها سودمند نیست بلکه دست و پاگیر و مضر نیز خواهد بود. ممکن است گفته شود که از این افراد بعنوان خدمه عادی استفاده می‌شده است که این نیز اولاً با واقعیت منطبق نیست زیرا به بسیاری از آنان مسئولیت باصطلاح نظامی واگذار شده بود و ثانیاً نیاز سازمان به آنان بیشتر از

رجوی و دو تن از افسران ارشد دائره استخبارات (امنیت) ارتش عراق از بغداد به واشنگتن رفت و بعد از شرکت در جلسه خصوصی یکی از کمیسیونهای کنگره آمریکا به عراق بازگشت و سه روز بعد عملیات منافقین آغاز شد... تمامی شواهد و قرائن، اسناد و مدارک بدست آمده و نیز اعترافات افراد دستگیر شده در جریان عملیات مرصاد حکایت از آن دارند که منافقین نسبت به پیروزی خود در حرکتی که آغاز کرده بودند، اطمینان بالائی داشته‌اند. در این حمله تقریباً همه افراد رده بالای سازمان نظیر مهدی ابریشمچی، محمود عطائی، محمد حیاتی، ابراهیم ذاکری، مهدی افتخاری و ... شرکت نموده بودند، و طبیعی است که اعزام عناصری نظیر آنها نشانه‌دهنده میزان امیدواری منافقین به موفقیت طرح بوده است. منافقین شرکت کننده در این عملیات بسیاری از اشیاء شخصی و لوازمی را با خود آورده بودند و دستگیر شدگان اظهار میدارند که «قرار بود بقیه وسائل و لوازم شخصی را بعداً برایمان بفرستند»!! تمامی منافقین دستگیر شده اعم از عناصر رده بالا و یا عضو و هوادار معمولی در اعترافات خویش اظهار داشته‌اند که توهم دستیابی به تهران غیر قابل تردید بوده است. اگر چه درجه و شدت این توهم در اذهان رده‌های پائین‌تر با درجه و شدت آن در ذهن اعضای کادر مرکزی مخصوصاً دائره اول مرکزیت مساوی نبوده است. یکی از نکات با اهمیتی که در ارزیابی حرکت اخیر منافقین نقش تعیین کننده‌ای دارد، این که مطابق اطلاعات بدست آمده و اسناد و مدارکی که اعترافات دستگیر شدگان نیز صحت آنها را تایید میکنند منافقین کاملاً مطمئن بوده‌اند که ستون نظامی آنها در طول مسیر خود با مقابله‌ی جدی و درگیری قابل توجهی از سوی رزمندگان اسلام مواجه نخواهد شد. دلائل زیر نیز ثابت میکنند که منافقین احتمال درگیر شدن با رزمندگان اسلام را نمیدادند:

الف - در جدول زمانبندی عملیات! مدت زمان تعیین شده برای پیمودن فاصله بین شهرها تنها بر اساس طول مسیر و سرعت متوسط ستون خودروها محاسبه گردیده و در مجموع فقط ۲/۵ ساعت «تاخیر احتمالی» آنهم عمدتاً بدلیل تراکم جاده و... پیش‌بینی شده بود. طبیعی است احتساب ۲/۵ ساعت نوسان در تطبیق جدول زمانبندی شده حتی برای یک مسافرت تفریحی در مسیری به طول چند صد کیلومتر نیز قابل پیش‌بینی میباشد و حال آنکه منافقین قصد داشتند در قالب یک ستون نظامی با چند صد خودرو، تانک و نفربر به‌مراه پنج هزار نفر این مسیر طولانی را در داخل خاک ایران یعنی کشوری که اولاً در حال جنگ با عراق است و ثانیاً این ستون نظامی را بعنوان دشمن و جزئی از ارتش عراق میدانند طی نمایند.

ب - منافقین مسیر حرکت خود را جاده اصلی انتخاب کرده بودند. تانکهای پیشرفته برزلی که بیش از صد دستگاه از آنها را در اختیار داشتند نیز از نوع

آن بود که آنها را بصورت خدمه معمولی و در یک عملیات خودکشی گونه مورد استفاده قرار دهد، مگر اینکه مطمئن می‌بود که درگیری نظامی جدی در پیش نخواهد داشت...

مروری بر مختصات حرکت ناکام منافقین که به هلاکت بیش از دوهزار تن و مجروح شدن تعداد بیشماری از عناصر این گروه انجامید نشاندهنده آن است که برپایی این غائله بر آیند و نتیجه توأمان و عامل توهم نسبت به شرایط و اوضاع داخلی مملکت پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و شتابزدگی عراق برای استفاده هر چه سریعتر از فرصت بدست آمده قبل از برقراری آتش بس بوده است. بدون تردید قطب‌های استکباری جهان و به تبع آنها عراق و در پی آن جریان‌ات و گروه‌های ضد انقلاب و از آن جمله منافقین حتی در دورترین افق‌های ذهن خود نیز تصور نمیکردند که ایران قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد و به همین جهت پذیرش قطعنامه را نشانه ضعف مفرط نظام و درماندگی از ادامه جنگ تلقی کردند و از آنجا که تکیه اصلی جمهوری اسلامی در جنگی که هشت سال پیایی مشغول به آن بوده است نیروهای عظیم مردمی بوده‌اند ساده‌اندیشانه به این نتیجه رسیدند که مردم دست از نظام کشیده‌اند. و اما از سوی دیگر القانات چند ساله ماشین تبلیغاتی قدرتهای استکباری و اذنان و وابستگان آنها این توهم را تصویری منطبق با واقع جلوه داده بود. انجام یک سلسله عملیات نظامی از جانب عراق و پیروزیهای نسبی بدست آمده به تشبیت این توهم کمک کرد و بالاخره پاره‌ای از رویدادهای داخلی نظیر اجرای انتخابات سومین دوره مجلس شورای ملی و مواضع احتمالاً ساده لوحانه برخی از دست اندرکاران که نهایتاً توبیخ حضرت امام و تذکر ایشان که بهتر است برای حفظ حیثیت جمهوری اسلامی و اسلام احتیاط به خرج بدهند را بدنبال داشت و مسائل دیگری از این دست مجموعه عواملی بودند که قاعداً "بایستی توهم" بی‌اعتباری نظام نزد توده‌های مردم را برای قدرتهای استکباری قوت و شدت بخشیده باشند و پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در همین ایام به واقعی جلوه دادن این تصور موهوم کمک بسیاری نمود. البته باید توجه داشت که در این مقطع زمانی هنوز دو عامل معجزه گونه هجوم سیل آسای مردم به جبهه‌های نبرد و حضور توده‌های میلیونی امت مسلمان در روز عید غدیر و اعلام بیعت آنان با امام امت که خط بطلانی بر تمامی این برداشتها کشیدند تحقق نیافته بودند (اگر چه هجوم مردم به جبهه آغاز شده بود ولی ابعاد گسترده این حرکت برای سردمداران کفر جهانی هنوز در هاله‌ای از ابهام و ناباوری قرار داشت تا اینکه دفع تجاوز سنگین دشمن در منطقه خرمشهر جدی بودن آن را به ثبوت رسانید).

تمامی قدرتهای استکباری و اذنان ریز و درشت آن به اذهان عمومی جهانیان

قبولانده بودند که جمهوری اسلامی ایران جنگ طلب و رژیم عراق خواهان صلح و آرامش است! و در پوشش این القاء و حشیگری‌ها و حرکات ضدبشری خود علیه ملت مظلوم ایران را "وجه" قلمداد نموده و وانمود می‌کردند که در پی ریشه‌کن کردن ملت و نظامی هستند که می‌رود تا صلح جهانی را به مخاطره انداخته و مقدمات جنگ بین‌المللی سوم را فراهم آورد. با پذیرش قطعنامه از جانب جمهوری اسلامی ایران عامل جدیدی که انتظار آن نمی‌رفت وارد معادلات از قبل تنظیم یافته دنیای استکبار برای مقابله با ایران اسلامی گردید و طبعاً اهمیت و نقش تعیین کننده این عامل تغییر و تحول پردامنه‌ای را در برنامه فرموله شده آنان سبب می‌گردید. و از آنجا که با اطمینان کامل از اینکه جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌وجه و در هیچ شرایطی قطعنامه ۵۹۸ را نخواهد پذیرفت برنامه قبلی طراحی و محاسبه شده بود ادامه حرکت با دشواریهای اساسی و مشکلات اصولی روبرو می‌گردید که اصلی‌ترین آنها ساختن افکار عمومی جهانیان و خصوصاً توده‌های مسلمان منطقه بود چرا که با پذیرش قطعنامه توهم جنگ طلبی جمهوری اسلامی ایران که طی سالیان متمادی و با صرف هزینه‌های کلان به افکار عمومی جهانیان القاء شده بود دیگر نه تنها بعنوان یک عامل توجیه کننده این وحشیگریها عمل نمیکرد بلکه اساساً عامل دیگری که ماهیتا یکصد و هشتاد درجه با این عامل تفاوت داشت جایگزین آن شده بود و از سوی دیگر تغییر تصویر القاء شده از جمهوری اسلامی ایران در افکار عمومی و ساختن یک سناریوی جدید براساس مختصات تازه در کوتاه مدت - یعنی مدت زمانی که ادامه طرح را با اشکال اساسی مواجه نکند - غیر ممکن بود و این تغییر ذهنیت ساخته شده برای جهانیان اگر بیشتر از مدت زمانی که توهم قبلی القاء گردیده بود وقت نمی‌گرفت حداقل به زمانی تقریباً همان طول نیاز داشت.

حاصل آنکه استکبار جهانی این مقطع از زمان دو عامل عمده پیش روی خود داشت: اول: توهم قوی نسبت به اینکه نظام پایگاه توده‌ای خود را از دست داده و لذا به لحاظ اجتماعی و به تبع آن بلحاظ سیاسی و نظامی در ضعف مفرط بسر میبرد. دوم: پذیرش قطعنامه ۵۹۸ تصویر جنگ طلبی جمهوری اسلامی که توجیه کننده حرکات استکبار علیه ایران اسلامی بوده و باتلاش فراوان ماشین تبلیغاتی آنان به اذهان عمومی مردم جهان القاء شده بود را نه تنها مخدوش کرده بلکه تصویری دقیقاً معکوس از آن ساخته است. بنابر این به زعم قدرتهای جهانی از یک سو ادامه حرکت قبلی در جهت سرکوبی نظام با عکس‌العمل شدید افکار عمومی جهانیان روبرو گردیده و طبعاً نتیجه‌ای برعکس آنچه از این اقدام مورد نظر بوده را در پی خواهد داشت و از سوی دیگر بدلیل توهم نسبت به ضعف مفرط نظام و از بین رفتن پایگاه مردمی آن نبایستی فرصت بدست آمده را از دست داد.

بنابر برداشت استکبار در این حالت برای وارد آوردن ضربه کاری به جمهوری اسلامی ایران نیاز به یک قدرت نظامی قوی و کار آزموده نیست بلکه این وظیفه بدلیل ضعف مفرط نظام از عهده یک ستون نظامی معمولی که بتواند خود را به شهرهای اصلی و عمدتاً مرکزی ایران برساند نیز ساخته می‌باشد و از آنجا که به اعتقاد آنان نظام از هم فرو پاشیده و قدرتی برای مقابله ندارد این ستون نظامی به راحتی خود را به اعماق ایران خواهد رسانید و با برپایی غائله زمینه را برای دخالت قدرتهای بزرگ تحت پوشش "خاتمه دادن به ناامنی" و با عنوان فریبنده جلوگیری از ریختن خون مردم!! فراهم خواهد آورد. و دقیقاً در همین راستا است که به منافقین مأموریت ورود به خاک ایران داده میشود چرا که منافقین اولاً بطور کامل در اختیار غرب و از طریق آنان در اختیار عراق قرار داشتند. بنابر این کما فی‌السابق بدون چون و چرا مجبور به اطاعت بودند و ثانیاً منافقین از آنجا که فقط یک گروه ضدانقلاب بوده و هیچگونه هویت رسمی نداشتند بنابر این حرکت آنان ظاهراً به مجامع بین‌المللی ربطی پیدا نمی‌کرد و ثالثاً منافقین خود سالها در پی بدست آمدن چنین فرصتی لحظه شماری کرده و در این راستا از هیچ اقدام رذیلانه‌ای که در جلب نظر و حمایت غرب موثر باشد کوتاهی نکرده بودند و توهم استکبار در درجاتی به مراتب شدیدتر ذهن آنان را نیز اشغال کرده بود و بطور طبیعی در پی این سراب به راه افتادند و برای اطمینان کامل از موفقیت حرکت تمامی مقدمات آن فراهم میگردد. عراق قصر شیرین، سرپل ذهاب و گیلانغرب را اشغال میکند تا منافقین با اطمینان کامل این منطقه را پشت سر گذارده و تا دست یابی به باختران فاصله حتی المقدور کمتری داشته باشند و از سوی دیگر پشتیبانی آتش و پوشانیدن ستون باصطلاح نظامی منافقین به آسانی صورت پذیرد، هواپیماهای جنگی و هلیکوپترهای توپدار عراق به منافقین پوشش هوایی میدهند جنگنده‌های رژیم بعث روز قبل از حرکت منافقین و نیز طی همان روز پایگاههای نوژه، هوانیروز باختران و چند پایگاه نظامی دیگر را که میتوانستند به سرعت خود را به محل حرکت ستون منافقین رسانیده و آنان را تار و مار نمایند بشدت بمباران میکنند تا منافقین فرصت داشته باشند قبل از هر گونه اقدام جدی (و به زعم آنان احتمالی) از سوی جمهوری اسلامی ایران خود را حداقل به باختران برسانند. نیروی زمینی عراق از دو روز قبل از حرکت منافقین در منطقه عمومی خرمشهر تجمع کرده و میکوشند تا توجه قوای اسلام را به آن منطقه جلب کرده و نیروهای جمهوری اسلامی را به آن سوی کشانیده و آنان را از مسیر حرکت منافقین دور کنند. منافقین زندانی در داخل ایران که از قبل در جریان قرار گرفته بودند خود را برای یک شورش و نهایتاً خروج از زندانها و ایجاد آشوب و بلوا در داخل شهر آماده میکنند و ...

و بالاخره... دستور حرکت داده میشود و سازمان با فراخوانی همه اعضا و هواداران خود و با اطمینان دادن به آنها که بدون هیچگونه دردسر و مقابله جدی با رزمندگان اسلام به تهران خواهند رسید!! با دستپاچگی وارد عمل میشود و ...».

۱۳ مهر (۵ اکتبر)

رادیو رژیم در برنامه «پاسداران» گفت: «باید جبهه‌ها در اوج آمادگی بسر ببرند تا دشمن ریاکارای هیچگونه تعرضی نباشد. گروهکها و معاندین ایران مواضع و شیوه‌های مختلفی را در پیش گرفتند و در هر مرحله به منظور خوش خدمتی امکانات بیشتر و روشهای جدیدتر را اتخاذ نمودند. ترور شخصیتها، بمب‌گذاریها و ایجاد اغتشاش و بلوا در شهرهای مختلف اموری بود که همه گروهکهای مخالف و محارب باتفاق علیه مردم ایران بکار می‌گرفتند. با شروع جنگ شگردهای تازه‌یی را انتخاب کردند. در این میان گروهک التقاطی و محارب منافقین ضدخلق، نقش برجسته‌تری را ایفا کرد و بیش از همه داعیه مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را یدک کشید، در زمینه مواضع متغیر منافقین خلق عملکرد آن سازمان پس از پیروزی انقلاب و سوابق همکاری آنان [با] (در) ارتش بعث عراق تا قبل از عملیات حماسی مرصاد که نقطه عطفی را در موجودیت و براندازی تشکیلات ارتش باصطلاح آزادیبخش ملی داشته است، گفتگویی داریم بایکی از آشنایان به تشکیلات آن سازمان که توجه شما را به بخش اول آن جلب می‌کنیم.

گوینده: در صورت امکان در مورد سوابق همکاری و یا مزدوری منافقین در خدمت ارتش عراق، مثل جاسوسی و خدمت در یگانهای استخبارات ارتش عراق تا قبل از عملیات مرصاد توضیحاتی بدهید.

جواب: در سال ۵۹ موقعی که هنوز منافقین حمایت از نظام را بعنوان یک پوشش با خودشان حمل می‌کردند رادیو بغداد از سازمان منافقین و از بنیانگذاران این سازمان تجلیلی به عمل آورد، سخنگوی سازمان درمجاهد ۴۳ به عراق ایراد گرفته بود و می‌گفت "مجاهدین را اسباب ترفندها و معامله‌گریهای سیاسی خودتان قرار ندهید. مسئولان عراقی باید بخوبی درک کرده باشند که نه میتوان به هیچ قیمتی مجاهدین خلق ایران را خرید و نه آنها را بازیکه معاملات سیاسی قرار داد". در ادامه منافقین به چیزی اعتراف می‌کنند که دقیقاً امروزه وصف حال خودشان است! منافقین ادعا می‌کنند که "بهیچ وجه، هیچ گروه و فردی نمیتواند با توجه به ساختار فاشیستی و ضد خلقی رژیم عراق، در عراق حضور داشته باشد و ادعای انقلابیگری کند" سوال این است که از آنموقع تا بحال، چه چیزی در عراق تغییر کرده اگر عراق آنموقع با آمریکا ظاهراً ارتباط نداشت که امروزه رابطه برقرار کرده، اگر عراق آنموقع

بامصر قطع رابطه کرده بود امروز که مصر از متحدین بسیار نزدیک عراق است، اگر عراق آتموقع به کشورهای مثل کویت، عربستان سعودی، اردن و ... اعتراض می‌کرد که چرا در خط امپریالیسم هستند، امروز اینها از نزدیکترین هم پیمانان عراق هستند. در همین موقع سازمان در نشریه ۵۹/۸/۱۰ نوشت: "با نگاهی به حامیان مرتجع و وابسته عراق در این تجاوز نظیر اردن و عربستان سعودی به سادگی می‌توان قضاوت کرد که رژیم بعثی عراق در این جنگ در خط امپریالیسم آمریکا قرار گرفته و با به کار انداختن قدرت نظامی خود در این جنگ علیه ایران عملاً در خدمت منافع امپریالیستها و صهیونیستها در آمده است". نکته دیگر اینکه صدامی که حتی فرماندهان نظامی خودش را در صورتیکه فقط به صرف احتمال اینکه کوتاهی کرده باشند شخصا اعدام می‌کند، چه جوری به یک گروه مثل منافقین اجازه می‌دهد که در عراق حضور داشته باشد و بعدش هم مستقل باشد. عبارت دیگر به صورت جزیی از ابواب جمعی رژیم عراق در عراق حضور دارد. اگر آنها می‌گفتند که ما به استقلال کامل خودمان در آنجا حضور داریم ولی اینها بویژه طبیعی است و صرفاً مصرف داخلی دارد. سابقه همکاری سازمان با عراق اگر بخواهیم فقط وجوه آشکارش را مورد نظر قرار بدهیم، در زمینه جاسوسی، بعضی از عوامل آنها که در داخل کشور بودند مطالبی را که بدست می‌آوردند برای آنها ارسال می‌کردند و آنها به عراق می‌دادند. خود منافقین بدلیل اینکه فارسی می‌دانند در یگانهای استخبارات ارتش عراق بعنوان مترجم شنود کار می‌کردند که برخی از آنهايي که اخیراً دستگیر شده‌اند به این کار خودشان اعتراف کردند. منافقین در باز جویی از اسرای ما در اردوگاههای عراق شرکت داشتند. در پوشش برادران بسیجی و یا نظامی دیگر، با پیشانی‌بندهای شبیه برادران بسیجی در بعضی از مناطق خطوط مقدم وارد می‌شدند بعنوان افرادی که از این لشکر و یا آن لشکر هستند و عقب افتاده‌اند و جا مانده‌اند خطوط ما را شناسایی می‌کردند و اطلاعات را به عراق می‌دادند که البته همه اینها از طرف برخی از منافقین که اینجا اسیر شدند و خودشان در این کار دخالت داشتند اعتراف شده و توضیح داده شد که انشاءالله مطرح می‌شود. در جریان بمباران هوایی و موشک باران مناطق مسکونی منافقین نقش تنظیم گرا را برای عراق بازی می‌کردند اما طی این چند سال مواردی از دستگیری منافقین که در داخل کشور و بعضاً باهمراه داشتن دستگاههای الکترونیکی پیچیده خصوصاً دو مورد یکی در باختران، نمونه دیگری در ایلام بود که از طریق ارسال امواج الکترونیکی با خلبانهای عراقی که در حال انجام ماموریت در داخل خاک ما بودند تماس می‌گرفتند و بعضاً تصحیح حرکت می‌کردند، اینها چیزهایی است که خودشان هم اعتراف کردند و بعداً خودسازمان هم سعی کرد که این را به یک نوعی توجیه کند. از جمله کارهای دیگری که منافقین

می‌کردند این بود که بعضی از مامورینی را که عراق از بین کرده‌ها انتخاب می‌کرد برای انجام انفجارهایی مخصوصاً در نماز جمعه تهران مثلاً بعضی کامیونهای انفجاری که وارد می‌کردند، توجیه می‌کردند.

۱۴ مهر (۱۶ اکتبر)

روزنامه کیهان در مطلبی با عنوان «اختلافات درون گروهی منافقین ابعاد گسترده‌تری یافت» نوشت: «یک مقام اطلاعاتی کشور دیروز اعلام کرد اختلافات درون گروهی منافقین که در اولین روزهای پس از شکست در عملیات مرصاد جنبه تشکیلاتی داشته و سیستم فرماندهی مشترک با حزب بعث را به زیر سوال می‌برد، اکنون جنبه تئوریک به خود گرفته است. به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی وی با استناد به اطلاعات بدست آمده در پی شکست منافقین در غرب کشور [گفت] مخالفین و مساله داران داخلی این سازمان با انتقاد از همکاری نظامی سازمان و حزب بعث قرابت فکری و تئوریک با ایدئولوژی "بعثی، فاشیستی" را که عملاً از سوی رهبر سازمان القاء میشود به زیر سوال می‌برند. وی در ادامه افزود: بخشی از این مسائل که به بیرون درز کرده است در اظهارات اخیر یکی از نمایندگان منافقین در انگلستان هم منعکس شده است. نماینده منافقین ضمن غیر قابل توجیه خواندن جنگافروزی مشترک سازمان و حزب بعث در آستانه صلح خواهان "تجدید نظر" در "فلسفه سیاسی" سازمان شده است. همچنین وی ضمن انتقاد از "فلسفه مرگ" در سازمان تلویحاً نسبت به انتحار سیاسی منافقین در ارتباط با سیاست های جنگافروزان حزب بعث اعتراض نموده است. این مقام اطلاعاتی در پایان اظهارات خود یاد آور شد اگر چه سازمان منافقین در عکس‌العمل نسبت به خبر مربوط به بروز اختلافات شدید بر سر مساله "فرماندهی مشترک" با عراق در ابعاد تشکیلاتی هر نوع اختلافاتی درونی و بیرونی را با عراق تکذیب نموده اما تاکنون نسبت به مصاحبه نماینده سابق خود عکس‌العمل جدی نشان نداده است».

۱۵ مهر (۷ اکتبر)

روزنامه رسالت: «آیت‌الله مشکینی در نماز جمعه قم با یادآوری مصاحبه تلویزیونی منافقینی که طی عملیات پیروزمندان مرصاد اسیر شده بودند اظهار داشت: در این مصاحبه مطلبی بسیار تعجب آور و تأسف انگیز بود و آن اینکه منافقین اسیر شده می‌گفتند سازمان اینگونه دستور داده است و ما حق مخالفت نداشتیم و اینگونه که از کلمات آنها برمی‌آید حق فکر کردن هم نداشتند، با توجه به این نکته می‌بینیم مکتب اسلام این دین عظیم الهی می‌گوید بر هر انسانی واجب است

که استقلال فکری داشته باشد و روی آن حرکت کند حتی در شناخت پروردگار و اختیار و انتخاب پیامبر و امام همه باید روی فکر باشد لذا فقها تقلید در اصول دین را جایز نمی‌دانند. وی در ادامه گفت: اینها کسانی هستند که دائماً برنامه‌های اسلام را مورد اشکال قرار می‌دادند و سئوالات گوناگون مطرح می‌نمودند، به خدا اعتراض می‌کردند و در مقابل پیامبر(ص) و قوانین بزرگ او فلسفه بافی می‌نمودند. حالا چگونه شده است که تسلیم فلسفه‌های تهی این سازمان شده‌اند».

۲۱ مهر (۱۳ اکتبر)

قسمتهایی از مقاله روزنامه رسالت با عنوان «مروری بر حماسه دفاع مقدس در سال هشتم»: «تحلیلهای به عمل آمده در ارتباط با شرایط حاکم بر داخل ایران به زعم اکثریت تحلیل گران ضدانقلاب داخلی و حامیان بیگانه آنها تماماً حکایت از ضعف مفرط حکومت مرکزی و عدم نفوذ نظام بر روی مردم بوده و بسیج نیروها توسط مسئولین در این شرایط امکان پذیر تلقی نشده و با توجه به اینکه عراق بخش عمده‌ای از اراضی ایران در جنوب و جنوب غربی را اشغال نموده و سازمان رزمی نیز در بین قوای مسلح از بین رفته است، از آنجائیکه رژیم بعث خود توان و مقبولیت جهانی برای عمق بیشتر بخشیدن به عملیات خود را نداشت سازمان منافقین کاندیدای به اجرا گذاردن نقشه‌های شوم امریکایی - روسی - بعثی گردید. در طی چندین ماه گذشته (از تاریخ عملیات منافقین) این سازمان توانسته بود در داخل عراق به جذب نیرو و امکانات مادی از عراق - عربستان - کویت - آمریکا و حمایت‌های ضمنی روسها نایل شود، در این مسیر پس از انجام چند عملیات توسط عناصر این گروهک در مناطق مهران، دهلران، چنگوله در خط‌های مربوط به خطوط تیپ‌های پدافندی استان باختران و کسب دستاوردهای نسبی امر کاملاً مشتبّه شده که دیگر نیروی عمل کننده برتر با توجه به اضمحلال نسبی نیروهای مدافع انجام عملیات گسترده نیز قابل دسترسی بوده و بر این اساس پس از چند عملیات محدود و نفوذی (و) عملیات شکل گسترده‌تر به خود گرفته و طرحهایی مانند عملیات آفتاب تابان در فکه و عملیات چلچراغ در مهران به اجرا گذارده شد. پس از انجام این دو عملیات تحلیلهای در درون سازمان به سمتی سوق داده شد که "اگر ما توانستیم مهران را آزاد کنیم پس خواهیم توانست که تهران را نیز آزاد سازیم" در پی دستیابی به چنین مراحلی از تحلیلهای سازمان رزمی منافقین از تیپ به لشکر ارتقاء یافت و با اینکه از لحاظ کمی تغییر چندانی در نیروهای نفاق پدیدار نگشته بود تشکیلات رزمی گسترده شد و برای جا انداختن و توجیه این مطلب عوامل روانی بکار بسته شد، بر اساس این عوامل، نیروهای منافق پس از تزریق گسترده روانی و

فشارهای همواره و پی‌در پی به این باور رسیده بودند که هر یک از آنها به تنهایی برابرند با (۱۰) رزمنده ایرانی!

مرحله آخر عملیات توسط منافقین به "مرحله طلسم شکن" معروف گردیده بود، برای رسیدن به این مرحله دوران درازی از عملیات و تحلیل و تصمیم گیری نهائی نهفته است، به اعتراف منافقین اسیر چندین ماه پیش از آغاز عملیات دو تن از نمایندگان سنای آمریکا در اجتماع منافقین در واشنگتن به صراحت اعلام داشته بودند که "پس از عملیات چلچراغ مهران مطمئن باشید که بزودی از مهران تا تهران راهپیمائی خواهید کرد". این تفکر والقای بیش از حد آن در بین عناصر هوادار و اعضای تشکیلاتی آنچنان باوری را به وجود آورده بود که تردیدی در رسیدن به تهران در بین هیچیک از آنان پدیدار نمی‌گشت. برای تسهیل هر چه بیشتر در این امر پیش از عملیات به سمت تهران و حتی قبل از عملیات آفتاب و چلچراغ رهبریت سازمان در نشستی در بهمن ماه (۶۶) نسخه جدیدی را برای نیروهای نظامی تجویز می‌نماید، براساس این نسخه نیروی چریک شهری دیگر کارآیی خود را برای شکستن طلسم از دست داده و نیروی واپس گرا نامیده می‌شود و بر این اساس خط خروج از کشور و پیوستن به سازمان در عراق هر چه بیشتر نسبت به قبل به اجرا در می‌آید تا از این طریق نیروها در یک حرکت نهائی به تمامی آرزوها در زندگی سیاسی خود با سرعت هر چه بیشتر دست یابند. رهبریت سازمان منافقین تاکید دارد که مسئله داران و مسئله سازان را با سرعت از گردونه خارج سازید تا در زمان عملیات مشکلات روحی برای سایرین بوجود نیاورند. مرحله نخستین آزمایش برای رسیدن به تجویز جدید رهبریت انجام عملیات آفتاب در اوایل سال جاری و سپس عملیات چلچراغ بود، پس از دو عملیات منافقین دیگر جای هیچ شک و تردیدی در رسیدن به پیروزی نهائی در خود احساس نمی‌کردند. بر همین اساس فراخوانی عمومی از سراسر جهان چند روز پیش از عملیات آغاز گردید، این فراخوانی شامل تمامی افراد میشد که در کشورهای خارجی خصوصاً در اروپای غربی و آمریکا به نوعی از سازمان و عناصر رهبریت آن که برای رسیدن به حاکمیت حتی آمریکا و حمایت‌های آنرا دوشادوش خود احساس می‌کردند به ندای منافقین پاسخ مثبت داده و وارد عراق می‌گردند (بسیاری از آنها یکروز پیش از عملیات وارد عراق گردیده بودند). این عناصر عمدتاً از افرادی بودند که سالها در غرب به سر برده و از خصوصیات متفاوتی کلاً برخوردار بودند عده‌ای از آنها مشروبخواری را برای خود عیب ندانسته و بر همین اساس در قمقمه‌های خود در حین عملیات مشروب ریخته و به صحنه آمده بودند، این افراد نه تنها از فنون رزمی و جنگهای بسیار دشوار کوهستانی بی‌اطلاع بودند بلکه کاربرد سلاحهائی را (که) نیز [که] حمل می‌کردند نمی‌دانستند، این افراد در کل قربانیان

پوچ‌اندیشی‌ها و تحلیل‌گرائیهای رهبریت خود شدند چرا که پیش از احراز آمادگیهای لازم برای نبرد اسیر و مقهور تحلیل شده و با سلاح تحلیل به جنگ ایمان و عقیده متکی به سلاح شتافتند».

رسالت در دنباله مقاله به شرح عملیات «مرصاد» می‌پردازد: «غروب روز ۶۷/۴/۲۹ یادآور ورودی خواهد بود که در همه تاریخ آینده کشور ننگ و ذلت وطن فروش و خدمت به دشمن دین و میهن را گوشزد خواهد کرد، در این روز امکانات اهدائی قدرتهای جهانخوار با مساعدت و یاری اذنان منطقه‌ای به سوی ایجاد غائله و فتنه‌ای حرکت کرد که هدف سرنگونی نظام نوپای اسلامی را در سر می‌پروراند. اواخر روز بیست و نهم صدها دستگاه خودرو شامل تانکهای ضدشورش، نفربرهای زرهی و خودروهای سبک و نیمه‌سنگین و چند عراده توپ کشی ۲۲ ام.م.م با همراهی قریب ۷ هزار نفر از مزدوران خود فروخته از مرز خسروی وارد کشور شدند، هدف آنها غارت بود و انهدام هر چیزی که بوی حیات می‌داد، پیش از آن حامیان آنها تا سرپل ذهاب را به اشغال خود در آورده بودند تا راه برای عبور "کاروان خیانت و ذلت" باز باشد، این نیروها پس از عبور از سرپل ذهاب پس از درگیری مختصری وارد کردند شد و فاتحانه! بداخل آن گام می‌گذارند، پمپ بنزین کنند و منازل افراد مؤمن شاهد جنایتهای این تشکیلات زدگان بی‌محتوا بود، در پمپ بنزین چند نفر از به قول آنها حامیان ارتجاع با چشمان و دستهای بسته اعدام می‌شوند، دو تن از برادران جهاد سازندگی در صبح روز بعد با سبعیت هر چه بیشتر با دستها و پاهای بسته بدرون تانکر آب خالی افکنده شده و درهای کوچک آن از بالا چفت می‌شود و سرنوشت آن دو دیگر در زیر آفتاب گرم و حرارت داخل تانکر مشخص است که چه خواهد بود. این مرحله عملیات بر وفق مراد به پیش رفته است مرحله بعدی اسلام آباد است، در این مرحله نیروهای مخصوص اشغال این شهر بدون مقاومت چندانی وارد شهر می‌شوند، (تا این زمان هیچیک از فرماندهان خوش‌فکر و عملیاتی! منافقین احتمال واقع شدن در تله‌ای ناخواسته را نمی‌دانند) پس از عبور از اسلام‌آباد تیپ ویژه اشغال باختران به پیش می‌رود، "زمان ۶۷/۵/۳". در این زمان مقاومت‌های پراکنده از طریق ایجاد کمین و وارد کردن ضربات چریکی توسط عشایر بومی منطقه صورت می‌گیرد، منافقین به گردنه حسن‌آباد می‌رسند و آن را نیز پشت سر می‌گذارند، در گردنه "چهارزور" آتش مختصری بر روی دشمن ریخته می‌شود و دشمن متوقف و جهت شکستن سد مدافعان گردنه تقاضای نیروی کمکی می‌کند، اولین حرکات آفندی توسط یگانهای از لشکر ۶ ویژه پاسداران آغاز می‌شود این فشارها - خارج از تحمل عناصری است که تازه از اروپا آمده‌اند به همین دلیل جیغ! و فریاد زنها بلند می‌شود، وحشت به درون نیروها نفوذ می‌کند سئوالات شکل می‌گیرند،

بسیاری از خود می‌پرسند که آیا اینجا تهران است یا چهل کیلومتری باختران، پس تهران کجاست؟ چگونه ما بدام افتاده‌ایم؟ در گیر و دار ابهامات ایجاد شده در افکار مطیع محض تحلیل عناصر "جنگ جمل انقلاب اسلامی" در حال نضج و اجراست، طرحها از پیش آماده است، انسداد منفذهای خروجی این کیسه بزرگ و به جان دزد جان و ناموس افتادن.

در پشت "چهارزور" همه چیز برای منافقین تمام شد، پس از آغاز عملیات مرصاد در تاریخ ۶۷/۵/۴ با رمز یا علی ابن ابیطالب منادیان نفاق دیگر حرفی برای گفتن نداشتند در روز پنجم مرداد ماه جنازه‌های بی‌شمار منافقین از گردنه چهارزور تا آنسوی شهر اسلام‌آباد و خودروها و ادوات و تجهیزات فراوان آنها خود تماماً گویای حادثه‌ای بودند که رخ داده بود، جنگ جمل انقلاب اسلامی، در این جنگ نمی‌بایست از حامیان نفاق کسی زنده می‌ماند برای همین منظور "باطاق" گردنه معروف نرسیده به سرپل ذهاب از طریق هلی برن نیروهای ویژه مسدود شده و راه خروجی برای دشمن باقی نماند دشمن که عمق حماقت و ضعف خود را یافته بود به شکستی کشیده شد که دیگر یارای جبران آن را نخواهد داشت در این عملیات بسیاری از کادرهای منافقین به درک واصل گردیدند و تعداد کشته‌ها و مجروحین منافقین به پنج هزار نفر بالغ می‌گردید تعداد بسیاری از خودروها سالم به غنیمت در آمده و جنازه‌های بی‌شماری در منطقه عملیاتی بر جای ماند تا عبرت بزرگی باشد برای هر نیروئی که پس از این جرأت تعدی بر علیه ملت بزرگ ایران و نظام مقدس جمهوری اسلامی را ننماید [نماید؟]. بدینسان جنگ تحمیلی در سال هشتم بزرگترین توطئه‌های مشترک جهانخواران و عناصر خود فروخته ضدانقلاب [را] با موفقیت و با قدرت پشت سرگذارد با نگاهی به گذشته هشت ساله از جنگ و خصوصاً یکسال اخیر این باور که نظام جمهوری اسلامی جهت اقتدار و استواری خود نیازمند ساخت نیروی نظامی مقتدر و قدرتمندی جهت حراست از مرزهای عقیده و جغرافیائی است بر همگان آشکار گردیده لذا پیش از هر تحول دیگری در خاتمه جنگ ضرورت اصلی در بازسازی نیروهای مسلح نهفته و این نیروها پس از ۸ سال جنگ خونین و همه جانبه می‌بایست امنیت ملی کشور را برای حراست از عرض و ناموس میهن و ملت مهیا سازند تا دگر باره دیوخون آشامی در صدد تعدی به این خاک عزیز برنمایند».

۲۶ مهر (۱۸ اکتبر)

به نوشته رسالت رفسنجانی «در جمع اهالی شهید پرور اسلام آباد غرب گفت: مردم پاک و غیور این منطقه جنگ زده علی‌رغم ۸ سال تحمل صدمات و فشارهای فراوان در مقابله با منافقین مزدور پشتیبانی خود را از انقلاب و کشور اسلامی به

بهترین وجه نشان دادند. رئیس مجلس ضمن تشریح جنایات منافقین در سالهای اخیر و جاسوسی این عناصر خود فروخته برای عراق گفت: این عوامل مزدور در حرکت اخیرشان علی‌رغم پیش‌بینی‌های خود دچار خشم امت حزب‌الله شده و این مناطق به گورستان آنان تبدیل شد.

* به نوشته رسالت رفسنجان در سومین روز سفر خود به غرب کشور در پایگاه هوانیروز باختران با اشاره به نقش هوانیروز در «آخرین روزهای جنگ تحمیلی در عملیات مرصاد» گفت: «هوانیروز در دفع منافقین این شرورترین دشمنان انقلاب نقش بسزایی داشت و علاوه بر حضور مستقیم در این عملیات سایر نیروهای عمل کننده را پشتیبانی کرد که این زحمات در تاریخ عملکرد هوانیروز خواهد درخشید».

۲۷ مهر (۱۹ اکتبر)

مصاحبه رادیو رژیم با یکی از مسئولان سپاه: «مجرى: بدنبال پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران، همبازی سرسپرده منافقین با صدام و همسویی آنان با جهانخواران شرق و غرب در قالب یک توطئه طرح‌ریزی شده، شکل علنی‌تری به خود گرفت و منافقین که سالها برای شیطان بزرگ پادویی کرده بودند به آغوش صدام پناه برده، ماموریت ستون پنجم را بر عهده گرفتند و خیانت و دشمنی خود را نسبت به ملت قهرمان و فرزندان این مرز و بوم بیش از گذشته آشکار ساختند، شرایط بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران را مناسبترین زمان ممکن برای تحقق سراب جانشینی خود دانستند و به زعم آن که جمهوری اسلامی دیگر قادر به بسیج توده‌ها نبوده و نتیجتاً مانعی برای رسیدن بی‌خطر به تهران و به دست گرفتن قدرت در پیش رو نخواهند داشت، تصمیم به یک مسافرت بی‌دردسر به سمت تهران در کوتاهترین زمان ممکن را گرفتند و اسم آن را راه بی‌بازگشت گذاشته بودند، در برنامه‌های گذشته طی مصاحبه با یکی از برادران مسئول در سپاه به سوابق همکاری این سازمان با ارتش عراق، از جمله شرکت در یگانهای استخبارات ارتش عراق و بازجویی از اسرای ایرانی و توجیه عوامل بمب‌گذار تا قبل از عملیات مرصاد پرداختیم و اینک تشریح محاسبات خام و غلطی که سران سازمان باصطلاح مجاهدین خلق برای تصمیم حماقت‌آمیز حرکت به تهران داشته و اعضا و هواداران فریب‌خورده را به سرنوشت مرگبار و رسوایی بزرگ و ابدی دچار نمودند، از زبان همین برادر مسئول می‌شنویم: ... آنچه که از موضع‌گیریهای اخیر سازمان بعد از آن ضربه در می‌آید این است که سازمان در حالت گیجی و سردرگمی شدیدی بسر می‌برد تعداد بسیار زیادی از اعضا و هواداران و کادرهای اصلی را از دست داده ضربه شدیدی خورده، پذیرش

قطعنامه، حضور سازمان در عراق را با مشکلات جدی روبرو کرده، این که بعدها سازمان اگر از عراق اخراج شود به کجا خواهد رفت، شاید نشود با قاطعیت لازم در مورد این نظری داد ولی این که مسلم است عراق بعد هم به نیروهای سازمان نیاز دارد. بعضی از کشورهای عربی، سرویسهای جاسوسی کشورهای عربی به اینها پیشنهاد همکاری دادند، خصوصاً در این زمینه، حجاز مورد نظر است و نهایتاً باید فکر بکنیم که امروزه حالتی دارند شبیه لژیون خارجی فرانسویها، توی الجزایر، بعنوان جنایتکاران حرفه‌ای، دزدهای حرفه‌ای مهم هم نیست چه کار بکنند، عمدتاً این است که بهر حال کار بکنند».

اول آبان (۲۳ نوامبر)

به نوشته نشریه «صف» شماره آبان ۶۷، سرتیپ ستاری، فرمانده نیروی هوایی رژیم، در سمینار سراسری معاونان نظامی دواير عقیدتی - سیاسی یگانهای تابعه با اشاره به «حرکات مذبوحانه منافقین با همکاری همه جانبه استکبار، پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸» گفت: «آنچنان روحیه‌ای در خلبانان و پرسنل نیروی هوایی مبنی بر آمادگی رزمی و حضور گسترده در جبهه‌های نبرد به وجود آمد که ما قادر به کنترل آن نبودیم و از طرف دیگر با عملیات موفقیت‌آمیز مرصاد که توسط خلبانان شجاع نیروی هوایی و هوانیروز انجام گردید خواب خوش و رویای شیرین منافقین کوردل در براندازی نظامی جمهوری اسلامی به یأس و نومیدی مبدل گردید».

* روزنامه جمهوری اسلامی در مطلبی تحت عنوان «در پی انتشار متن کامل نامه علی زرکش قائم مقام سابق سازمان به همسرش، نکات دیگری از اختلافات و اعترافات درون گروهی منافقین فاش شد» نوشت: «یک مسئول اطلاعاتی صبح دیروز با در اختیار گذاردن نامه دست‌نوشته علی زرکش به همسرش که در عملیات مرصاد بدست آمده پرده از روی جنایات درون گروهی سازمان منافقین خلق برداشت. وی افزود علی زرکش که از کادرهای قدیمی و رده بالای سازمان منافقین بود در سال ۶۰ به عنوان قائم مقام رجوی انتخاب گردید ولی در اوائل سال ۶۵ بدلیل اعتراض به رجوی نسبت به خط مشی‌های شکست خورده سازمان به بهانه‌های مختلف خلع مسئولیت و حتی محکوم به اعدام گردید و حکم مذکور نیز به کلیه اعضا مرکزیت و عناصر کادر بالا ابلاغ شد که بعدها بدلائلی از اجرای حکم صرفنظر نمودند. پس از آنکه سرکرده سازمان بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران مطرح نمود که زمان انجام تهاجم بزرگ موسوم به عملیات نهائی برای فتح تهران فرا رسیده است و معلوم گردید که نیروهای فریب‌خورده و خود فروخته منافق به مهلکه فرستاده خواهند شد زرکش با احتمال اینکه فرصت دیگری نیابد در نامه‌ای به همسرش با اشاره به

سوابق امر رهبری سازمان را فاقد صلاحیت اعلام نمود. این مسئول اطلاعاتی اضافه نمود که این نامه در جریان بررسی اسناد و مدارک فراوان تخلیه شده از منطقه عملیاتی مرصاد بدست آمده که انتشار آن پس از بررسی جوانب اطلاعاتی صورت می‌گیرد. وی با اشاره به انتشار وصیتنامه جعلی برای زرکش گفت که این کار بدستور شخص رجوی و برای سرپوش گذاشتن روی جریان تصفیه خونین درون تشکیلاتی صورت گرفته است. وی افزود: خوشبختانه با بدست آمدن این نامه دست سرکرده سازمان در دروغگوئی و دو چهره برخورد کردن با افراد رو شده است. وی در پایان خاطرنشان ساخت: در اظهارات عناصر دستگیر شده و اسناد و مدارک فراوان بدست آمده مسائل مهم و قابل توجهی وجود دارد که پرده از اسرار درونی منافقین برخواهد داشت که با توجه به ملاحظات اطلاعاتی و امنیتی در آینده افشا خواهد شد».

این روزنامه، در دنباله مطلب، متن کامل نامه یاد شده را آورده است: «مهمین عزیزم بعد از صحبت‌های مسعود چندین بار در صدد تماس و ملاقات بودم و چندین بار هم پیغام گذاشتم ولی ظاهراً بدلیل اشتغال و مسئولیت اجرایی که داری و بعد از نشست مسعود کم و کیف آن برایم مشخص شد، این ملاقات میسر نشد (هر چند که هنوز منتفی نیست) و چون مسائلی را ضروری میدانم بیان کنم و از آنجائی که دیدار حضوری مشکل و یا غیرممکن است این نامه را در لحظاتی که غرق در امری هستیم، سردستی می‌نویسم باشد تا با توجه به مسئولیت سنگینی که داری در جهت هر چه روشنتر شدن مسیر و به عنوان درد دل و گفته و ناگفته تلقی گردد و ضمناً اگر هم فرصت ملاقات دست داد توضیح خواهم داد. ضمن اینکه با تمامی وجود آرزوی موفقیت عملیات را دارم ولی نمیتوان حقایق را کتمان کنم. مسعود و بدنبال آن مرکزیت تصمیم به عملیات نهائی گرفته‌اند با این ذهنیت که اولاً بدلیل وضعیت متزلزل رژیم و بریدگی نیروهایش مانع عمده‌ای بر سر راه نیست ثانیاً کلیه عملیات گذشته با موفقیت روبرو شده ثالثاً پای اصلی ثبات نظام شکسته است و ... در حالیکه طی صحبت‌هایی که قبل از بوجود آمدن شرایط جدید داشتیم صحبت از حرکت بهمن وار توده‌ها و ... بود و این خلاف گفته‌های مسعود در نشست است که در تشریح عملیات روی پارامتر مردم جایی باز نکرد و میخواهد با یک ضربه، تنه رژیم را واژگون کرده و مردم را به صورت تماشاجی پشت رینگ نگهدارد آنجا که در مقابل سوال یکی از خواهران مبنی بر احتمال عدم حمایت مردم گفت که مردم اگر با ما نیستند، بر ما هم نیستند و مردم تابع قدرتند و پس از اینکه کفه قدرت به نفع ما چرخید آنها هم خواهند آمد، نتیجه عملی این خط یعنی حرکت جدای از توده یعنی اراده گرائی و ... این شرایط عیناً شرایط هفت تیر و یاد آور آنروزهاست و این بار

چندم است که سازمان از همان سوراخ گزیده می‌شود و به یک اشتباه استراتژیک دیگر تن می‌دهد و این هم چیزی نیست جز سر فرود آوردن در مقابل شرایط و زمان که تحمیل گشته و این خود صد مرتبه بدتر از خود به خودگرائی است که به من نسبت می‌دادند. رژیم خمینی مخصوصاً این شرایط را به وجود آورد تا سازمان را در تصمیم نهایی‌اش به عجله وادارد و الا چه دلیلی داشت رژیمی که ۸ سال است به جنگ بدون هیچگونه دلیلی ادامه می‌دهد و جنگ برایش از نان شب واجب‌تر است حالا با این عجله قطعنامه را بپذیرد دراینجاست که اگر مقداری ریشه‌ای‌تر به مسائل نظر کنیم و مقداری به عقب برگردیم یعنی زمانیکه وضعیت من اینطور نبود طی بحث‌هایی که با مسعود و حمید و شریف و ... داشتیم بارها گفتم حرکتی که پشتوانه آن مردم نباشد یا یک بند و بست و یا یک تغییر فاز رژیم مواجه با بن‌بست خواهد شد و به همین دلیل مخالف آمدن به عراق بودم و بخاطر همین اظهار نظر متهم به خیانت شدم و در پی‌اش حکم اعدام که البته کاش رفته بودم و اینطور مرا تصفیه و له نمی‌کردند آنهم با اتهاماتی که خودت بهتر می‌دانی به من نمی‌چسبد و ناچار نبودم که تحت الحفظ به مبارزه ادامه دهم و همه اینها بخاطر پیش‌بینی آینده بود با اطمینان به عدم موفقیت عملیات (هر چند که دوست ندارم بگویم) از حالا پیش‌بینی می‌کنم که تمامی گناهان و تقصیرات در تاکتیکها و استراتژی ... و بقول معروف کاسه و کوزه‌ها بر سر یکی دیگر غیر از مسعود (مثلاً حمید) خرد خواهد شد منتهی نمی‌دونم این بار چه انگي و به چه شکلی (همانطوریکه در مورد خلق جدید و تلفن و ... پیش آمد) فقط امیدوارم که بدنبال شکست شاهد تصفیه‌های دیگر نباشیم. سنوال خواهی کرد تو با این ذهنیت چرا در عملیات شرکت می‌کنی؟ نمی‌دونم شاید تحمیل شرایط باشد، شاید توسل به راهی برای رفع اتهامات در هر صورت دلایلی که تاکنون با وجود شرایط ویژه‌ای که برایم فراهم آورده‌اند و باعث شده بمانم و بارها در مورد آن بحث کرده‌ایم و هنوز آنها را منتفی نمی‌دونم و معتقد به اصلاح از درون هستم، حتی اگر همه چیز را بر سر آن بگذارم زیرا سازمان را تنها سرمایه خلق در زنجیرمان در راه رهائی‌اش می‌پندارم، بدون سازمان انقلاب ببار نخواهد نشست. ترا به خدا می‌سپارم و به امید مجال بازگردم که حول مسائل مذکور بیشتر و حضوراً صحبتی داشته باشیم. علی - ۶۷/۴/۳۱».

۱۶ آبان (۷ نوامبر)

قسمتهایی از یک گزارش تحت عنوان «روایت فتح» که از تلویزیون رژیم پخش شد: «صبح روز ۵ مرداد، جاده اسلام‌آباد - باختران ... هواپیماهای عراقی برای پشتیبانی منافقین مرتباً منطقه حسن‌آباد و ارتفاعات مشرف به جاده اسلام‌آباد

را بمباران می‌کنند، اما منافقین که در منطقه حسن آباد محاصره و زمینگیر شده‌اند یکبار دیگر چشم در سراب توهم تحلیلهای خودپرستانه سرکردگان خود گشودند اما اینبار بیداری به بهایی بس گران به دست آمده است... حضور وسیع مردمی به سپاه پاسداران امکان داده است که در حین مقابله با هجوم گسترده دشمن از جبهه‌های جنوب و غرب و شمال غربی کشور بتواند حرکت ستون زرهی منافقین را در ۲۰ کیلومتری اسلام آباد متوقف کند و با بستن تنگه پاتاق آنان را به محاصره در بیاورد. رزم‌آوران اسلام با ایجاد خاکریز در میان جاده و استقرار در ارتفاعات چهار زبر در فاصله ۲۰۰ متری راه را بر آنها بسته‌اند و عملیات مرصاد را شب گذشته از همین نقطه آغاز کرده‌اند. نگاهی در مجموعه تجهیزات و تدارکات منافقین نشان می‌دهد که آنان حداقل از دو سال قبل متکی به حمایت کامل استکبار جهانی در اندیشه روزی این چنین بودند. قبول قطعنامه ۵۹۸ آنها را در این توهم عمیق تر ساخت که نظام جمهوری اسلامی دیگر پشتوانه قدرت مردمی خویش را از دست داده است. اما این سراب توهم برای منافقین هنگامی فرو ریخت که دیگر راه بازگشت مسدود بود و برای عقبی که در محاصره آتش افتاده باشد چاره‌یی جز گزیدن خویش باقی نمی‌ماند. (یک پاسدار): ... همه آنها تار و مار شدند. (گوینده): آیا اتحاد صدام و منافقین فی‌نفسه برای آنکه پرده از باطن پلید وابستگی منافقین بردارد کافی نیست؟ براستی این صدهاتانک و نفر بر و خودروهای سفارشی از کجا آمده است؟ آیا اگر انسان مسحور فتنه شیطان نباشد باز هم برای جستجوی حق به سراغ غرب زدگان وابسته‌یی چون سرکردگان منافقین خواهد رفت؟ آیا باقی‌مانده منافقین هنوز هم در نیافته‌اند که مردم ما اهل ولایتند و سخن را تنها از کسانی می‌پذیرند که در صورت و سیرت به رسول‌الله و ائمه اطهار مانده باشند، نه از کازانوهای خود فروخته‌یی چون سرکردگان منافقین...»

تلویزیون رژیم در قسمتی از این برنامه با چند پاسدار مصاحبه کرده که بخشهایی از آن مصاحبه چنین است: «پاسدار: والله الان اینجا عملیات کردیم. غربیها که این قدر دم از مردم مستضعف می‌زنند حمله کردند مردم بیچاره را از خانه‌هاشان کردند بیرون، حالا داریم می‌کنیمشان بیرون. الان اینجا محاصره هستند و هیچی نمانده، انشاءالله تا ظهر تمام است. به امید خدا. ما جنوب بودیم وقتی از طرف امام بسیج شد آمدیم این جا.

سعید: منافقان کوردل با خیالاتی که صدام و صدامیان شاید برایشان درست کرده بودند و با ذهنیتی که داشتند فکر می‌کردند که مملکت آغوش گرم خودش را برای اینها باز خواهد کرد و جای پای دارند. یک حرکت و تک هماهنگ شده‌یی را با عراق از قبل هماهنگی و برنامه ریزی کرده بودند. توی محور قصر شیرین - سرپل ذهاب

— کردند غرب و در نهایت خود اسلام‌آباد و این محور که به گردنه چهار زبر معروف است که بیست و خورده‌یی کیلومتر با باختران فاصله دارد پیشروی کردند ولی خیالاتی هم که داشتند و چون برنامه‌ریزشان این بود که تا همدان و قزوین و در نهایت این موجی که با جنگ روانی ایجاد می‌کنند تا تهران اشاعه بدهند و در نهایت این موج منجر به تصرف ایران اسلامی بشود... همان طور که می‌دانید با توجه به قضیه پذیرش قطعنامه ۵۹۸ که پیش آمد، طبیعتاً یک خمودگی و یک سستی توی نیروهای ما ایجاد شد و دشمن فکر می‌کرد این سستی و خمودگی در روحیه نیروهای ما از این که نتوانستیم جنگ را آن طور که امام می‌خواستند یعنی جنگ را با جنگ به پیروزی برسانیم و به این قضیه کشیده شد که طبیعتاً موضعی که امام هم توی بیاناتشان اشاره کردند که من تا به امروز نظرم به همان شیوه‌یی بود که مطرح کردم دفاع بکنیم از انقلاب اسلامی، انشاءالله در آینده روشن خواهد شد که واقعاً برای بچه‌های حزب‌الله غیر مترقبه بود یک چنین مسئله‌یی و اینها فکر کردند که دیگر انسجام جمهوری اسلامی از هم پاشیده و بهترین فرصت هست که رخنه بکنند. از جنوب اولین رخنه را کردند که با بسیج مردم دلیر حزب‌الله خوزستان جلوشان گرفته شد و منطقه دیگری که از قبل روش کار کرده بودند منطقه قصر شیرین و دالاهو، کردند عرب، سرپل ذهاب و در نهایت اشاعه این جنگ روانی به باختران. توی این قضیه همان طوری که می‌بینید خودروهای برزلی و تویوتاها را ژاپنی و انواع و اقسام تجهیزاتی که خودتان مشاهده می‌کنید، هنوز که هنوز است نفر بر روشن است اینجا، ریختند توی جاده با این که گسترش نداشتند با آن ذهنیاتی که داشتند پیشروی خودشان را شروع کردند. لکن توی این محور به قول یکی از برادرها خود اینها این جنگ روانی ایجاد کرده بودند و مردم هم جهت این که از دست این منافقین کوردل صدمه نبینند سعی در این داشتند که منطقه را خالی بکنند. توی این خالی کردنها منافقین که با همین تجهیزات به قول بچه‌ها گاز ماشین را گرفته بودند که بیایند تک بکنند بروند به قسمت باختران، توی این ترافیک سنگین خلقی گیر کردند...

(گوینده): در روستای بدری به خانواده‌یی برخوردیم که با شکست منافقین به خانه خویش باز گشته بودند. خرمنی سوخته و اموال تاراج رفته و دامهایی تلف شده. آیا برای بازماندگان منافقین چشمی مانده است تا رویاهای بر باد رفته و توهمات ویران شده خویش را در این پیر روستایی بنگرند؟ آیا به راستی آنها از جایگاه خویش در میان خلق بی‌خبرند؟ شهر اسلام‌آباد آزاد شده است و مردمی که برای حفظ جان خویش به کوهها گریخته بودند بار دیگر پس از سه چهار روز آوارگی به خانه‌ها باز می‌گردند. پیوند مردم با اسلام حقیقتی است که هیچ چیز نمی‌تواند

جایگزین آن شود. آنها فطرتاً منادیان حق را خوب می‌شناسند و بر این اساس هرگز کارانواهای عاشق پیشه را با امانت داران حق عوض نمی‌کنند».

۲۲ آبان (۱۴ نوامبر)

محتشمی، وزیر کشور رژیم، در مصاحبه‌یی با روزنامه اطلاعات در مورد «دستاوردهای عملیات مرصاد» گفت: «این عملیات یکی از بزرگترین ضربات نظامی بود که منافقین از رزمندگان اسلام خوردند، سردمداران این گروهک با تحلیل‌های غلط و بی‌پایه اقدام به فریب اعضای خود و کشاندن آنها به عملیات کردند. در حال حاضر تصفیه درون گروهی داخل این گروهک شروع شده است. با توجه به روشن شدن ماهیت پلید و وابستگی شدید سردمداران این گروهک، اکنون اعضا و هواداران آن نسبت به سردمداران خود مسئله‌دار شده‌اند. اینها در هر بعدی: از انفجارها و ترورها گرفته تا جاسوسی در طول جنگ برای عراق، تا آنجا که می‌توانسته‌اند به میهن اسلامی خیانت کرده‌اند».

* تلویزیون رژیم دومین قسمت از برنامه موسوم به «روایت فتح» را به مدت ۳۰ دقیقه پخش کرد. در این قسمت ضمن نمایش چند جسد، چند خودرو منهدم شده و نقل و انتقال افراد مسلح رژیم در جاده کرمانشاه - اسلام‌آباد، گوینده برنامه گفت: «تنفر از منافقین بیش از تنفر نسبت به صدام است. ممکن بود عده‌یی برای نبرد علیه صدام نیامده [باشند] (بودند)، اما علیه منافقین و برای مقابله با آنها آمدند». در این برنامه هم چنین پیکان قرمز رنگی در جاده نشان داده و گفته شد که «منافقین» کلیه سرنشینان آن را به قتل رسانده‌اند. در صحنه دیگر این برنامه تحت عنوان «پاکسازی» افراد رژیم در حالی که در خانه‌های اهالی اسلام‌آباد را می‌شکستند و یا از دیوار آنها بالا می‌رفتند نشان داده شدند.

۸ آذر (۲۹ نوامبر)

رادیو رژیم گزارش داد: «در چهارمین روز از هفته بسیج، روز بسیج و امنیت، مانور مقاومت شهری خندق جهت ایجاد آمادگی بیشتر نیروهای بسیجی برای مقابله با توطئه‌های استکبار جهانی و امنیت داخلی شهرها در سراسر شهرهای استان خوزستان به مرحله اجرا گذاشته شد. در اهواز مانور مرصاد شامل حمله و تصرف یک مرکز مهم اداری توسط عوامل نفوذی و نیروهای وابسته به گروهها و نحوه آزاد سازی این مرکز به نمایش در آمد که با شعارهای "مرگ بر آمریکا" اقشار مختلف مردم اهواز مورد استقبال قرار گرفت».

رادیو رژیم در همین روز گزارشی پیرامون برگزاری مانورهای مشابهی در شهرهای تبریز، ارومیه، یزد و کرج را پخش نمود.

۱۱ آذر (۲ دسامبر)

رادیو رژیم: «با شرکت هزاران تن از نیروهای بسیجی مانور عملیات مرصاد از نخستین ساعات بامداد دیروز با استقرار نیروهای مکانیزه، پیاده و زرهی بسیج در نقاط مختلف شهر باختران آغاز شد و رزمندگان گوشه‌هایی از توان رزمی و دفاعی خود را در دفع توطئه‌های دشمنان به نمایش گذاشتند. دیروز هم چنین مانور خندق با شرکت نیروهای انتظامی و بسیجی در سطح شهر اسلام‌آباد غرب به مرحله اجرا در آمد که طی آن نیروهای بسیجی در کنار دیگر قوای انتظامی آمادگی خود را در دفاع از شهر به نمایش در آوردند. به همین مناسبت دیروز عملیات مانور خندق با شرکت بسیجیان شهرستان اردبیل در این شهر به مرحله اجرا در آمد. بسیجیان شرکت کننده در این عملیات آمادگی خود را برای مقابله با توطئه‌های دشمنان انقلاب اسلامی به نمایش گذاشتند».

۱۲ آذر (۳ دسامبر)

به نوشته رسالت، رفسنجانی در دیدار با «قائم مقام و معاون امنیت و مدیران کل و رؤسای ادارات و مسئولین امنیت شهری وزارت اطلاعات در باره موقعیت کنونی جریان‌ات ضد انقلاب گفت: جریانهای چپ یک جریان بالنده رو به رشدی نمی‌توانند باشند مگر [با] (در) دادن شعارها چند آدم گمراه و ناراضی را بتوانند جذب کنند. البته بعنوان یک مزاحم و کسی که نیروها را مشغول می‌کند خواهند بود باید مواظب اینها بود. در ارتباط با منافقین گفت: آنهایی که دستشان رو شده بود و در ماجرا دخالت داشتند و هم‌اکنون به واسطه سابقه و یا پرونده‌ای که دارند مشکل است که جذب جامعه بشوند و در حال حاضر در بن بست هستند و از آینده خود نگران می‌باشند و با توجه به اینکه اینها جوانند شما باید برای جذب اینها راهی پیدا بکنید تا آنها را از این بن بست نجات بدهید. از جمله کارهای عجیب و غریبی که منافقین برای توجیه خودشان می‌کنند این است که افرادی را که با زحمت از کشور خارج کرده‌اند در یک مجموعه‌ای در عملیات مرصاد اینها را به داخل کشور فرستادند به همان صورتی که سراغ دارید منافقین در آنجا قتل عام شدند. برای سازمانی که افراد را یکی یکی پیدا می‌کند و جذب می‌کند وقتی مجموعه اینها را در عملیات مرصاد از دست بدهد ضربه سنگینی است و باید جواب بدهد. رئیس مجلس در ادامه افزود: این تبلیغات کذب و عجیب و غریبی که در اروپا و کشورهای غربی منافقین راه انداخته‌اند که چند هزار نیروهای اینها در ایران اعدام شده است برای این است که افرادی را که در جریان عملیات مرصاد از دست داده‌اند دنیا را توجیه بکنند که این نیروها در داخل ایران اعدام شده‌اند و هدفشان این است که خودشان

را از بن بست بیرون بیاورند. البته ممکن است از این شرارتها ما باز هم داشته باشیم ولی ضربه جدی در عملیات مرصاد به اینها وارد شد. منافقین دیگر پایگاهی که امید جدی به هواداران شان بدهد در میان مردم ندارند. مردم نباید فکر کنند که شما مشکلات را می‌خواهید با سرکوب حل بکنید، سرکوب باید مخصوص عناصر اصلاح ناپذیر باشد. در تمام دنیا همیشه انسانهایی هستند که هیچ راهی جز سرکوب آنها نیست آنها را ما باید سرکوب بکنیم. این حالت وحشت باید برای انسانهای خائن و ناصالح باشد، بجز خائنین بقیه انسانها باید به شما بعنوان یک مأوا و پناهگاه برخورد بکنند و مشکلات خود را باید با شما در میان بگذارند و شما بتوانید مشکلات آنها را حل بکنید».

۱۶ آذر (۷ دسامبر)

به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در گفتگویی به مناسبت چهلمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، در زمینه «تبلیغات رسانه‌های امپریالیستی - صهیونیستی علیه ایران» گفت: «... مثلاً همین جریان اخیر عملیات مرصاد که اتفاق افتاد، مسئولین با اسیرانی که از آنها گرفتند در آوردند، روشن شد که کسانی بودند در داخل کشور که معترف بودند با این جنایتی که مشترکاً عراق و منافقین بعد از اعلام آتش بس انجام دادند، بنا داشتند در کشور یک کار تخریبی وسیعی را انجام بدهند. خوب آنها مجازات شدند. در رابطه با همکاری با تجاوز به خاک ایران که بعد سر و صدایی که الان راه انداختند برای این که نمی‌توانند مسأله را مرتبط بکنند با یک تجاوز مرزی که سرکوب شدند. این را می‌دانند که پوشش دیگری به آن می‌دهند».

۲۱ آذر (۱۲ دسامبر)

روزنامه رسالت در مقاله‌یی با عنوان «ستون پنجم و نحوه برخورد با آن» ضمن دسته بندی گروههای مختلف نوشت: «... طیف سوم گروهی است که در تاریخ انقلاب ننگین ترین خوش خدمتی‌ها را به دشمنان انقلاب ایران نموده است. آنها از بدو پیروزی انقلاب در رقابتی که میان احزاب چپ وابسته به شرق و عناصر جاسوس وابسته به غرب ایجاد گردیده بود، خود را در دامان هر دو جناح قدرت انداخته و تنها هدفی را که در طی این سالها در سر پروراندند دستیابی به حاکمیت بوده است. آنها منافقینی بودند در پوشش مجاهدین خلق. بدون تردید خیانت‌های این طیف علیه اتحاد مردم و نظام اسلامی انقلابی متکی بر آراء عمومی ملت ایران صفحات زشت و تکان دهنده‌ای را در تاریخ انقلاب ایران پدید آورده است. مردم ما خود به یاد دارند که عناصر خود فروخته این سازمان با مردم کوچه و بازار چه کردند،

بمب‌گذاریها، ترورها، تظاهرات مسلحانه، حملات مسلحانه، تبلیغات مسموم و ... که همگی از جمله عوامل تأخیری در وارد ساختن ضربات جانی در کنار جنگ رویا روی بکار بسته شد، آنها به منظور تحقق اهداف خود حتی دست به دامان پست ترین عنصر و خبیث‌ترین موجود در افکار عمومی ملت ایران (صدام) گردیدند. تشکیل باند مزدور موسوم به ارتش آزادیبخش ملی و حضور در عراق داغ ننگی بود که تا آنزمان از سوی هیچ گروه ضدانقلابی مورد نظر قرار نگرفته بود، پدید آورنده شرایط برای دستیابی از سوی ضدانقلاب به چنین مراحل ترحماتی بود که از سوی نظام اسلامی جهت توبه و پشیمانی عناصر دستگیر شده سازمان منافقین صورت گرفته بود. این عناصر با سوء استفاده از عدالت و شخصیت نظام پس از خروج از زندانها تأمین کننده اصلی نیروهای مورد نیاز منافقین برای تشکیل ارتش مزدور حزب بعث به اصطلاح آزادیبخش بودند. بر طبق اطلاعات بدست آمده از عملیات مرصاد قریب ۷۵ الی ۸۰ درصد از نیروهای عملیاتی منافقین از افرادی تشکیل یافته بودند که از زندان آزاده شده و سپس توسط عوامل دیگر به خارج کشور منتقل شده بودند. این در حالی بود که در صد جذب افراد و عناصر غیر تشکیلاتی منهای عناصر هوادار که از قبل به تشکیلات متصل بوده‌اند تقریباً صفر بوده است. به یقین در هیچ کجای جهان به شکلی که در ایران اتفاق افتاده و عمل شده با خیانتکاران با ملاطفت بیش از حد برخورد نشده است. اما در ایران هر یک از افرادی که از زندان آزاد شده و به عراق منتقل گردید در عملیاتی در نقاط مرزی شرکت کرده گاه منجر به شهادت فرزندان این مرز و بوم شد و این موضوع در هیچ نقطه‌ای از جهان نمونه دوم نمی‌تواند داشته باشد. منافقین بدلیل افشای ماهیت اصلی آنها در بین افکار عمومی هیچگاه نتوانستند جذب نیروی جدید نموده و تشکیلات خود را گسترش دهند. آنها از بین تمامی هوادارانی که از اوایل پیروزی انقلاب سابقه هواداری و یا اتصال به تشکیلات را داشته‌اند تنها کمتر از ۲ درصد را توانسته بودند که جذب نمایند. این عامل دلیل اصلی برای انجام حرکات وحشیانه و جنایتکارانه‌ای بوده که به منظور جلوه دادن به حضور گسترده در کشور به طور کاذب انجام گرفت. از طرفی پیش از انجام عملیات فروغ جاویدان در محور غرب کشور خط اصلی ارائه شده به هواداران و عناصر تشکیلاتی درون شهر ضمن اعتراف به اعمال تروریستی بر این باور استوار بود که "نیروی چریک شهری" نیروی "میکروب" (نیروی زیرین و پست) بوده و این نیرو بدلیل عدم دسترسی به نتایج مطلوب که همانا دستیابی به حکومت است نمی‌تواند موفق باشد به همین دلیل می‌بایست تمامی نیروها به منظور انجام یک حرکت نهائی در قالب ارتش آزادیبخش! در عراق تجمع نمایند. آنها مرحله ترورهای شهری را مرحله محدود کننده‌ای دانسته و اعتقاد داشتند که این مرحله

ضمیمه ۲

واکنش‌های بین‌المللی در برابر

نقض حقوق بشر در ایران

۱ - سازمان ملل متحد

● قطعنامه مجمع عمومی

● گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی

۲ - سازمان عفو بین‌الملل

● گزارش‌ها و رهنمودها برای «اقدام فوری»

۳ - کمیته ایران - سوئد برای دفاع از حقوق بشر در ایران

● خلاصه گزارش

نخواهد توانست اهداف سازمان را تأمین کند. این همه در شرایطی انجام گرفت که تمامی سرمایه‌های دشمنان انقلاب از جمله برخی کشورهای حاشیه‌ای خلیج فارس در خدمت تجهیز هر چه بیشتر منافقین بکار رفته و امکانات بسیار پیشرفته‌ای را برای ادامه جنایتهای این وابستگان در اختیار آنان قرار دادند. حال پس از چنین توطئه چند ملیتی و گسترده‌ای که به صورت هماهنگ صورت گرفت جنایتکاران می‌بایست جایزه دریافت می‌کردند؟! اسناد و مدارک گویای این واقعیت است که اکثر قریب به اتفاق از وابستگان به این طیف در زندانها از انجام عملیات توسط منافقین مطلع بوده و انتظار شرایطی بودند که با رژه نیروهای منافقین در میدان آزادی پس از فتح تهران! آنها نیز دست به شورش زده و به نیروهای آزادیبخش بپیوندند. حال به اعتقاد سردمداران حقوق بشر در جهان این عده که دستشان تا مرفق به خون ملت ایران آغشته است می‌بایست آزاد شوند و جنایات خود را گسترش دهند. اینان می‌بایست بر اساس آیه شریفه (ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب) به کیفر اعمال ننگین خود برسند تا دیگر کسی در فکر احیاء تفکر مزدوری دشمنان مردم ایران نباشد. از اینطریق و پس از جریان احکام قصاص در رگهای جامعه زمینه‌های فساد برجیده شده و امنیت که خواسته آحاد مردم می‌باشد به جامعه بازگردانده خواهد شد. آیا به کسانی که مستقیماً اطلاعاتی مربوط به حملات موشکی و بمبارانهای دشمن علیه شهرهای ایران را می‌دادند می‌توان اجازه مزدوری و جنایت دوباره داد؟».

قطعه‌نامهٔ مجمع عمومی ملل متحد

دربارهٔ وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران

گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی

استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، کوستاریکا، دانمارک، ایسلند، ایرلند،
لوکزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، ساموآ و اتحاد پادشاهی بریتانیای کبیر و
ایرلند شمالی

مجمع عمومی،

با راهنمایی اصولی که در منشور ملل متحد، بیانیه جهانی حقوق بشر (۱) و
میثاقهای بین‌المللی حقوق بشر (۲) تبلور یافته‌اند
با تأکید بر این که تمامی کشورهای عضو موظفند حقوق بشر و آزادیهای
اساسی را به پیش برده و مورد حمایت قرار دهند و تعهداتی را که در اسناد مختلف
بین‌المللی در این زمینه تقبل کرده‌اند به جای آورند،
با یادآوری قطعه‌نامه‌های ذیربط خود و هم چنین قطعه‌نامه‌های کمیسیون حقوق
بشر و کمیته فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها،
با یادآوری خاص قطعه‌نامهٔ ۱۹۸۸/۶۹ کمیسیون حقوق بشر به تاریخ ۱۵ مارس
۱۹۸۸ (۳)، که به موجب آن کمیسیون تصمیم گرفت مأموریت نمایندۀ ویژهٔ خود را به
مدت یکسال تمدید کند و از او بخواهد یک گزارش مقدماتی در باره وضعیت حقوق
بشر در جمهوری اسلامی ایران از جمله وضعیت اقلیتهایی هم چون بهاییان، به
اجلاس چهل و سوم مجمع عمومی و یک گزارش نهایی به چهل و پنجمین اجلاس این
کمیسیون ارائه دهد،

با استقبال از آتش بس اخیر به مثابه یک تحول مثبت که باید به ایجاد وضعی
کمک کند که در آن برخورداری کامل از حقوق بشر و آزادیهای اساسی میسر شود،

۱ - قطعه‌نامه (111) 217A

۲ - رجوع شود به قطعه‌نامه (XX1) 2200A، متن پیوست.

۳ - رجوع شود به:

با توجه به نظر نماینده ویژه مبنی بر این که طی دوران مورد نظر، دولت جمهوری اسلامی ایران به ابراز تمایل خود در مورد افزایش تدریجی همکاری با ارگانهای دیصلاح ملل متحد ادامه داده است،

با تصدیق این که تعهد مقامهای ایرانی به ارائه پاسخ مشروحی به اتهامات نقض حقوق بشر، یک تحول مثبت شمرده می شود،

با یادآوری این که معذالک هنوز یک پاسخ مشروح به اتهامات مشخصی که توسط نماینده ویژه به اطلاع دولت ایران رسانده شده، دریافت نگردیده است،

با ابراز تاسف از این که در ورای نشانه یک آمادگی بیشتر برای همکاری با نماینده ویژه، هنوز وضعیت همکاری کامل برقرار نشده است،

با یادآوری تماسهای اخیر میان نماینده ویژه و دولت جمهوری اسلامی ایران که امید است منجر به همکاری کامل میان نماینده ویژه و دولت جمهوری اسلامی ایران، از جمله دیداری از جمهوری اسلامی ایران، شود تا نماینده ویژه بتواند مأموریت خود را به انجام رساند،

با یادآوری این که بهاییان در جمهوری اسلامی ایران، هم چنان تحت انواع مختلف آزار و تبعیض قرار دارند، هر چند نشانههایی در دست است که در ماههای اخیر از شدت آزار بهاییان تا حدی کاسته شده و تعدادی از آنان از زندان آزاد شده اند،

۱ - گزارش مقدماتی نماینده ویژه و ملاحظات و مشاهدات موجود در آن را مورد توجه و قدردانی قرار می دهد (۴)؛

۲ - بار دیگر از دولت جمهوری اسلامی ایران می خواهد که با نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر همکاری کامل نموده و، به ویژه، به او اجازه دهد که از آن کشور دیدار کند؛

۳ - دولت جمهوری اسلامی ایران را فرا می خواند تا به تعهد خود مبنی بر ارائه اطلاعات مشروح در مورد اتهاماتی که در زمینه نقض حقوق بشر به اطلاعات رسانده شده است، بلافاصله عمل کند؛

۴ - نگرانی عمیق خود را در مورد اتهامات متعدد و مشروح نقض شدید حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، که نماینده ویژه در گزارش خود به آنها استناد کرده است، مشخصاً موارد مربوط به حق حیات، حق مصون بودن از شکنجه یا رفتار یا تنبیه وحشیانه، غیر انسانی و تحقیر آمیز، حق آزادی و امنیت فردی، حق محاکمه عادلانه و حق آزادی فکر، عقیده و مذهب، بار دیگر ابراز می دارد؛

۵ - ابراز نگرانی جدی می کند که به رغم اظهار نماینده ویژه مبنی بر کاهش مستمر تعداد اتهامات نقض حق حیات در سال ۱۹۸۷، اطلاعاتی که در دست اوست حاکی از آن است که در طی ماههای ژوئیه تا سپتامبر ۱۹۸۸ موج جدیدی از اعدامها صورت گرفته و به مرگ عده زیادی به خاطر اعتقادات سیاسیشان منجر شده است؛

۶ - در مورد اتهامات استمرار بدرفتاری و شکنجه، اعم از جسمی و روحی، در زندانهای ایران، به ویژه در دوران بازجویی و نیز بلافاصله بعد از دستگیری و قبل و بعد از صدور حکم نهایی، نگرانی عمیق خود را ابراز می دارد؛

۷ - هم چنین از وجود محاکمات بسیار کوتاه، غیر رسمی و خلاف قاعده، بی اطلاع نگاهداشتن مدافعان از اتهامات مشخصی که به آنها وارد می شود، فقدان مشاوره قانونی، فقدان مرحله خاص فرجام خواهی و سایر خلافاکاریهایی که ضوابط بین المللی محاکمات عادلانه را مخدوش می سازند، ابراز نگرانی عمیق می کند؛

۸ - در مورد اهمیت تحقیق فوری در باره کلیه اتهامات مربوط به نقض مقررات در زمینه رفتار با زندانیان سیاسی و سایر بازداشت شدگان، و هم چنین در باره ضرورت جبران خسارت در مورد افرادی که حقوق انسانیهایشان نقض گردیده است، با نماینده ویژه هم عقیده می باشد؛

۹ - از قصد نماینده ویژه مبنی بر منظور کردن مسائلی چند در زمینه سیستم قانونی قابل اجرا در جمهوری اسلامی ایران در گزارش خود به چهل و پنجمین اجلاس کمیسیون حقوق بشر، استقبال می کند؛

۱۰ - نتیجه گیری نماینده ویژه را مبنی بر این که در جمهوری اسلامی ایران اعمالی واقع می شوند که با تعهداتی که آن کشور در اسناد بین المللی متقبل شده است، مطابقت ندارند، و این که استمرار اتهامات در زمینه نقض حقوق بشر هم چنان نگرانی بین المللی و تداوم نظارت ملل متحد بر اوضاع آن کشور را توجیه می کند، مورد تأیید قرار می دهد؛

۱۱ - از دولت جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک کشور عضو میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی می خواهد که حقوق به رسمیت شناخته شده در آن میثاق را برای آحاد کشورش رعایت و تضمین و آنها را در سیستم قضاییش وارد کند؛

۱۲ - از دبیر کل درخواست می کند که هر گونه کمک لازم را در اختیار نماینده ویژه قرار دهد؛

۱۳ - مصمم است که در چهل و چهارمین اجلاس خود به بررسی وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، از جمله وضعیت گروههای اقلیت هم چون بهاییان، ادامه دهد تا در پرتو اطلاعات جدیدی که از طرف کمیسیون حقوق بشر و شورای اقتصادی و اجتماعی فراهم می آید، به بررسی مجدد این وضع بپردازد.



ملل متحد

مجمع عمومی

سند A/43/705

۱۲ اکتبر ۱۹۸۸

گزارش شورای اقتصادی و اجتماعی

وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایرانیادداشت دبیرکل

دبیر کل افتخار دارد که گزارش مقدماتی تهیه شده توسط آقای رینالدو گالیندوپل (السالوادور)، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، را درباره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، بر طبق بند دوازده قطعنامه ۱۹۸۸/۶۹ مورخ ۱۰ مارس ۱۹۸۸ کمیسیون حقوق بشر و تصمیم ۱۹۸۸/۱۳۷ شورای اقتصادی و اجتماعی مورخ ۲۷ مه ۱۹۸۸، به آگاهی اعضای مجمع عمومی برساند.

پیوست یادداشت [دبیرکل]

گزارش مقدماتی درباره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، تهیه شده توسط نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر، بر طبق قطعنامه ۱۹۸۸/۶۹ کمیسیون و تصمیم ۱۹۸۸/۱۳۷ شورای اقتصادی و اجتماعی.

فهرست مطالبI - مقدمهII - ارتباط با دولت ایران

الف - مکاتبات

ب - ملاقات با نماینده دولت جمهوری ایران

III - اطلاعات فراهم شده برای نماینده ویژه

الف - اطلاعات شفاهی

ب - اطلاعات کتبی

۱ - حق زندگی

۲ - حق مصون بودن از شکنجه یا رفتار یا مجازات وحشیانه،

غیر انسانی یا تحقیر آمیز

۳ - حق آزادی و امنیت فرد

۴ - اطلاعات در مورد وضعیت پیروان مذهب بهایی

پ - اطلاعات تازه تر در مورد ادعای نقض حق زندگی

IV - بررسی اظهار نظرهای اخیر دولت جمهوری اسلامی ایران

الف - سیاست و حقوق بشر

ب - سازگاری قوانین اسلامی با قوانین بین المللی

پ - همکاری ارائه شده توسط دولت جمهوری اسلامی ایران

ت - آزادی زندانیان

ث - پاسخ مشروح به اتهامات

V - ملاحظات کلی

I - مقدمه

۱ - کمیسیون حقوق بشر در چهل و چهارمین اجلاس خود با تصویب قطعنامه شماره ۱۹۸۸/۶۹، به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۸۸، تصمیم گرفت که مأموریت نماینده ویژه را به شرح مذکور در قطعنامه شماره ۱۹۸۴/۵۴، به تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۸۴، برای یک سال دیگر تمدید کند و از نماینده ویژه خواست تا یک گزارش مقدماتی درباره وضع حقوق بشر در ایران به چهل و سومین اجلاس مجمع عمومی و یک گزارش نهایی به چهل و پنجمین اجلاس کمیسیون ارائه کند.

۲ - بر طبق بند ۱۲ قطعنامه شماره ۱۹۸۸/۶۹، کمیسیون حقوق بشر، نماینده ویژه بدین وسیله گزارش مقدماتی خود را درباره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، به چهل و سومین اجلاس مجمع عمومی تسلیم می‌کند.

۳ - همانند گزارشهای قبلی نماینده ویژه، فصل II گزارش مقدماتی دربرگیرنده ارتباطهایی است که نماینده ویژه با دولت ایران داشته است. فصل III اطلاعاتی را که، به صورت شفاهی یا کتبی، نماینده ویژه از زمان تمدید مأموریتش درباره تحول وضع حقوق بشر و آزادیهای اساسی در آن کشور دریافت کرده است، توصیف می‌کند. فصل IV نظرانی را که اخیراً از طرف دولت ایران بیان شده است، مورد ملاحظه قرار می‌دهد. بررسی چنین نظرانی در این گزارش به جا به نظر می‌رسد، زیرا ممکن است مجمع عمومی را در مباحثاتش درباره این مسأله و قطعنامه‌یی که ممکن است به دنبال آن به تصویب برسد، کمک کند. فصل ۵ شامل ملاحظات کلی است.

۴ - نکاتی چند راجع به نظام قانونی مجری در جمهوری اسلامی ایران در گزارش نهایی به کمیسیون حقوق بشر مورد توجه قرار خواهد گرفت. از جمله این نکات، مسأله وجود حمایت‌های قانونی در جمهوری اسلامی و انطباق آن با مفاد میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی است. برخی از نکاتی نیز که ممکن است توسط دولت ایران در پایان دوره آزمایشی اجرای قانون جزایش، از نظر هماهنگ کردن آن با اسناد بین‌المللی، مورد توجه قرار گیرد، بررسی خواهد شد.

II - ارتباط با دولت ایران

الف - مکاتبات

۵ - در تاریخ ۵ فوریه ۱۹۸۸، نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر

ملل متحد در ژنو در جواب به نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۸ نماینده ویژه (نقل شده در گزارش کمیسیون حقوق بشر، سند E/CN.4/1988/24، بند ۶) در نامه‌یی چنین نوشت:

«نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۸۸ شما عزّ و صلّ بخشید. [این جانب] افتخار دارد به اطلاع شما برساند که دولت جمهوری اسلامی ایران، پس از توجه به مفاد و ضامیم نامه مذکور، تا آن جا که بتواند برای ارائه هر نوع اطلاعاتی در رابطه با اتهامات وارده علیه خود، با مرکز حقوق بشر همکاری خواهد کرد. می‌توان ترتیب ملاقات و بحث در باره مسأله مورد نظر را داد. امیدواریم در آینده بسیار نزدیک خبری از شما در مورد تعیین زمان و مکان ملاقات دریافت کنیم. از این فرصت استفاده کرده تمایل خود را به ادامه روابط حسنه‌یی که اکنون بین دو نهاد ما برقرار شده است، ابراز می‌داریم».

۶ - در ۲۵ مارس ۱۹۸۸، نماینده دائمی، نامه‌یی به نماینده ویژه در مورد مسأله غیر نظامیان کرد، که در بند ۲۳ گزارش (E/CN.4/1988/24) به کمیسیون حقوق بشر به آن اشاره شده است، ارسال داشت. نامه مذکور چنین است: «از آن جا که مسأله کردها در گزارش شما به کمیسیون حقوق بشر مطرح شده است، مایلم توجه شما را به نکاتی چند در این باره جلب کنم:

۱ - عراق، هزاران کرد را به اجبار و بر خلاف میل خودشان اخراج کرده است. اکثر اخراج شدگان اکنون در ایران پناه یافته‌اند.

۲ - محله‌های مسکونی کردهای عراقی مستمراً زیر آتش بمبارانهای عراق قرار می‌گیرد و به ویژه بمبهای ناپالم و خوشه‌یی بر سر آنها ریخته می‌شود.

۳ - کردهای عراقی با سلاحهای شیمیایی مورد حمله قرار گرفته بودند که انزجار برانگیزترین نمونه آن در مورد مردم حلبچه در استان سلیمانیه عراق بود. این حمله ۵۵۰۰ کشته و ۴۵۰۰ زخمی به جا گذاشت. چنان که یک خبرنگار غربی گزارش کرده است، و من از وی نقل قول می‌کنم، بیش از یکصد جسد از زنان، کودکان و مردان سالخورده‌یی که قربانی بدترین حمله شیمیایی به مردم غیر نظامی شده بودند، در خیابانها، کوچه‌ها و حیاط خانه‌های این شهر خالی از سکنه افتاده بود. برخی از قربانیان، کودکان خود را، در سکوت، در آغوش کشیده بودند و برخی دیگر، جلو درب خانه بروی زمین پهن شده بودند. در منازل دیگر، زیرزمین خانه به اتاق مرگ ساکنانی تبدیل شده بود که کوشش کرده بودند از ابر مهلک سنگین تر از هوا، که به پناهگاهشان نفوذ کرده بود، بگریزند. در بیرون، اجساد باد کرده در خیابانها پراکنده بودند.

عالیجناب، صدها کرد به عنوان شاهدان عینی جنایات غیر انسانی و نقض

حقوق بشر به وسیله رژیم عراق، آماده‌اند تا شما با آنها مصاحبه کنید. ما در انتظار جواب سریع شما به درخواست عاجل این گردها برای مصاحبه با شما هستیم.»

۷ - در جواب به نامه مذکور، نماینده ویژه، نامه‌یی به تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۸۸ به نماینده دائمی ارسال داشت. متن نامه به این شرح است:

«از نامه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۸۸ شما متشکرم. پس از بررسی دقیق مطالب آن چنین به نظر می‌رسد که این نامه به اعمال دولت عراق علیه گردهای تبعه و ساکن خاک عراق مربوط می‌شود. در نتیجه به نظر می‌رسد موقعیت مورد اشاره در نامه شما، هر چند وخامت دارد، اما در محدوده مأموریت من قرار نمی‌گیرد. با این حال، چون نامه شما به اطلاعاتی استناد می‌کند که من قبلاً دریافت کرده‌ام و در آخرین گزارش به کمیسیون حقوق بشر (بند ۲۳) آمده است، از طریق استناد به آن در گزارش آینده‌ام در اختیار مراجع ذیصلاح سازمان ملل متحد خواهم گذارد. این مراجع می‌توانند بر اساس آن و بنا بر تشخیص خود اقدام کنند.»

۸ - پیرو تصویب قطعنامه ۱۹۸۸/۶۹ کمیسیون حقوق بشر و پس از تصمیم ۱۹۸۸/۱۳۷، مورخ ۲۷ مه ۱۹۸۸ شورای اقتصادی و اجتماعی، نماینده ویژه در تاریخ ۳ ژوئن ۱۹۸۸، همراه با ارسال متن قطعنامه، نامه‌یی برای وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران فرستاد. متن نامه از این قرار است:

«افتخار دارم که توجه شما را به قطعنامه ۱۹۸۸/۶۹ کمیسیون حقوق بشر درباره وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، که متن آن پیوست است، جلب کنم. همان طور که آن جناب توجه خواهند کرد، کمیسیون حقوق بشر تصمیم گرفت مأموریت مرا، به عنوان نماینده ویژه، یک سال دیگر تمدید کند و از من خواسته است که یک گزارش مقدماتی برای چهل و سومین اجلاسیه مجمع عمومی و یک گزارش نهایی به چهل و پنجمین اجلاسیه کمیسیون ارائه دهم.

مایلم به آن جناب اطمینان دهم هم چنان که قبلاً هم، پس از انتصاب به سمت نماینده ویژه کمیسیون این اطمینان را داده‌ام که تصمیم دارم مأموریت خود و مسئولیت‌هایی را که کمیسیون بر عهده من گذاشته است در کمال بی‌نظری و واقع‌بینی انجام دهم. می‌خواهم با استفاده از این فرصت، بر این اعتقاد قاطع خود تأکید کنم که انجام کامل مسئولیت‌هایم مستلزم آن است که تماس مستقیم با دولت آن جناب حفظ شود و توسعه یابد. من، از طریق مرکز حقوق بشر، کاخ ملل، ژنو، در اختیار دولت آن جناب، برای هر ارتباطی که لازم بداند با من برقرار کند، هستم.»

۹ - در ۶ سپتامبر ۱۹۸۸، پس از برگزاری یک سلسله مصاحبه غیر رسمی که طی آن ۱۶ نفر که ادعا می‌کردند اطلاعات دست اول و تجربه‌هایی از جوانب مختلف وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی دارند، تجربیاتشان را برای نماینده ویژه شرح

دادند، نماینده ویژه، نامه‌یی به نماینده دائمی نوشت و چکیده‌یی از اظهارات این اشخاص و نیز اطلاعاتی را که به طور کتبی دریافت کرده‌بود، به آگاهی وی رساند. فشرده این اطلاعات کتبی و شفاهی در بخش III، در زیر، منعکس شده است. در نامه مذکور چنین آمده است:

«مایلم به اطلاع شما برسانم که طی مسافرت به ژنو، از ۲۵ تا ۲۴ ژوئن ۱۹۸۸، در چارچوب مأموریتی که به موجب قطعنامه ۱۹۸۸/۶۹ کمیسیون حقوق بشر، به من محول شده است، یک سلسله جلسات غیر رسمی با ۱۶ نفر از کسانی که می‌گویند اطلاعات و تجربیات دست اولی از جوانب مختلف وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران دارند، ترتیب دادم. خلاصه‌یی از اتهاماتی که در طول این جلسات استماع عنوان شده‌اند، برای اطلاع شما به پیوست ارسال می‌شود. خلاصه‌یی از اتهامات موجود در اسناد و نامه‌هایی نیز، که افراد و سازمانهای مختلف طی ماههای اخیر برای من فرستاده‌اند جهت اطلاع شما به پیوست ارسال می‌شود. از دریافت هر گونه خبر یا اظهار نظری که دولت آن جناب بخواهد در باره این اتهامات در اختیار بگذارد، بسیار خرسند خواهم شد.

به علاوه مایلم به اطلاع شما برسانم که در رابطه با تهیه گزارش مقدماتی خود برای مجمع عمومی، تصمیم دارم از ۲۶ تا ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۸، از مرکز حقوق بشر در ژنو دیدار کنم. امیدوارم در آن زمان ترتیب ملاقاتی بین ما داده شود تا بتوانیم گفتگویی را که سال گذشته شروع کردیم، با همان روحیه سازنده و مثبتی که در بیانات آن جناب در روز ۹ مارس ۱۹۸۸، در مقابل چهل و چهارمین اجلاسیه کمیسیون حقوق بشر و نیز توسط آقای اسدی، ناظر جمهوری اسلامی ایران، در روز ۱۹ اوت ۱۹۸۸ در چهلیمین اجلاس کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها ابراز گردید، ادامه دهیم.»

۱۰ - در روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۸، پس از دریافت اطلاعاتی درباره موج اعدام‌هایی که ادعا می‌شد از ماه ژوئیه ۱۹۸۸ در جمهوری اسلامی ایران انجام گرفته است، نماینده ویژه خلاصه‌یی از این اتهامات و هم چنین فشرده‌یی از اتهامات عنوان شده در زمینه تبعیض علیه پیروان مذهب بهایی را ضمن نامه‌یی به اطلاع نماینده دائمی رساند. این مجموعه در بخش III در زیر، منعکس شده است. متن نامه، نامبرده به شرح زیر است:

«پیرو نامه‌ام به تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۸۸، که طی آن خلاصه‌یی از اطلاعات کتبی و شفاهی دریافت شده در ماههای اخیر را برای آن جناب ارسال کرده بودم، اینک بدین وسیله مایلم اتهامات مشروح دیگری را که اخیراً به نظر من رسانده‌اند، برای شما ارسال دارم. از دریافت هر گونه خبر یا اظهار نظری که دولت آن جناب

بخواهد درباره این اتهامات در اختیار بگذارد، بسیار خرسند خواهم شد».

ب - ملاقات با نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران

۱۱ - در روز ۲۷ سپتامبر ۱۹۸۸، ملاقاتی بین نماینده ویژه و آقای اسدی، کاردار نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو، در محل دفتر ملل متحد در ژنو صورت گرفت. در جریان ملاقات، نماینده ویژه بر اهمیت دریافت پاسخ مشروحی از طرف دولت ایران به اتهاماتی که به آن دولت تسلیم شده بود، تأکید ورزید تا بدین وسیله بتوان تصویر دقیقی از وضع موجود در اختیار مراجع صلاحیتدار ملل متحد قرار داد. موارد دیگری نیز که به مأموریت نماینده ویژه مربوط می‌شد مورد بحث قرار گرفت.

III - اطلاعات فراهم شده برای نماینده ویژه

الف - اطلاعات شفاهی

۱۲ - در روزهای ۲۱، ۲۳، و ۲۴ ژوئن ۱۹۸۸، نماینده ویژه به برگزاری یک ردیف جلسات استماع غیر رسمی دست زد که طی آن ۱۶ نفر، که ادعا می‌کردند اطلاعات دست اول و تجربیاتی از جنبه‌های مختلف وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران دارند، تجربیات خود را توضیح دادند. هفت نفر از افرادی که در مقابل نماینده ویژه حاضر شدند بهایی بودند و درخواست کردند که هویتشان فاش نشود. ۹ نفر دیگر خود را هواداران سازمان مجاهدین معرفی کردند. این عده به ترتیب حضور در مقابل نماینده ویژه عبارتند از: خانم کبری جوکار، آقای محمدرضا...، آقای ابوالفضل برزگر فتحی، آقای ماشاءالله مکانکی، آقای محمود داوودی، خانم مریم حاجی خانیان و آقای محمود... (افرادی که نام خانوادگی‌شان ذکر نشده، خواسته‌اند که فاش نشود).

۱۳ - تمام افرادی که در مقابل نماینده ویژه ظاهر شدند گفتند که مدت زمانی را، به طولهای مختلف، در ایران زندانی بوده‌اند. دوره‌هایی را که هواداران مجاهدین در زندان گذرانده‌اند، اغلب ۵ یا ۶ سال بوده است. چندین نفر از آنان شهادت دادند که شاهد اعدامها در زندان بوده‌اند. برخی دیگر ادعا کردند که افراد خانواده یا دیگر اقوامشان اعدام شده‌اند. یکی از بهاییانی که در مقابل نماینده ویژه حاضر شده بود شهادت داد که ۳ بهایی دیگر که با او در سال ۱۹۸۱ در یک زندان

بودند، بعداً اعدام شدند. آنها آقایان امینی، باب‌زاده و خیرخواه بودند. یک بهایی دیگر شهادت داد که دو نفر از بستگانش، آقا و خانم سیاوشی، در ژوئن ۱۹۸۳ به جرم بهایی فعال بودن، اعدام شده‌اند. اجساد آنها به خانواده‌هایشان باز گردانده نشد بلکه توسط پاسداران انقلاب، همراه با دیگر بهاییان اعدام شده، دو سه نفری در یک قبر، در گورستان شیراز دفن شده‌اند. همین فرد با دو بهایی دیگر آشنا بوده است که آنها نیز بعداً اعدام شدند: آقای اردشیر اختری، عضو شورای ملی منحل بهاییان، که بعد از ۳ سال زندانی بودن در ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۷ اعدام شد و آقای جهانگیر هدایتی، عضو دیگر شورای ملی بهاییان، که در ۱۵ ماه مه ۱۹۸۴ اعدام شد. ۱۴ - خانم کبری جوکار گفت: برادرزاده او محمد صباغی در زندان زیر شکنجه کشته شده است. آقای بهمن جنت صادقی شهادت داد که وقتی در زندان بوده، بیش از ۹۰ نفر از زندانیان در سه دسته ۳۰ نفری پی در پی در یک شب اعدام شده‌اند. او بعداً متوجه شده‌است که تعداد نفرات اعدام شده آن شب به ۱۵۵ نفر رسید و همه آنها در قبرهای دسته‌جمعی دفن شده‌اند. او شخصاً زندانی ۶۵ ساله‌یی به نام حسن صفایی را می‌شناخته که اعدام شده است. او هم چنین ادعا کرد که از سال ۱۹۸۷، سیاست اعدام زندانیان تغییر کرده و زندانیان دیگر نه در زندان اوین بلکه در خانه‌های مختلفی در شهر اعدام می‌شوند. خانم وجیهه کربلائی فتح بیان کرد که هنگامی که در سال ۱۹۸۷ در زندان کمیته مشترک زندانی بوده، شاهد مرگ یک زندانی زن به نام مختارزاده بوده است. خواهر او، زهرا، نیز ادعا می‌شود که در زیر شکنجه مرده است. آقای ابوالفضل برزگر فتحی شهادت داد که از میان ۷۰۰ زندانی که در سال ۱۹۸۷ در زندان اوین، در اعتراض به شرایط زندان دست به اعتصاب غذا زدند، ۲۰ نفر مورد ضرب و جرح قرار گرفتند و بعداً اعدام شدند. خانم مریم حاجی خانیان، درباره تعدادی از آشنایانش صحبت کرد که اعدام شده‌اند. این عده عبارت بودند از شوهر خواهرش، مرتضی خبازیان، زن ۶۰ ساله‌یی به نام خدیجه ذبیحی که مورد تجاوز قرار گرفته و اعدام شد و تمامی پسران او که به عنوان هواداران مجاهدین اعدام شدند. یک مورد دیگر، حسن صباغی، که قبل از غیر قانونی شدن سازمان مجاهدین دستگیر شده بود، در سال ۱۹۸۷ اعدام شد. محمدرضا... گفت که یک هم‌سلولی او به نام ناصر ناظری، به جرم خواندن آیات قرآن به صدای بلند در زندان گوهردشت اعدام شد.

۱۵ - تمام افرادی که در برابر نماینده ویژه حاضر شدند تأیید کردند که مورد بدرفتاری و شکنجه‌های جسمی و روانی قرار گرفته‌اند. رایج‌ترین نوع شکنجه شلاق زدن، به ویژه بر کف پا، و زدن همزمان توسط چند پاسدار بود. افراد متعددی مورد اعدامهای مصنوعی و سایر اشکال شکنجه روانی قرار گرفته‌اند، از جمله تهدید

به تجاوز جنسی و تهدید به شکنجه والدین، فرزند یا همسر. شرایط زندان به طور یکسان بسیار وخیم توصیف شده است. سلولها تنگ، مرطوب، تاریک و دارای جمعیتی بسیار متراکم بوده‌اند. غذا ناکافی و بی‌کیفیت بوده است. شرایط بهداشتی بسیار بد منجر به شیوع بیماریهای پوستی و غیره در بین زندانیان شده و دسترسی کافی به پزشک و دارو وجود نداشته است. اغلب اوقات زندانیان سیاسی با مجرمان عادی، از جمله با معتادان به مواد مخدر در یک جا نگهداشته می‌شده‌اند. زندانهایی که دارای شرایط بسیار بد توصیف شده از جمله شامل قزل حصار در کرج، اوین در تهران، صالح‌آباد، گوهردشت و ساوه در شمال ایران می‌شوند.

۱۶ - برخی از افرادی که در برابر نماینده ویژه ظاهر شدند اشکال خاص شکنجه‌هایی را توصیف کرده‌اند که ادعا می‌کردند در مورد خودشان اعمال شده یا شاهد آن بوده‌اند. خانم کبری جوکار اظهار داشت که در دوران اسارت خود کودکان ۸ تا ۱۱ ساله، اکثراً دختر، را دیده است که برای کار اجباری [بیگاری] مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. او شاهد بوده است که دختران مورد تجاوز پاسداران انقلاب قرار می‌گرفتند و سایر کودکان حتی تا ۶ ساله، شکنجه شده‌اند. او همچنین شاهد شکنجه زنان بلافاصله بعد از وضع حمل بوده است و به طور خاص در این مورد از مریم عبداللهی نام برد. محمدرضا... و محمود داوودی شکنجه‌یی معروف به تابوت را توصیف کردند. در این شکنجه زندانی را چشم بسته در یک جعبه تابوت مانند می‌نشانند و پیاپی به یک دیوار فشار می‌دهند. محمد داوودی از دو زندانی، مغربی و رشیدی، نام برد که به گفته خودشان مورد این شکنجه واقع شده بودند. چند نفر تأیید کردند که در طی سالهای اخیر، به ویژه از سال ۱۹۸۷ تا کنون، شیوه‌های شکنجه‌یی که در زندانهای ایران اعمال می‌گردد پیچیده‌تر شده و اقداماتی صورت می‌گرفته است تا آثار شکنجه جسمی را از بین ببرد. برای شلاق زدن از انواع جدید کابلها استفاده می‌شد و زندانیان شکنجه شده از سایرین جدا و در محل دیگری نگهداری می‌شدند تا این که آثار شکنجه‌هایشان از بین برود. بهمن جنت صادقی تأیید کرد که یکی از شیوه‌های جدید شکنجه عبارت بود از وارد کردن مجرمان عادی خشن به میان زندانیان سیاسی و تحریک آنها به شکنجه سایر زندانیان و تجاوز به آنها. علاوه بر این او تأیید کرد که از سال ۱۹۸۷ تا کنون ماشینی مورد استفاده قرار می‌گرفته که با زدن سوزن به کف پاهای زندانیانی که با کابل شلاق خورده بودند، توهم آن وسایل آثار شکنجه را از بین می‌برده است. برخی افراد در بخشهای مختلف بدن خود آثار و علائمی به گزارشگر ویژه نشان دادند که ناشی از شکنجه در زندان بوده است.

۱۷ - اکثر افرادی که در برابر نماینده ویژه حاضر شدند محاکمه خود را یک

جلسه بسیار کوتاه توصیف کردند که بیش از چند دقیقه طول نکشیده است. چنین جلساتی در حضور یک حاکم شرع برگزار می‌شده و گاهی در حضور یک حاکم و یک مقام مذهبی دیگر که به عنوان بازجو عمل می‌کرده است. در بعضی موارد، حکم تنها پس از گذشت ماهها از برگزاری محاکمه به اطلاع متهم می‌رسیده است. هیچ یک از افراد به وکیل مدافع دسترسی نداشته و امکانی برای فرجام خواهی از دادگاه بالاتر نداشته‌اند. در برخی موارد به متهمان فشار وارد می‌آورده‌اند که از اعتقادات خود دست بردارند و اسلام بیاورند یا از ایدئولوژی سیاسی خود توبه کرده و برای اعلام چنین توبه‌یی بر صفحه تلویزیون ظاهر شوند. چشم برخی افراد را در طول محاکمه می‌بسته‌اند. بهمن جنت صادقی اظهار داشت که او در تاریخ اول نوامبر ۱۹۸۵، قبل از این که سازمان مجاهدین منحل گردد، دستگیر شد و دادگاه او که از یک قاضی به نام راوندی و یک دادستان به نام کچوئی تشکیل می‌شد، اعتراف کرد که دستگیری وی غیر قانونی صورت گرفته است، ولی او به ۶ ماه زندان محکوم گردید. ابوالفضل برزگر فتحی بعد از یک سال اسارت ظرف ۳ دقیقه محاکمه گردید. او به سه سال زندان محکوم شد ولی در واقع ۶ سال زندان بود. محمد داوودی گفت که او دو بار در برابر یک قاضی شرع محاکمه شده که، به گفته وی، هر دو بار به او پیشنهاد کرده که با رژیم همکاری کند. از آنجا که همکاری یعنی شلاق زدن سایر زندانیان، او از این کار امتناع ورزیده و به سه سال زندان محکوم گردیده است، ولی در واقع ۴ سال در اسارت مانده است.

۱۸ - پیروان مذهب بهایی که در برابر نماینده ویژه ظاهر شدند انواع آزار واذیتها و تهدیداتی را توصیف کردند که خود یا اعضای خانواده‌شان مورد آن واقع شده‌اند و احیاناً همین امر آنها را به ترک کشورشان کشانده است. رایج‌ترین اشکال آزاری که تقریباً تمامی بهاییانی که در مقابل نماینده ویژه حاضر شدند از آن رنج برده‌اند، محروم شدن از وسایل معاش و دسترسی به آموزش عالی بوده است.

۱۹ - کلیه بهاییانی که در برابر نماینده ویژه ظاهر شدند، مواردی از دستگیریهای خشونت بار و بازجویی را توصیف کردند که خودشان، اکثراً در اوایل سال ۱۹۸۵، مورد آن قرار گرفته بودند. در تمامی این موارد، دستگیری همراه با بازرسی و مصادره نوشته‌ها و اسناد بهاییت بوده است. بازجویی اغلب بسیار خشونت‌بار و همراه با زدن و اعمال فشار برای دستکشیدن از اعتقادات بوده است. در محاکمه‌هایی که در زندان و در حضور یک یا دو مقام مذهبی انجام می‌گردیده، به این افراد همیشه پیشنهاد می‌شده است که از اعتقادات خود دست بکشند و به این ترتیب آزاد شوند و به تمامی حقوق و اموال خود دست پیدا کنند. از جمله اتهاماتی که اغلب اوقات به آنها وارد می‌شده، همکاری با رژیم شاهنشاهی سابق و جاسوسی

برای ایالات متحده یا اسرائیل بوده است.

۲۵ - یکی از افرادی که در برابر نماینده ویژه حاضر شد فردی بود زرتشتی زاده، که بعداً به بهائیت گرویده بود، او گفت که یک حاکم شرع به نام مصباح، که متخصص پرونده‌های بهاییها بود، برای او حکم اعدام صادر کرد، چرا که او بهایی شده و با یک زن بهایی ازدواج کرده بود. او این فرد را هم چنین محکوم به باز پرداخت تمامی حقوقی کرده بود که در طی سالهای اشتغال خود دریافت داشته بود. فرد دیگری شاهد مورد یک بیوه بهایی بوده است که تنها محل درآمدش اجاره‌یی بوده که بابت خانه‌اش دریافت می‌داشته است. گفته شد که این خانه را مصباح، حاکم شرع، مصادره کرد و به اقوام خودش اجاره داد. ادعا شد که همین قاضی شرع، دست‌اندر کار ضرب و شتم زندانیان بهایی بوده و صدمات فراوانی به آنان وارد کرده است.

ب - اطلاعات کتبی

۲۱ - نماینده ویژه هم‌چنان اطلاعات کتبی موجود در اسناد و گزارشهای مختلفی را دریافت می‌کرده که از سوی منابع مختلف ذینفع، از جمله سازمانهای غیر دولتی که در نزد شورای اقتصادی - اجتماعی از رده مشاورتی برخوردارند، برای او فراهم می‌شده است. این اطلاعات حاوی اتهاماتی در مورد نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی ایران در فاصله اکتبر ۱۹۸۷ تا ژوئیه ۱۹۸۸ می‌باشد. خلاصه‌یی از این اتهامات به شرح زیر است.

۱ - حق زندگی

۲۲ - در سپتامبر ۱۹۸۷ ادعا شد که ۴۵ نفر، که به عنوان زندانیان سیاسی توصیف شده‌اند، بعد از شرکت در یک اعتصاب غذا در زندان اوین اعدام گردیدند.

۲۳ - بنا به گزارشی که روز ۲۵ اکتبر ۱۹۸۷ در روزنامه کیهان منتشر گردید، شورای عالی قضایی ۲۴ حکم مرگ را در مورد اعضای گروههای مخالف تأیید کرده بود.

۲۴ - همین روزنامه در روز ۲۹ اکتبر ۱۹۸۷ گزارش داد که شورای عالی قضایی حکم مرگ برای ۷ عضو «بی دین و منافق گروهکها» را که توسط دادگاههای شرع آذربایجان غربی، اصفهان و ایلام صادر شده بود، تأیید کرد. هیچ توضیحی در مورد ماهیت گروهها یا اتهام زندانیان محکوم داده نشده بود.

۲۵ - بنا به گزارشی که در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۸۷ در روزنامه کیهان منتشر گردید، ۲ عضو حزب دمکرات کردستان، به نامهای کریم قادرزاده و عبدالله برینجانی، در سنجاد اعدام شدند.

۲۶ - ادعا شد که محمد امین دانش، که در تاریخ ۱۵ دسامبر ۱۹۸۷ در ایرانشهر دستگیر شده بود، مورد شکنجه قرار گرفت و سپس در تاریخ ۱۲ ژانویه ۱۹۸۸ به قتل رسید. جسد او بعداً سوزانده شد و به خانواده او گفته شد که او خودسوزی کرده است. این مورد از قول برادر او، که در همان وقت در همان سلول بوده، گزارش شده است.

۲۷ - در تاریخ ۲۷ مه ۱۹۸۸، گزارش داده شد که انوشیروان لطفی، حجت محمدپور و حجت‌الله معبودی در زندان اوین تهران، به اتهام تلاش برای سرنگونی دولت جمهوری اسلامی ایران و شرکت در درگیری مسلحانه با نیروهای دولتی اعدام شده‌اند. آقای لطفی یکی از رهبران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بود. آقای محمد پور به عنوان عضو اتحادیه کمونیستهای ایران و آقای معبودی به عنوان عضو سازمان مجاهدین توصیف شده‌اند.

۲۸ - هم چنین ادعا شده است که ۱۲ نفر، که به عنوان زندانی سیاسی توصیف شده‌اند، در روز ۲۵ ژوئیه ۱۹۸۸ اعدام گردیده‌اند. تنها هویت ۴ تن از کسانی که ادعا می‌شود اعدام شده‌اند، گزارش شده است. این عده عبارتند از کیومرث زرشناس، سیمین فرزین، سعید آذرنگ و فرامرز صادقی. بنابر همین اطلاعات، ۵۵ نفر دیگر که به عنوان زندانی سیاسی توصیف شده‌اند، در سلول انفرادی نگاه داشته شده و در انتظار اعدام به سر می‌برند. بنا به گزارشهای رسیده اتهامات این افراد هرگز اعلام نگردیده است و ادعا می‌شود که این افراد از یک محاکمه علنی و عادلانه محروم گردیده‌اند.

۲۹ - بنابه گزارشی که در روز ۳ اوت ۱۹۸۸ در روزنامه کیهان منتشر گردید، ۱۵ عضو سازمان مجاهدین در باختران، واقع در غرب ایران، در روز اول اوت ۱۹۸۸ در ملأ عام به دار آویخته شدند.

۳۰ - طبق خبر خبرگزاری رسمی ایران، که در روزهای ۴ و ۵ اوت ۱۹۸۸ توسط رویتر مخابره گردید، یکی از رهبران سازمان مجاهدین در روز ۳ اوت ۱۹۸۸، در ایلام، در غرب ایران، در ملأ عام به دار آویخته شد و ۲ عضو دیگر آن سازمان در کنگاور، واقع در غرب ایران، در روز ۴ اوت ۱۹۸۸ حلق آویز گردیدند.

۳۱ - روز ۲۶ اوت ۱۹۸۸ ادعا شد که در ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۸، ۲۵۰ نفر، که به عنوان زندانیان سیاسی هوادار سازمان مجاهدین توصیف شده‌اند، در سالن مرکزی زندان اوین به قتل رسیده‌اند. همچنین ادعا شد که از ۱۴ تا ۱۶ اوت ۱۹۸۸، تعداد ۸۶۰ جسد متعلق به «زندانیان سیاسی اعدام شده» از زندان اوین تهران به گورستان بهشت زهرا منتقل گردیده است.

۳۲ - علاوه بر این، نماینده ویژه کماکان اخباری، بر اساس گزارشهای منتشر

شده در مطبوعات رسمی ایران، دریافت می‌دارد که حاکی از صدور حکم اعدام و اجرای آن در مورد افرادی است که متهم به جرائمی نظیر قتل و قاچاق مواد مخدر می‌باشند. یک مورد گزارش شده مربوط به جوان ۱۷ ساله‌یی از مهدی‌شهر بود که پس از محکوم شدن به جرم قتل بچه، به دار آویخته شد. این مورد در روزنامه کیهان ۲۸ ژانویه ۱۹۸۸ گزارش شد. موارد دیگر از این قرارند: محمد علی براتی، ۳۰ ساله و محمد رحیم انوری، ۱۸ ساله، در زندان قصر تهران به جرم قتل به دار آویخته شدند (کیهان، ۶ مارس ۱۹۸۸)، جمشید طاهری خان، ۲۴ ساله و کرم بهمنی، ۲۱ ساله، به جرم سرقت مسلحانه در قزوین اعدام شدند (کیهان، ۸ مارس ۱۹۸۸)، محمود نیستانی، ولی رستم، ناصر حسن نژاد و علی کمالی، اعضای گروه موسوم به «عقرب» به جرم آزار جنسی کودکان، در بجنورد اعدام شدند (کیهان، ۱۲ مه ۱۹۸۸)، عباس امیدباش، به جرم کشتن یک دختر بچه، در شیراز اعدام شد (کیهان، ۱۵ مه ۱۹۸۸). حکم اعدام چهار نفر، که به عنوان «تروریستهای کافر» توصیف شدند و اسمشان اعلام نگردید، توسط شورای عالی قضایی مورد تأیید قرار گرفت و متعاقباً اعدام شدند (اطلاعات، ۱۶ مه ۱۹۸۸).

۳۳ - علاوه بر این، در ژانویه ۱۹۸۸ به نماینده ویژه خبر رسید که ۶۷ زندانی که متهم به عضویت در گروههای مختلف سیاسی بودند و در زندانهای اوین و گوهر دشت نگهداری می‌شدند، به مرگ محکوم شده‌اند. طبق گزارشها، احکام فوق به تأیید شورای عالی قضایی رسیده بود. هیچ خبری در مورد سرنوشت این زندانیان دریافت نشد. هم چنین گزارش شده بود که یک زن به نام عجب ناز کشاورز، در یک دادگاه در شیراز، به جرم زنا و قتل همسرش، به مرگ توسط سنگسار شدن محکوم شده است (کیهان، ۱۷ فوریه ۱۹۸۸). گزارش شده بود که این حکم به زودی در شهر مرودشت، در ملاً عام اجرا خواهد شد. روزنامه جمهوری اسلامی ۱۱ ژوئیه ۱۹۸۸ گزارش کرد که شورای عالی قضایی، حکم اعدام ۱۰ نفر را که «جاسوس و ضد انقلابی» توصیف شده و به جرم همکاری با عراق محکوم شناخته شده‌اند، تأیید کرده است.

۲ - حق مصون بودن از شکنجه یا رفتار یا مجازاتهای وحشیانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز

۳۴ - نماینده ویژه هم چنان خبرهایی دریافت می‌کرد مبنی بر اینکه شکنجه هنوز در زندانهای ایران اعمال می‌شود، به ویژه کتک زدن و شلاق زدن با کابل به تمام قسمتهای بدن، به خصوص به کف پاها. طبق گزارشها، شکنجه‌های روانی نیز هم چنان ادامه داشته و شامل اعمالی از قبیل اعدامهای ساختگی و تهدید زندانیان زن و بستگان مؤنث زندانیان مرد به تجاوز جنسی می‌شده است.

۳۵ - علاوه بر این، نماینده ویژه، براساس گزارشهای مطبوعات رسمی ایران، اطلاعاتی مبنی بر اعمال تنبیهات بدنی در مورد افرادی که متهم به جرایم مختلف، نظیر دزدی یا تولید الكل، بوده‌اند، دریافت کرد. روزنامه کیهان ۱۰ آوریل ۱۹۸۸ گزارش کرد که محمدرضا زندی، ۱۸ ساله، ۴ انگشت دست راستش به علت دزدی قطع گردید. روزنامه جمهوری اسلامی ۶ ژانویه ۱۹۸۸ گزارش کرد که ۴ انگشت سیدحسن قدیری نیز قطع شد. موارد مشابهی نیز در شهرهای شیراز و زاهدان در مه ۱۹۸۸ گزارش شده‌اند.

۳ - حق آزادی و امنیت فرد

۳۶ - بر اساس خبری که توسط نماینده ویژه دریافت شد، یک مقام ایرانی به نام داوود کریمی، طبق گزارشها، در ۱۸ فوریه ۱۹۸۸ شهادت داد که در آن زمان ۹۰۰۰ نفر، که او آنها را وابسته به گروهکهای ضد انقلاب خواند، در جمهوری اسلامی ایران زندانی بوده‌اند. بنا بر منابع دیگر، تعداد زندانیان عضو یا هوادار گروههای مخالف، بسیار بیشتر بوده و به چندین هزار نفر می‌رسیده است. طبق گزارشها بسیاری از آنان که زندانی شده‌اند، به جرم فعالیتهای غیر خشونت‌آمیزی چون پخش اعلامیه یا روزنامه و یا صرفاً روی این ظن که هوادار چنین گروههای مخالفی هستند، دستگیر شده‌اند. هم چنین گزارش شده است که ۱۵۲ نفر از پیروان مذهب بهایی ظاهراً تنها به خاطر اعتقاد مذهبی‌شان، هنوز در زندان به سر می‌برند.

۳۷ - هم چنین ادعا شد که در جمهوری اسلامی ایران، اقدام به دستگیری والدین و دیگر اعضای خانواده فرد مورد تعقیب هم چنان ادامه داشته است. والدین را، با وجود سن زیاد و ضعف جسمی، غالباً بدون هیچ اتهام یا محاکمهی در زندان نگاه می‌داشته‌اند.

۳۸ - آن چه در زیر می‌آید برخی ادعاهای دقیقتری است که توجه نماینده ویژه را به خود جلب کرده است. نشریه MIDEAST MIRROR در روز ۵ مه ۱۹۸۸ گزارش کرد که ۲۰۰ تن از اعضای حزب غیر قانونی اپوزیسیون مارکسیست فدائیان خلق در استان شمال شرقی خراسان دستگیر شده‌اند. اتهام آنها، دیدن دوره‌یی برای «فعالیتهای سیاسی، جاسوسی و نظامی در یک کشور خارجی» گزارش شده است. یکی از دستگیر شدگان خالق احمدی، عضو حزب توده بوده که هنگامی که می‌خواسته است از مرز افغانستان وارد ایران شود توسط پلیس امنیتی دستگیر شده است. ادعا می‌شود که او می‌خواسته است در این سفر دو گروه چپ رقیب را با هم متحد کند.

گزارش شده است که در روز ۳۱ ماه مه ۱۹۸۸، ۶ عضو از جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران یا از نهضت آزادی، دو گروه مسالمت‌جویی که مدافع

پایان دادن به جنگ خلیج بوده‌اند، توسط پاسداران انقلاب دستگیر شدند. این عده عبارتند از: دکتر علی اردلان، رئیس کمیته اجرایی گروه اول نامبرده در بالا، محمد توسلی، حسین شاه‌حسینی، خسرو منصوریان، هاشم صباغیان و احمد زنجانی. طبق گزارشها این ۶ نفر به دنبال پخش یک نامه سرگشاده که خواهان پایان جنگ با عراق بود، دستگیر شدند. گفته می‌شود که بعضی از آنها افراد سالخورده‌یی بوده‌اند. هیچ خبری در مورد محل بازداشت آنها داده نشده است.

۳۹ - نماینده ویژه هم چنین نامه‌یی درباره یک شهروند انگلیسی به نام راجر کوپر، که مطابق گزارشها در ماه دسامبر ۱۹۸۵ در تهران دستگیر شده و از آن موقع تا به حال در زندان اوین نگاه داشته شده است، دریافت کرد. بنا بر گزارشها او به اتهام جاسوسی دستگیر و در اواخر سال ۱۹۸۷ محاکمه شده است. ادعا شده که او وکیل مدافع قانونی نداشته و پس از مجرم شناخته شدن به مرگ محکوم شده است. علاوه بر این ادعا شده که وضع سلامت آقای کوپر روز به روز بدتر شده، از توجهات پزشکی لازم محروم بوده و دسترسی به ملاقات با کنسول پیدا نکرده است. نماینده ویژه متعاقباً مطلع شد که یک فرستاده مخصوص انگلیس که از ایران دیدن می‌کرده، با آقای کوپر ملاقات کرده است.

۴۰ - نماینده ویژه هم چنین توسط «گروه کار در مورد ناپدید شدگان اجباری یا غیر داوطلب» مطلع شد که آن گروه ۵ مورد ناپدید شدن را، که ادعا می‌شود در سال ۱۹۸۲ اتفاق افتاده بود، به دولت جمهوری اسلامی ایران اطلاع داده است. هیچ موردی از ناپدید شدن که در سال ۱۹۸۸ اتفاق افتاده باشد، گزارش نشده است.

۴ - اطلاعات در مورد وضعیت پیروان مذهب بهایی

۴۱ - بر اساس اطلاعاتی که توسط نماینده ویژه دریافت شده، سیاستهای کلی و شیوه‌های برخورد مقامهای ایرانی با پیروان مذهب بهایی تغییری نکرده است. بدین ترتیب ادعا می‌شود که هنوز بهاییان از هر گونه حقی برای تبلیغ مذهب بهایی تغییری نکرده است. بدین ترتیب ادعا می‌شود که هنوز بهاییان از هر گونه حقی برای تبلیغ مذهب خود، گردهمایی به عنوان افراد یک جامعه، داشتن محلی برای ادای مراسم مذهبی یا حفظ مؤسسات اداری مذهب بهایی هم چنان محروم هستند. با این همه گواهی داده شده که از شدت آزار و اذیت بهاییان در ایران در نیمه اول سال ۱۹۸۸ تا حدی کاسته شده است. ادعا می‌شود که بهاییان در ایران هنوز به اشکال مختلف مورد تبعیض و آزار قرار دارند. آنها هم چنان از دسترسی به تحصیلات عالیه محروم بوده‌اند، و دانش‌آموزان بهایی را تهدید می‌کرده‌اند که در صورتی که مذهبشان را انکار نکنند از حق امتحان دادن محروم خواهند شد. اما

دست کم به برخی از شاگردان در ماههای اخیر اجازه داده شده است که به مدرسه باز گردند.

۴۲ - ادعا می‌شود که اکثر بهاییان در ایران هم چنان از داشتن شغل دولتی و حق باز نشستگی محروم بوده و به آنها دستور داده شده است که تمام حقوقی را که در طول مدت خدمتشان از دولت دریافت کرده بودند، پس بدهند. نماینده ویژه نسخه‌یی از اعلانهای روزنامه رسمی و سراسری اطلاعات، به تاریخ ۱۵ فوریه و ۳۰ ژوئن ۱۹۸۸ را به همراه ترجمه‌های فرانسوی و انگلیسی آنها دریافت کرده که مطابق آنها دو نفر به جرم هواداری از «فرقه گمراه بهایی» برای همیشه از خدمات دولتی محروم شده‌اند.

۴۳ - ادعا شده است که دولت ایران به فشار خود برای محروم کردن بهاییان از امکان فراهم کردن نیازهای زندگیشان در بخش خصوصی ادامه داده است. کشاورزان بهایی از عضویت در تعاونیهای کشاورزی محروم بوده‌اند و بعد از این که بسیاری از مزارع بهاییان به آتش کشیده شد و یا مصادره گردید، مجبور به ترک خانه و فرار از آن منطقه شده‌اند. هم چنین ادعا شده است که دولت بسیاری از املاک بهاییان را مصادره کرده است.

۴۴ - تمام اماکن مقدس بهاییها در ایران هم چنان به صورت مصادره شده و هتک حرمت شده باقی مانده‌اند و بهاییان از دسترسی به گورستان خود محروم بوده و به هنگام خاکسپاری مردگان خود غالباً با مشکل روبرو بوده‌اند. بهاییان در ایران هنوز از حق ترک کردن کشور محروم هستند.

۴۵ - تا ژوئیه ۱۹۸۸ تعدادی از بهاییان، از جمله برخی اعضای مهم جامعه بهایی، که ادعا می‌شد به علت مذهبشان دستگیر شده بودند، از زندان آزاد شدند و حکومت برخی دیگر تقلیل یافت. طبق گزارشها تنها در ماه ژوئیه ۱۳ بهایی از زندان آزاد شده‌اند و از فوریه به بعد هیچ دستگیری جدیدی گزارش نشده است.

۴۶ - اخیراً نماینده ویژه، ترجمه انگلیسی سه نامه رسمی را، که برای پیروان مذهب بهایی ارسال شده بود، دریافت کرد. مطابق یکی از نامه‌ها، به تاریخ ۲۸ ژوئن ۱۹۸۸، که توسط وزارت صنایع و بازرگانی تهران ارسال شده بود، دو دفترچه کوپن جیره برای ۵ نفر، «به علت این که صاحبانش بهایی بوده‌اند»، باطل شده بود. در ۲ نامه دیگر، به تاریخهای ۲۸ و ۳۱ ژانویه ۱۹۸۸، که توسط شورای مرکزی اتحادیه بازرگانی شهر بروجن ارسال شده بود، شورا اظهار می‌داشت که نمی‌تواند برای دو نفر، به علت این که «وابسته به فرقه بهایی» هستند، جواز کسب صادر کند.

پ - اطلاعات تازه‌تر در مورد ادعای نقض حق زندگی

۴۷ - بنا بر اطلاعاتی که نماینده ویژه در سپتامبر ۱۹۸۸ دریافت کرد، گروه کثیری از زندانیان سیاسی، اعضای گروه‌های مخالف، در طول ماه‌های ژوئیه، اوت و اوایل سپتامبر ۱۹۸۸ اعدام شده‌اند. گزارش شده است که بیشترین تعداد از کسانی که گفته می‌شود اعدام شده‌اند، اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده‌اند، ولی گزارش شده است که ۲۰ نفر از طرفداران گروه‌های مخالف دیگر، از قبیل حزب توده ایران و فدائیان خلق اکثریت، نیز اعدام شده‌اند.

۴۸ - در ادامه گزارش شده است که، به دنبال حمله گروهی به نام ارتش آزادیبخش ملی از ۲۵ تا ۲۸ ژوئیه ۱۹۸۸ به ایران، کسانی که گفته شده اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده یا با آنها همکاری کرده و با ارتش آزادیبخش ملی بستگی داشته‌اند، از جمله تعداد نامعلومی زندانی که قبلاً به دوره‌های مختلفی از حبس محکوم شده بودند، در ملأ عام، در کنگاور، باختران و اسلام آباد غرب، در غرب ایران در نزدیکی محل حمله، به دار آویخته شدند. به علاوه ادعا شده است که در حدود هشتاد نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق، که اکثراً زندانی یا زندانی سابق بوده‌اند، در اوایل اوت ۱۹۸۸ در شهرهای مشهد، کرمانشاه، اراک، ورامین و زندانهای اوین، شیراز و ملایر، اعدام شده‌اند. گزارش شده است که برخی از آنان را در ملأ عام به دار آویخته‌اند. دو نفر از زندانیان سابق که گفته می‌شود در اراک اعدام شده‌اند، به نامهای محمود حمزه‌لوئیان و حسین نامدار، شناسایی شده‌اند. هم چنین ادعا شده است که حکم اعدام ۵۵ نفر از زندانیان سیاسی که در انتظار اجرای حکم اعدام بوده‌اند، تأیید شده است.

۴۹ - گزارش شده که رئیس شورای عالی قضایی، در تاریخ ۵ اوت ۱۹۸۸ اعلام کرده است که «قوه قضاییه در فشار بسیار سخت افکار عمومی است که چرا اینها [اعضای سازمان مجاهدین] اعدام نمی‌شوند، یک دسته‌شان زندانی می‌شوند... مردم می‌گویند آقا، باید از دم اعدام بشوند». رئیس شورای عالی قضایی اضافه کرده است که تعداد بیشتری از اعضای آن سازمان باید اعدام شده و نباید از مواهب عفو استفاده کنند. «ما ده تا ده تا، بیست تا بیست تا محاکمه می‌کنیم. پرونده بیار، پرونده ببر. متأسفم می‌گویند خمسش از بین رفته، ای کاش همه‌شان از بین بروند، یک مرتبه مسأله تمام بشود». (این مطالب در روزنامه اطلاعات، به تاریخ ۶ اوت ۱۹۸۸ چاپ شده است). هم چنین گزارش شده است که دولت به دادگاههای انقلابی دستور داده است که در مقابل گروه‌های «مسلحانه و ملحد» شدت عمل بیشتری به خرج دهند.

۵۰ - گزارش شده است که در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۸۸ به مهرداد فرجاد دستور داده شده که وصیت‌نامه خود را بنویسد. وی که گفته می‌شود از اعضای کمیته مرکزی حزب توده بوده و در آوریل ۱۹۸۳ دستگیر شده است، از قراری که گفته شده بدون محاکمه و بدون این که جرمش اعلام شود، این مدت را در زندان اوین زندانی بوده است.

۵۱ - هم چنین گزارش شده است که ملاقات خانواده‌ها با زندانیان سیاسی در زندان اوین تهران و زندانهای دیگر از تاریخ اوت ۱۹۸۸ به بعد به حال تعلیق درآمده است.

IV - بررسی اظهار نظرهای دولت جمهوری اسلامی

۵۲ - آقای سیروس ناصری، نماینده دائمی جمهوری اسلامی ایران در دفتر ملل متحد در ژنو، به تاریخ ۹ و ۱۰ مارس ۱۹۸۸ در مقابل کمیسیون حقوق بشر در چارچوب مطالب گزارش نهایی نماینده ویژه، نظرات و نتیجه‌گیریهای جالبی را عنوان کرد. پاره‌یی از آنها، کم و بیش مؤید آن است که گذشت زمان و کوششهای نماینده ویژه طی سالیان گذشته، ممکن است به درک بهتر مشکلاتی که جمهوری اسلامی ایران در اجرای حقوق بشر با آن روبروست، راه ببرد.

۵۳ - پاره‌یی از نکاتی را که در این اظهارات آمده است، می‌توان مثبت ارزیابی کرد، زیرا به انجام این مأموریت کمک می‌کند. نکات دیگری هم هستند که بیشتر نشان می‌دهند این کوششها هنوز به آن درجه از پختگی نرسیده است که دولت ایران بتواند مواضعش را با اسناد الزام‌آور بین‌المللی هماهنگ کند. مطالب زیر بررسی کوتاهی از آن نکات اصلی است که در اظهارات نماینده دائمی آمده است.

الف - سیاست و حقوق بشر

۵۴ - بیانیه ایران با مطلبی که حائز اهمیت بنیادی است، یعنی اجرای اصول انصاف، واقع‌گرایی و عدم گزینش خاص، آغاز شد. دراین بحث به امکان تقلیل جنبه‌های سیاسی به حداقل، در برخورد با حقوق بشر توجه شده است. نماینده ویژه نیز بر این عقیده است که اصول انصاف، واقع‌گرایی و عدم گزینش خاص باید رعایت شود. ولی با توافق بر سر این اصول، هنوز مسأله حدود، محتوا و تفسیر آن باقی می‌ماند. با تقلیل این اصول به ضابطه‌یی کلی، مسأله به اثبات رویدادها و موقعیتهایی بر می‌گردد که باید با معیارهای بین‌المللی ارزیابی شوند. نتیجه اجتناب

ناپذیر این امر آن است که در این زمینه، حقیقت در ارتباط با نوعی منطق متداول است که بر اساس استنتاج به آن می‌رسند، نه بر پایه حقیقت محض.

۵۵ - برای این که بتوان مولفه‌های سیاسی را، که گاه به بحثها و عملکردها در زمینه حقوق بشر راه می‌یابند، کنار گذاشت، حذف دقیق هدفهای سیاسی از یک طرف و پذیرش اکید اصول شناخته شده جهانی حمایت از حقوق ذاتی تمام انسانها، صرفنظر از ملیت، نژاد، مذهب، وابستگی سیاسی یا جنسیت آنها، از طرف دیگر، ضروری است. البته به چنین آرزوهایی به آسانی نمی‌توان رسید، ولی باید، به عنوان یکی از اصول بنیادی نظم دهنده، همیشه در نظر گرفته شوند، تا انحراف یا سوء استفاده هر چه کمتر باشد. در سیاست پاره‌بی حرکات وجود دارند که به طور طبیعی با حقوق بشر ناسازگارند، مثل حرکاتی که برای پیروزی و به دست گرفتن کنترل دولت یا رقابت یا مبارزه برای قدرت، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، صورت می‌گیرد. ولی حقوق بشر، از میان راه‌حلهای متفاوت، یک نوع سیاست را به عنوان نحوه عمل مشخص و به عنوان طرحی انتخاب می‌کند که اهداف و شیوه‌های کار را در هماهنگی با اسناد پذیرفته شده بین‌المللی در بر می‌گیرد.

ب - سازگاری قوانین اسلامی با قوانین بین‌المللی

۵۶ - نماینده دائمی اظهار داشت که «جمهوری اسلامی ایران از گشایش بحث در مورد سازگاری بین قوانین اسلامی با قوانین بین‌المللی که موضوع بسیار مهمی است، استقبال می‌کند». او اظهار امیدواری کرد که «این بحث ارزشمند بتواند به یک تحلیل جامع و یک مطالعه تطبیقی در مقیاس وسیع برسد» و اضافه کرد که «تصمیم نماینده ویژه مبنی بر شرکت در این بحث مثبت و پُر ثمر است». سفیر ایران یادآوری کرد که اهمیت این مسأله ناشی از ویژگیهای اوضاع جاری در ایران نیست، بلکه «به تمام کشورهای اسلامی و مسلمانان در سراسر جهان مربوط می‌شود». او با این نظر که «رعایت قوانین بین‌المللی برای تمام کشورها الزامی است» به مخالفت برخاست و تکرار کرد که «احکام اسلامی، به هنگام تنظیم اعلامیه و دو میثاق، بسیار کم معرفی شده و مورد توجه قرار گرفته‌اند». او نتیجه‌گیری کرد که «بر خلاف هر گونه برخورد و گفتگوی واقع‌بینانه و سازنده است اگر فقط برگردیم و بگوییم: "وظیفه ما قانون‌گذاری بود و وظیفه شما اطاعت"». به دنبال این تفسیرها، اظهار نظر شد که «در عین حال من تأکید می‌کنم که این گفتگوها را نباید به عنوان مانع‌تراشی در راه منعکس کردن وضع واقعی حقوق بشر در ایران تلقی کرد. مطالبی را که نماینده ویژه مطرح کرده است، هنوز می‌توان به صورت عملی مورد نظر قرار داد:

هیچ گونه مشکل غیر قابل حل ناشی از مسأله سازگاری بین حقوق اسلامی و حقوق بین‌الملل وجود ندارد. من تأکید می‌کنم که ایران در برخورد با قوانین بین‌الملل از روش انتخابی پیروی نمی‌کند».

۵۷ - این بیان سه نکته را در بر دارد که می‌توانند در رابطه با اجرای قطعنامه‌های مجمع عمومی و کمیسیون بشر امیدوار کننده باشند: (الف) به رغم مسائل مربوط به سازگاری بین قوانین اسلامی و قوانین بین‌المللی، «مطالبی را که نماینده ویژه مطرح کرده است هنوز می‌توان به صورت عملی مورد نظر قرار داد»، زیرا هیچ گونه مشکل غیر قابل حل ناشی از این مسأله وجود ندارد؛ (ب) مسأله سازگاری مانعی در راه منعکس کردن وضع واقعی حقوق بشر در ایران نیست؛ و (پ) «ایران در برخورد با قوانین بین‌المللی از روش انتخابی پیروی نمی‌کند».

پ - همکاری ارائه شده توسط دولت جمهوری اسلامی ایران

۵۸ - مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر بار دیگر از دولت ایران تقاضای عاجل کرده‌اند تا در زمینه شیوه‌های کاری که می‌توانند بررسی وضع حقوق بشر در ایران را ممکن سازند، همکاری کامل بنمایند. در بیانیه دیگری که توسط نماینده دائمی [ایران] در برابر کمیسیون [حقوق بشر] در روز ۱۵ مارس ۱۹۸۸ ایراد گردید، او با این نظر توافق داشت که شیوه‌های تحقیق سازمان ملل در زمینه حقوق بشر از نظر ماهیت به طور عمده همکاری برانگیز است. او گفت «با این تفاهم است که جمهوری اسلامی ایران وارد یک گفتگوی مثبت و سازنده با نماینده ویژه شده است». صفات یاد شده با برخوردهای مجادله‌آمیز و وجود داشتن اختلاف نظر منافاتی ندارد. اگر توافق کامل می‌بود، این گفتگوها دیگر از محتوی خالی و به یک تمرین رسمی صرف مبدل می‌شد.

۵۹ - نماینده ویژه نقش اساسی این همکاری را در رابطه با انجام کامل وظیفه‌اش تأکید کرد. سفیر ایران اعلام کرد که «در مورد مسأله همکاری، دولت جمهوری اسلامی ایران یکبار دیگر آمادگیش را برای همکاری کامل با نماینده ویژه اعلام می‌دارد». با این همه، عملی کردن این بیان امیدوار کننده به سبب بروز دو مانع به تعویق افتاد: مشخصاً، کلمات به کار رفته در قطعنامه مصوب کمیسیون و منبع برخی از اطلاعات دریافت شده توسط نماینده ویژه. تا آن جا که به کلمات قطعنامه مربوط می‌شود، نماینده دائم یاد آور شد که «یک مشکل عمده که باقی مانده، به کار گرفتن کلمه "اقلیت مذهبی" در مورد بهاییان است» و ادامه داد «ما آورندگان قطعنامه را دعوت می‌کنیم که دقیقاً روشن کنند بر چه اساس تصمیم گرفته‌اند که کلمه

«اقلیت» را به بهائیان اطلاق کنند». بیانیه ایران به قطعنامه‌یی استناد می‌کند که مجمع اسلامی قضات، یک ارگان وابسته به کنفرانس اسلامی، در طی چهارمین اجلاسهایش که در جدّه، عربستان سعودی، برگزار گردید، به تصویب رساند و «تصمیم گرفت که بهائیت، مذهبی را نمایندگی نمی‌کند». مورد دیگر اختلاف منبع برخی از اتهامات جمع‌آوری شده توسط نماینده ویژه بود. به طور مشخص به مجاهدین خلق یعنی به سازمانی اشاره می‌شد که، طبق نوشته اینترنشنال هرالد تریبیون مورخ ۸ دسامبر ۱۹۸۷ که در بیانیه ایران هم به آن اشاره شده، تصدیق کرده بود که چند هزار سرباز ایرانی را کشته و صدها زندانی گرفته است.

۶۰ - نماینده ویژه این موضوع را در گزارش نهاییش به کمیسیون (بندهای ۶۵ تا ۶۸ از: E/CN.4/1988/24) مورد بررسی قرار داد. سپس تفاوت بین کانالی که از طریق آن اطلاعات به نماینده ویژه می‌رسد و اتهامات مربوط به حقوق افراد مشخص گردید. به علاوه اعلام گردید که اعضای همه سازمانها، از جمله آنهایی که درگیر اعمال خشونت آمیز هستند از انسانهایی تشکیل گردیده‌اند که به این عنوان، حق برخورداری از حقوق بشر را دارند. آنها ممکن است محاکمه و محکوم گردند ولی فقط بر اساس ضوابط محاکمه عادلانه و تمام تضمینهایی که همه انسانها، بدون تفاوت یا تبعیض، حق برخورداری از آن را دارند، از جمله این حق طبیعی که بازداشت، بازجویی و محاکمه شوند بدون آن که مورد آزار یا شکنجه قرار گیرند. کانال یا منبع اطلاعات هر چه باشد نماینده ویژه نمی‌تواند گزارشهای مبنی بر نقض حقوق بشر را صرفاً به حساب منبع آنها، به دور بیندازد. یکی از مشکلات اساسی در دوره جاری فقدان پاسخهای مشروح از جانب دولت ایران است.

ت - آزادی زندانیان

۶۱ - بیانیه سفیر ایران حاوی پاراگراف دیگری بود که به جاست مورد توجه مراجع ذیربط سازمان ملل قرار گیرد: «سیاست و خواست قاطع دولت جمهوری اسلامی ایران این است که تمام زندانیانی را که مجدداً درگیر اعمال خشونت‌آمیز و جنایتکارانه نشوند، آزاد کند». او در ادامه گفت که تجربه تا کنون امیدبخش نبوده چرا که درصدی از زندانیان آزاد شده مجدداً درگیر عملیات خشونت‌بار شده‌اند. هیچ رقم دقیقی داده نشد.

۶۲ - از بیانیه بالا می‌توان چنین برداشت کرد که چنان چه موقعیت مناسبی ایجاد گردد، ممکن است زندانیان بیشتری آزاد شوند. چنین القا شده است که در این رابطه، آورندگان قطعنامه سازمان ملل می‌توانند با نمایندگان دولت ایران

همکاری کنند. این موضوع، در بخش نتیجه گیری آن قسمت از بیانیه که می‌گوید دولت ایران «چشم انتظار این همکاری از طریق مستقیم یا از طریق نماینده ویژه، می‌باشد» به صراحت آمده است.

ث - پاسخ مشروح به اتهامات

۶۳ - بیانیه مورد نظر این وعده انجام نشده را هم در بر داشت که پاسخ دقیق به اتهامات نقض حقوق بشر در ایران داده خواهد شد، در این زمینه در بیانیه آمده بود: «در مورد فهرستهای اسامی که توسط نماینده ویژه فراهم شده است، مایلم اضافه کنم که گزارش نهایی آقای گالیندوپل در اوایل فوریه دریافت شد. آماده کردن جواب مشروح هم اکنون در دست اقدام است و پس از تکمیل به کمیسیون داده خواهد شد».

۷ - ملاحظات کلی

۶۴ - طی مدت مورد نظر، اتهامات مشروح در رابطه با نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، هم به طور شفاهی و هم به طور کتبی، هم چنان دریافت شده است. این اتهامات هم به وسیله ایرانیهایی که در چند سال گذشته از کشورشان گریخته‌اند و هم توسط سازمانهای غیر دولتی و منابع مستقل دیگر عنوان شده‌اند. لیستهای جدید حاوی موارد ادعا شده نقض حقوق بشر از طریق کانالهای رسمی به اطلاع دولت ایران رسانده شد.

۶۵ - قابل توجه این که جمع‌آوری اطلاعات دست اول در رابطه با وضع حقوق بشر در این کشور، به علت شرایطی که در آن مخبرین بالقوه کشور را ترک می‌کنند و به کشورهای دیگر وارد می‌شوند و به علت فاصله زمانی بین لحظه عزیمتشان و زمانی که نماینده ویژه را از تجربه‌های خود مطلع می‌سازند، با مشکلاتی همراه است.

۶۶ - مواردی را که به اطلاع دولت ایران رسانده شده است، می‌توان این طور تقسیم بندی کرد: حق حیات، حق مصون بودن از شکنجه یا رفتار یا مجازات بی‌رحمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز، حق آزادی و امنیت شخصی، حق محاکمه منصفانه و حق آزادی فکر، وجدان و مذهب. هیچ گونه اتهامی در زمینه‌های دیگر طی دوره مورد نظر دریافت نگردیده است.

۶۷ - گزارشگر ویژه با این نظر دولت ایران موافق است که در برخورد با حقوق بشر باید از اصول عدل و انصاف، واقع‌گرایی و عدم گزینش خاص پیروی کرد و

نیز باید از استفاده از حفاظت بین‌المللی، حقوق بشر برای کسب دستاوردهای سیاسی خاصی، پرهیز کرد.

۶۸ - اعلام این نکته از طرف دولت ایران که تهیه پاسخ جامع‌تر به مواردی که تا کنون به آن دولت ارائه شده، در حال حاضر در دست اقدام است و این که چنین جوابهایی به محض آماده شدن علنی خواهند شد، سزاوار آن است که به عنوان یک تحول مثبت ذکر گردد. ارائه پاسخ رسمی و مشروح، به برقراری تعادل در اطلاعاتی کمک می‌کند که مبنای قطعنامه‌های ارگانهای مسئول نظارت بر مطابقت برخی اعمال با اسناد بین‌المللی است. به علاوه این امر دلیل ملموس دیگری برای افزایش میزان همکاری دولت ایران با ارگانهای ذیصلاح سازمان ملل متحد فراهم خواهد نمود.

۶۹ - طی سال ۱۹۸۷، تعداد موارد ادعا شده نقض حق حیات، مثل چند سال گذشته، هم چنان رو به کاهش داشته است. با این وجود، در ماههای ژوئیه، اوت و سپتامبر ۱۹۸۸، افزایش تعداد اعدامها، به ویژه در میان زندانیانی که اساساً از اعضای گروههای اپوزیسیون مختلف بوده‌اند، گزارش شده است. این گونه اعدامها نگرانی جامعه بین‌الملل را از این که دولت ایران از مقررات میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در رابطه با حق حیات به طور کامل پیروی نمی‌کند، توجیه می‌نماید. نماینده ویژه خود را در نگرانی ابراز شده توسط گزارشگر ویژه در مورد اعدامهای خودسرانه و بدون محاکمه، که در ۲۴ اوت و ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۸ طی تلگرامهایی به اطلاع وزیر امور خارجه ایران رسانده است، شریک می‌داند. [در این تلگرامها] او موارد ادعا شده نقض حق حیات را ابلاغ کرده و مقررات بند ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را، که جمهوری اسلامی ایران طرف آن شمرده می‌شود، یادآوری نموده است.

۷۰ - تمام منابع اطلاعات دهنده به نماینده ویژه، چه افراد ایرانی، چه سازمانهای غیر دولتی یا منابع مستقل دیگر، در این ادعا یکزبان بودند که بدرفتاری و شکنجه، هم جسمی و هم روانی، در زندانهای ایران، به ویژه طی بازجویی و نیز بلافاصله بعد از دستگیری و قبل و بعد از صدور حکم نهایی هم چنان معمول است.

۷۱ - این منابع هم چنین وجود دادرسیهای بی‌نهایت کوتاه، غیر رسمی و خلاف قانون، عدم اطلاع متهمان از اتهامات مشخصشان، فقدان مشاور حقوقی، فقدان مرجع خاص برای استیناف و دیگر تخلفهایی را که معیارهای بین‌المللی در رابطه با محاکمه منصفانه را نقض می‌کنند، متفقاً تأیید کردند.

۷۲ - در مورد تعداد زندانیان سیاسی، حتی آمار مورد قبول منابع رسمی ایران برای ایجاد نگرانی جدی کافی می‌باشند. در حالی که تعدادی از این زندانیان به واقع دست اندر کار اعمال خشونت‌آمیز بوده‌اند، دیگران، آن طور که ادعا می‌شود،

صرفاً براساس علاقمندی به گروههای اپوزیسیون یا انتقاد از شرایط موجود سیاسی دستگیر شده‌اند.

۷۳ - در رابطه با شرایط موجود در زندانهای ایران، نماینده ویژه هم چنان گزارشهای نگران کننده‌یی دریافت می‌داشت، به ویژه حاوی ادعاهایی در مورد زیادی بیش از اندازه جمعیت، عدم دسترسی به مداوا، کیفیت بد و کمیت ناکافی غذا و شرایط بی‌نهایت بد بهداشتی. به علاوه نماینده ویژه درباره گزارشهایی مبنی بر این که ملاقاتهای خانوادگی زندانیان سیاسی در زندان اوین تهران و تعدادی دیگر از بازداشتگاهها از اوت ۱۹۸۸ تا کنون به حال تعلیق در آمده است، نگران است.

۷۴ - ادعای بدرفتاری و شکنجه در مورد زندانیان، فقدان مقررات در رابطه با محاکمه منصفانه و نقض مقررات موجود، تعداد زیاد زندانیان سیاسی و شرایط بدی که ادعا می‌شود بر زندانهای ایران حکمفرماست، هم چنان موضوعی برای نگرانی به حق است. بررسی قوانین کیفری ایران، که در گزارش نهایی به کمیسیون حقوق بشر مورد بحث قرار خواهد گرفت، آشکار می‌سازد که این قوانین در مطابقت کامل با مقررات مربوط به محاکمه منصفانه در بیانیه جهانی حقوق بشر (بندهای ۷ و ۱۱) و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (بندهای ۶، ۱۴ و ۱۵) نیستند.

۷۵ - تمام اتهاماتی که به نظام زندانهای ایران وارد می‌شود، سزاوار آن است که به طور دقیق و کامل از طرف دولت مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. از بین بردن کامل چنین اعمالی بایستی هم در سطح قانونگذاری و هم در سطح اجرایی مورد بررسی قرار گیرند. در قانون اساسی ایران تمهیداتی برای ممنوعیت شکنجه وجود دارد، اما به نظر می‌رسد که توسط بعضی از مقامهای مسئول تحقیقات و نیز توسط رؤسای زندان نادیده گرفته می‌شود. اهمیت بررسی فوری تمام تخلفهای مورد ادعا، که در بالا به آنها اشاره شد، و نیز اقدامات اصلاحی باید به عنوان بخشی از تلاشهای لازم برای سازگار کردن نظام کیفری ایران با الزامهای موجود در اسناد بین‌المللی حقوق بشر مورد تأکید قرار گیرد.

۷۶ - در رابطه با ادعاهای مبنی بر نقض حق آزادی فکر، وجدان و مذهب، نماینده ویژه اطلاعاتی درباره وضع جامعه بهاییان در جمهوری اسلامی ایران، که ادعا می‌شود اعضایش به علت اعتقادات هم چنان مورد اذیت و آزار قرار داشته‌اند، دریافت کرده است. اما، مطابق گزارشهای تازه، در ماههای اخیر اذیت و آزار بهاییان تا حدودی کاهش یافته است. از فوریه ۱۹۸۸ تا کنون هیچ دستگیری جدیدی گزارش نشده است، اما گفته می‌شود که ۱۴۰ بهایی هم چنان در زندان هستند. اخیراً هیچ گزارشی در مورد اعدام وجود نداشته است. تا ماه ژوئیه ۱۹۸۸ تعدادی از بهاییان، از جمله تعدادی از شخصیتهای برجسته از زندان آزاد شده‌اند، از جمله ۱۳ نفر



گزارشهای عفو بین الملل

در گزارش سالانه عفو بین الملل که در مهر ماه منتشر گردید، پیرامون شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی آمده است: «دست کم ۱۵۸ نفر در ایران در سال گذشته اعدام شده‌اند. البته رقم واقعی اعدامها در ایران بسیار بالاتر از این است. زیرا اعدام زندانیان سیاسی توسط رژیم [خمینی] هم چنان مخفیانه صورت می‌گیرد... [در سال گذشته] شکنجه زندانیان نیز در زندانهای ایران بسیار رواج داشت و بسیاری را در زندان اوین کتک می‌زدند و بسیاری را فلک می‌کردند... در یک مورد پزشکان تایید کردند که قوزک پای یک زندانی را با مته برقی سوراخ کرده‌اند». عفو بین الملل در گزارش خود می‌افزاید: «در برخی موارد اعدامها را ابتدا شلاق می‌زنند و سپس آنها را به دار می‌آویزند... در یک مورد زندانی را با سنگسار کردن کشتند... دهها تن از زندانیان سیاسی نیز به طور مخفیانه اعدام شده‌اند، از آن جمله‌اند ۴۰ تن از زندانیان سیاسی در زندان اوین که به اعتصاب غذا دست زده بودند...». عفو بین الملل می‌نویسد: «رسمأ اعلام شده که در یک سال گذشته، تقریباً ۴۵۰۰ نفر تنها در تهران مشمول مجازاتهای وحشیانه شده‌اند و انگشتان دست عده‌یی از آنان را، به عنوان مجازات دزدی قطع کرده‌اند». عفو بین الملل در باره جنایات تروریستهای خمینی در خارج کشور می‌نویسد: «تبعیدیان ایرانی در خارج کشور هم از خشونت‌های رژیم در امان نماندند و تعدادی از آنان طی سال ۱۹۸۷ در اتریش، پاکستان و جاهای دیگر به وسیله مأموران رژیم یا عاملانی که اجیر کرده بودند، ترور شدند».

تنها در ماه ژوئیه آزاد گردیدند و محکومیت دیگران کاهش یافته است. اخیراً تعدادی از دانش‌آموزان اجازه یافتند که به مدرسه برگردند.

۷۷ - در حالی که موضع رسمی ایران این بوده است که بهاییها هرگز به خاطر اعتقاداتشان مورد اذیت و آزار قرار نگرفته‌اند و آنهایی که زندانی یا اعدام شده‌اند به خاطر دست داشتن در فعالیتهای ضد حکومتی به مجازات رسیده‌اند، جامعه بین‌المللی بهاییان به شدت این ادعاها را رد کرده است. به گفته این سازمان غیر دولتی که در شورای اقتصادی و اجتماعی دارای رده مشورتی است، بهائیت یک مذهب مستقل جهانی است که اعضایش حق شرکت در مبارزه سیاسی یا فعالیتهای ضد حکومتی را ندارند.

۷۸ - اگرچه وضعیت همکاری تام و تمام هنوز ایجاد نشده است، اما حکومت ایران، طی دوره مورد نظر، به ابراز تمایلش برای افزایش تدریجی همکاری با مراجع ذیصلاح ملل متحد ادامه داد. وعده همکاری تام و تمام، با این حال، مشروط به برداشتن دو مانعی شد که در بالا، در پاراگراف ۵۹، به آنها اشاره گردید. بنا بر این به جاست توصیه شود که در مرحله کنونی یک بار دیگر از حکومت ایران، برای همکاری کامل با نماینده ویژه به منظور تسهیل اجرای کامل قطعنامه‌های مصوب مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر، تن دادن به تعهدات ذکر شده در میثاقهای بین‌المللی، درخواست فوری شود.

۷۹ - اطلاعات دریافت شده از حکومت ایران، از ایرانیانی که اخیراً از کشورشان فرار کرده‌اند و از سازمانهای غیر دولتی و سایر منابع مستقل، در بر گیرنده عناصری نیست که در نظر بیان شده توسط نماینده ویژه در گزارشش به کمیسیون حقوق تغییری ایجاد نمایند. نماینده ویژه اظهار عقیده کرد که در ایران هم چنان اعمالی صورت می‌گیرد که با موازین بین‌المللی که حکومت آن کشور به آنها متعهد است، منافات دارد. نماینده ویژه به این اعتقاد اخلاقی رسیده است که هسته‌یی از واقعیت در اطلاعاتی که تا کنون دریافت شده است وجود دارد و در نتیجه اعمال فوق در ایران ادامه یافته‌اند و جا دارد که این امر مورد توجه کامل حکومت قرار گیرد تا خلافاکاریها جبران شوند و دیگر تکرار نگردند.

۸۰ - در پرتو مطالب فوق، به نظر می‌رسد که استمرار ادعاهای مبنی بر نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، به خصوص گزارشهای اخیر مبنی بر از سر گرفته شدن موج اعدامها در فاصله ژوئیه تا سپتامبر ۱۹۸۸ کافی است تا نگرانی بین‌المللی و نیاز به مراجع ذیصلاحی را که از ملل متحد به نظارت وضعیت حقوق بشر در آن کشور ادامه دهند، توجیه کند.

عفو بین‌الملل اقدام فوری

۱۰ نوامبر ۱۹۸۸

اطلاعات بیشتر در مورد UA ۲۳۵/۸۸ (MDE ۲،۸۸/۱۴/۱۳ سپتامبر)
و ادامه (MDE ۲۰،۸۸/۱۷/۱۳ اکتبر) اعدامهای سیاسی

عفو بین‌الملل اسامی ۲۲ زندانی سیاسی دیگر را دریافت کرده که گفته می‌شود همگی هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران می‌باشند و در معرض اعدام قریب‌الوقوع قرار دارند. بعضی از آنها احتمالاً تا به حال اعدام شده‌اند. این عده عبارتند از: جمشید ریاضی، مسعود هاشمی، جواد نصیری، محمدرضا سعیدی شریف آباد، برادران حیدری، بدیع و جعفری (اسم کوچک این دو مشخص نیست) (درزندان در بازداشت به سر می‌برند)، سلمان قاسمی، حسن معزی، و خسرو آسیابانی (درزندان تبریز بازداشت می‌باشند)، محسن پیری، رضا محمدآبادی، حسین ماهیگیر، محمد حاسیلو و کیومرث گودرزی (درزندان اراک)، جعفرزاده (اسم کوچک مشخص نیست) (در زندان خوی)، نجف زارع (در زندان کرمان)، محمد پاشا (در زندان اوین تهران)، هوشنگ ازیامی (زندان اصفهان)، مهری بازرگانی، جابری و هاشمیان (اسم کوچک دردست نیست) (زندان قزوین). [عفو بین‌الملل] از ماه ژوئیه ۸۸ گزارشهایی مبنی بر اعدام صدها زندانی سیاسی دریافت کرده است که در میان‌شان کسانی هستند که محکومیت زندانشان ظاهراً به اعدام تبدیل شده است. این امر مغایر ماده (۷) ۱۴ میثاق جهانی حقوق سیاسی و اجتماعی است که ایران آن را امضا کرده و به موجب آن هیچ کس را نمی‌توان «برای جرمی که نهایتاً به آن محکوم شده دوباره محاکمه یا مجازات نمود». عفو بین‌الملل هم چنین از ممنوعیتی که اخیراً برای ملاقات خانواده زندانیان سیاسی وضع گردیده نگران می‌باشد؛ با این که این ممنوعیت هم اکنون تا حدی برداشته شده است، بسیاری از خانواده‌ها هنوز اجازه ملاقات زندانیان خود را ندارند...

عفو بین‌الملل اقدام فوری

۱۰ نوامبر ۱۹۸۸

بیم اعدام

ایران: حمزه محجوب، مسعود علایی خستو

عفو بین‌الملل گزارشی دریافت کرده است که طبق آن حمزه محجوب، که در زندان رودسر بازداشت می‌باشد، و مسعود علایی خستو، که در زندان اوین تهران اسیر است، در معرض اعدام قریب‌الوقوع قرار دارند. مسعود علایی خستو، ۱۷ ساله، در سال ۱۹۸۱ دستگیر شده و گزارش می‌شود که به خاطر حمایت از سازمان مجاهدین خلق ایران به ۱۱ سال زندان محکوم شده است. گفته می‌شود که او مورد شکنجه قرار گرفته و طی اسارتش دوره‌های بلند مدتی را در سلول انفرادی گذرانده است. حمزه محجوب، ۱۶ ساله، که او هم به اتهام حمایت از مجاهدین در سال ۱۹۸۲ دستگیر شده، هرگز محاکمه نشده و حکمی برایش صادر نگشته است...

عفو بین‌الملل اقدام فوری

۱۷ نوامبر ۱۹۸۸

ایران: حمزه محجوب و مسعود علایی خستو

عفو بین‌الملل در مورد اعدام حمزه محجوب در زندان رودسر و مسعود علایی خستو در زندان اوین تهران، که پیش از این قریب‌الوقوع بودن آن گزارش شده بود، اکنون گزارش دریافت نموده که به مورد اجرا گذاشته شده است. مسعود علایی خستو، ۱۷ ساله، در سال ۸۱ دستگیر شد و یک دوره محکومیت زندان ۱۱ ساله را سپری می‌نمود. حمزه محجوب، ۱۶ ساله، در سال ۸۲ دستگیر شد و بر طبق اطلاعات عفو بین‌الملل، هرگز محاکمه نشد. هر دو آنان زندانی سیاسی بودند و معلوم نیست که آیا به خشونت متوسل شده یا از آن حمایت می‌کرده‌اند یا نه. فقدان محاکمه عادلانه در موارد سیاسی در ایران بدین معنی است که احتمال دارد یک یا هر دو آنان زندانیان وجدان بوده‌اند...

عفو بین الملل اقدام فوری

۲۸ نوامبر ۱۹۸۸

بیم اعدام

ایران: اسدالله اسدی، داریوش کریمی، جعفر جهانگیری، ابراهیم نجاران، خدیجه جابری، سید کمال الدین سیدی، سید جلال الدین سیدی، منیر خسروشاهی برادران، رحیم حسین پور رودسری، لوح رافب سلاوتی، بهرام ذوالفقاری، بهبودی، (اسم کوچک معلوم نیست) محمود پروری مقدم، حمید سعیدی، هادی مهرداد، سیاوش سنکی، ماندانا زندی، لیلیک سیهاکوبیان، آزاده ابراهیمی، یوسف آبخون، عبدالرضا شکوهی، شهره فرزاد، عسکر فیروز، تموجین جهانگیری، سیداحمد سیدی، عفو بین الملل مطلع شده است که ۲۵ زندانی سیاسی که اسامی آنها در بالا آمده است، در معرض اعدام قریب الوقوع قرار دارند. اغلب آنها در حال حاضر دوران زندان خود را می گذرانند که از حبس ابد تا دو سه سال، در بعضی موارد، است. آنها، همگی، اعضا و هواداران یک گروه اپوزیسیون چپ غیر قانونی می باشند. در ماههای اخیر عفو بین الملل از موج جدید اعدامهای سیاسی در ایران، که رقم واقعی آن احتمالاً به صدها تن می رسد، عمیقاً نگران بوده است. در میان اعدام شدگان، مخالفان دولت از جناحهای بسیار گوناگون قرار دارند. بسیاری از آنها ظاهراً محکوم به زندان شده و در حال گذراندن دوره های زندان خود بوده اند. که محکومیتشان به حکم مرگ تغییر کرد و این ناقض بند ۱۴ (۷) میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است که ایران آن را پذیرفته است...

عفو بین الملل اقدام فوری

۲۹ نوامبر ۱۹۸۸

بیم اعدام

اطلاعات بیشتر در مورد (MDE ۱۳/۲۵/۸۸) UA ۳۱۷/۸۸ ایران: احمد مهدی علی فرزاد، نادر علی آقایی، مهرداد فرزانه، داوود شاکری، همایون فرخ نیکپور، علی قربانی، حسن طبرزاده، علی بقایی، همایون صولتی، مهشید رضوی، قاسم جوانشجاع، محمود فرجی، زهرا میرزایی، محمد منفرد، حسن محبوبی، بهروز محمدی، سعید امامی، محسن احمدی، نادر لیسانی، حسن دلمان، مرتضی پهلوان

نژاد، حسن تارخورانی، حسین شیرازی، مجتبی یشیمی، اسماعیل حسینی، رضوانی (اسم کوچک در دست نیست) مجید مهدوی، عبدی اکبری منفرد، محسن جوانشجاع، صادق کرمی.

عفو بین الملل اسامی ۳۵۰ نفر دیگر از زندانیان سیاسی را در یافت کرده است. آنها در معرض اعدام قریب الوقوع قرار دارند. آنها، همگی، در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ دستگیر شده اند و اعتقاد بر این است که اغلب آنها زندانیان وجدان می باشند. بعضی از آنها به خاطر توزیع اعلامیه و سایرین به خاطر بر هم زدن آرامش در جلسات سیاسی مجرم شناخته شده اند. اغلب آنها دانشجوی و از حامیان و هواداران سازمان غیر قانونی مجاهدین خلق ایران می باشند و به حبس از ۶ ماه تا ۵ سال محکوم شده بودند...

عفو بین الملل اقدام فوری

اول دسامبر ۱۹۸۸

بیم اعدام

اطلاعات بیشتر در باره (۲۸ نوامبر ۱۹۸۸، MDE ۱۳/۲۵/۸۸) ۳۱۷/۸۸

UA پیرو ۲۹ نوامبر ۱۹۸۸، MDE ۱۳/۲۶/۸۸

علی اکبر صالحی، حسین کفاشیان، احمد رزاقی، حسن رضوی، کریم خدایاری، جواد طاهری قدر خدا، بهمن موسی پور، علیرضا سالاری، محمد محرابی، نصرتی (۳) برادر، فقط نام خانوادگی) صادق فریدن، بهمن عظیمی، اصغر افشار، محمد احمد، انوشه ابراهیمی، عبدالله درودیان، قاسم قائمی، حسین محمد خواه، اردشیر کلانتری.

عفو بین الملل اسامی زندانیان سیاسی دیگری را که در بالا آمده، دریافت کرده است که گزارش می شود در خطر اعدام قریب الوقوع قرار دارند. آنها در سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ دستگیر شده اند و ممکن است بسیاری از آنان زندانیان وجدان و متهم به توزیع اعلامیه یا بر هم زدن آرامش در گردهماییهای سیاسی باشند. تمام آنها حامیان و هواداران سازمان غیر قانونی مجاهدین خلق ایران می باشند و به ۶ ماه تا ۶ سال زندان محکوم شده اند.

عفو بین‌الملل با حکم اعدام در تمامی موارد، به عنوان نقض حق زندگی و حق قرار نگرفتن در معرض رفتار یا مجازات بیرحمانه، غیر انسانی یا خوارکننده، هم چنان که در اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام گردیده است مخالف است...

عفو بین‌الملل اقدام فوری

۱۲ دسامبر ۱۹۸۸

بیم اعدام

ایران: رضا متقی طلب، احمد اسدی، پرویز زمانی، محمد گلریز، هادی محمد نژاد، عبدالرحمن درویشی، موسی موسوی، سیاوش ملتی، عباس موسوی، خسرو دانش آبکناری، محسن مهدوی آبکناری، قاسم رجایی، سعید قنادی، اصغر وخشوری، علی رعد، مصطفی اعتمادالاسلام، سوسن خانجانی، خسرو رودباری، هادی فولادی، مجید عباسی، پرویز شهبازی، بهرامی (اسم کوچک معلوم نیست)، مهربان بالایی، جعفر محمودیان، نیره محمودیان، یدالله سهرابزاده.

از ماه ژوئیه عفو بین‌الملل اسامی صدها زندانی سیاسی، اعضا و هواداران بسیاری از گروههای اپوزیسیون را دریافت کرده است که یا اعدام شده‌اند یا خطر اعدام آنها را در ایران تهدید می‌کند. در بین آنها زندانیان وجدان، زندانیانی که دوران اسارت خود را می‌گذرانند یا کسانی که دوره اسارتشان خاتمه یافته ولی آزاد نشده‌اند و نیز زندانیانی که هرگز محاکمه یا محکوم نشده‌اند، قرار دارند. این سازمان هم اکنون گزارشی دریافت کرده است که طبق آن ۲۶ نفر نامبرده در بالا از جمله کسانی هستند که در خطر اعدام قرار دارند. تمامی این ۲۶ نفر هواداران سازمان غیر قانونی مجاهدین خلق ایران هستند. اغلب آنها دوره محکومیت خود (از ۲ تا ۳۰ سال) را می‌گذرانند، تعدادی از آنها ظاهراً بعد از گذراندن دوره محکومیتشان آزاد شده و بعد دوباره دستگیر شده‌اند و در حال حاضر خطر اعدام آنها را تهدید می‌کند. معلوم نیست که آیا کسی از آنها دوباره محاکمه شده است یا نه، و عفو بین‌الملل مجموعه اسناد معتبری در دست دارد حاکی از این که محاکمه زندانیان سیاسی در ایران بسیار سریع و غیر عادلانه می‌باشد و اغلب کمتر از ۱۰ دقیقه طول می‌کشد. متهمان از داشتن وکیل مدافع برخوردار نیستند و حق استیناف خواستن از حکم و مجازات را ندارند...

عفو بین‌الملل

۱۲ دسامبر ۱۹۸۸

اعدامهای سیاسی در ایران

در ماههای اخیر عفو بین‌الملل عمیقاً نگران موج جدیدی از اعدامهای سیاسی در ایران بوده است که استنباط می‌شود بزرگترین موج پس از سالهای نخستین ۱۹۸۰ — هنگامی که هزاران زندانی سیاسی بعد از محاکمات شتابزده یا بدون محاکمه اعدام شدند — باشد. اعدامهای اخیر به دنبال تهاجم ماه ژوئیه ارتش آزادیبخش ملی (که توسط سازمان مجاهدین خلق ایران — مستقر در بغداد رهبری می‌شود) در غرب ایران آغاز گشت. گروههایی از مردم، به بهانه همدستی با ارتش آزادیبخش ملی، در شهرهای مختلف در ملأ عام به دار آویخته شدند و اجساد آنها برای ساعتها آویزان باقی ماند. گزارش این اعدامها همراه با تصویر، در روزنامه رسمی ایران آمده است. یک نمونه که در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۹ اوت منتشر گردید اظهار می‌دارد: "مدخل شهر قبل از اینکه مردم را به خانه‌هایشان هدایت کند، میدان اصلی خود را به آنها نشان می‌داد. در آنجا چشم اهالی اسلام‌آباد صحنه تازه‌یی را می‌بلعید و با شیرینی تمام آن را در ذهن خود هضم می‌کرد. اسکلت آهنی یک ساختمان دو طبقه، جایگاه این صحنه شده بود. نگاههای مردم بر روی تنه‌هایی که مانند آونگ یک ساعت خوابیده از تیرآهن طبقه دوم آویزان شده بود، ثابت ماند، سه نفر از عوامل منافقین صبح آن روز به جرم فروش شهرشان به بیگانه‌ها مجازات شده بودند." همزمان، در باره اظهار نظر مقامهای مختلف قضایی و دیگر مقامها مبنی بر این که با "عوامل مخالف باید به شدت برخورد کرد" — و بعضیها ظاهراً پیشنهاد می‌کردند که آنها را باید طبیعتاً به سرعت اعدام کرد — تبلیغ می‌شد. در هفته‌ها و ماههای بعد از آن تا اواخر اکتبر، دیدار خانواده‌ها از زندانیان سیاسی قطع گردید و به دست آوردن اطلاعات دقیق در باره زندانیان غیر ممکن شد. همزمان گزارشهایی مبنی بر اعدام مخفیانه جمعی منتشر گردید هنگامی که منع ملاقات زندانیان در شرف اتمام بود، تنها بعضی قادر به ملاقات خویشاوندان زندانی خود شدند. به بعضی می‌گفتند که آنها اعدام شده‌اند، وصیتنامه و متعلقات زندانی را تحویلشان می‌دادند و آنها را

از محل دفن مطلع می‌ساختند. به دیگران اطلاعاتی نمی‌دادند یا گزارشهای متناقضی می‌دادند. این افراد که به امید دریافت رسید امضا شده از جانب زندانیان، برای آنها پول و دارو می‌فرستادند یا به امید کسب خبر، به ادارات دولتی مراجعه می‌کردند یا به دیدن مقامهای مذهبی و قضایی می‌رفتند، اغلب به نتیجه نمی‌رسیدند. بسیاری از بستگان زندانیان، به امید کسب خبر، در بیرون زندان صف می‌کشیدند یا بعضیها ناامید از کسب اطلاع در مورد محل زندانیان، در قبرستانها جمع می‌شدند و عده‌یی با دست خالی اجساد را که در قبرهای کم عمق دفن شده بودند، از خاک بیرون می‌آوردند. خویشاوندان زندانیان اعدام شده در باره مشاهداتشان از تعدادی از قبور، مطالبی بیان کرده‌اند بعضی از زندانیان با لباس به خاک سپرده شده بودند و بعضی با کفن. اجساد را بدون انجام مراسم مذهبی و حتی بدون غسل دادن دفن کرده بودند. بوی تعفن اجساد، به دلیل آن که در عمق کم به خاک سپرده شده بودند، غیر قابل تحمل بود. به بعضی خانواده‌ها اخطار کرده بودند که نباید برای خویشان اعدام شده‌شان به برگزاری مراسم سوگواری عمومی دست بزنند. همسر یکی از زندانیانی که سه سال در زندان به سر برده بود، به عفو بین‌الملل گفت هنگامی که در اوت ۱۹۸۸، جهت دیدن شوهرش به زندان رفته بود، چگونه از اعدام او مطلع شد. به وی گفته شد که شوهرش به زندان دیگری منتقل گردیده و برنامه ملاقات وی با مشکل روبرو شده است اما خانواده‌های زندانیان دیگر که در خارج زندان جمع شده بودند گفتند که به نظر آنها وی اعدام شده است. او، بالاخره در قبرستان از اعدام شوهرش مطلع گردید، اما مقامات حاضر نشدند محل دفن وی را به او بگویند. خویشان سوگوار دیگر او را به سوی قبور کم عمق تازه‌یی راهنمایی کردند که همه بی‌نشان بودند. او قبری را یافت که اندازه بدن شوهرش بود و با دست مشغول کردن خاک شد. صورت جسد از خون پوشیده بود. وی آن را پاک کرد و تشخیص داد که جسدی را که از خاک بیرون آورده، شوهرش نیست بلکه به مرد بسیار جوانتر تعلق دارد. وی چشمان جسد را بست و آن را دوباره خاک کرد. تنها چند روز بعد وی محل دفن همسرش را یافت. عفو بین‌الملل اکنون نام بیش از ۳۰۰ زندانی اعدام شده در هفته‌ها و ماههای اخیر را به دست آورده است ولی بیم آن دارد که رقم حقیقی به هزاران نفر بالغ شود. بسیاری از قربانیان، اعضا یا هواداران مجاهدین و بسیاری دیگر اعضای گروههای غیر مذهبی چپ از جمله راه کارگر، جناحهایی از سازمان فدائیان خلق و حزب توده بوده‌اند. در میان آخرین قربانیان حداقل ۱۱ ملا وجود دارند. که با منتظری، جانشین منتخب خمینی، همکاری نزدیک داشته‌اند. در میان اعدام شدگان بسیاری از دانش‌آموزان و هم چنین کارگران دیده می‌شوند. بعضی از قربانیان زن هستند و در بعضی موارد چند تن از

اعضای یک خانواده اعدام شده‌اند. آنها جزء تعداد نامعلوم زندانیانی بوده‌اند که به دلیل عقایدشان به زندان افتاده‌اند. بسیاری از اعدام شدگان سالهای متعددی در زندان به سر برده و تحت شکنجه قرار گرفته بودند. بعضیها چنین رنجی را در زمان حکومت شاه دیده بودند. بعضیها بدون آن که محاکمه شده باشند، سالها بود در زندان به سر می‌بردند و دیگران، در پی محاکماتی در سال ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۸۱، به جرم پخش اعلامیه یا برهم زدن آرامش در گردهمایی سیاسی، به مجازاتهایی از چند ماه حبس تا زندان ابد محکوم شده بودند. عفو بین‌الملل از مواردی مطلع شده است که زندانیان سابق مجدداً دستگیر و بی‌درنگ اعدام شده‌اند. در اغلب موارد معلوم نیست که آیا محاکمه دیگری قبل از اعدام صورت گرفته است یا نه؟ در ابتدا تعدادی از مقامها علناً انجام این اعدامها را تکذیب کردند. در اوایل دسامبر، خامنه‌ای در بیاناتی که از رادیو تهران پخش گردید، آنها را مورد تایید قرار داد. رئیس جمهوری گفت: "این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی، با آن فجایع که در اسلام آباد و کردستان آنها به راه انداختند ارتباط دارد آن را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطشان با آن دستگاه مشخص شده باید چکارش کرد؟ آن محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم".

عفو بین‌الملل اعدامهای جمعی را، به عنوان نقض وقیحانه حق اساسی حیات، محکوم کرده و بارها از اولیای امور خواسته است که فوراً این اعدامها را متوقف کنند و از زندگی هزاران زندانی سیاسی باقیمانده چشم‌پوشند. این سازمان اسامی بیش از ۲۰۰ تن از زندانیانی را که استنباط می‌شود اعدام شده‌اند، جهت ابراز نظر، رسماً در اختیار دولت ایران قرار می‌دهد.

که اسلام و مسلمانان را به طور عام در برمی گیرد.

در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹ خمینی وارد ایران شد و با ورود او جمهوری اسلامی پا گرفت. ویژگی سالهای اول حکومت خمینی را می توان در خشونت، به ویژه در قبال نیروهای سیاسی، اقلیتهای قومی و مذهبی و هم چنین کردها خلاصه کرد. پاسداران خشونت را، به طور علنی و آشکارا، به خیابانها بردند، اختناق علیه زنان به نحو وحشت انگیزی شدت یافت، در غرب چنین تلقی می شد که تاریکی قرون وسطی بر ایران سایه افکنده است. جنگ با عراق و اقدام علیه جنبش مقاومت ایران و مردم کردستان در رأس امور رژیم قرار گرفت و قانون در پی قانون وضع شد تا مردم را در کارهای روزمره محدود و محدودتر کنند. محدودیتهای مختلف در کار روزانه، اعمال فشار و خشونت و جاری کردن آن تا عمق خانه های مردم باعث شد که سکوتی نسبی در جامعه برقرار شود، به گونه ای که برخی از ناظران بین المللی به این پندار دچار شوند که اختناق در ایران پایان گرفته و رژیم خوی پیشین رارها کرده و از اعمال اختناق شدید دست کشیده است؛ در صورتی که واقعیت ناپیدا در سطح و ظاهر چیزی جز این بود.

۱- شکنجه و اعدام

برای ارائه یک تصویر واقعی در مورد شکنجه و اعدام در رژیم خمینی از منابع زیر استفاده شده است:

۱- بریده نشریات و تحلیلهایی که مطبوعات و رسانه های خبری سوئد و خارجی منتشر کرده اند.

۲- گزارشها و مصاحبه هایی که سازمان عفو بین الملل تهیه کرده است.

۳- اطلاعاتی که شورای ملی مقاومت ایران در اختیار ما گذاشته است.

۴- مصاحبه با پناهندگان ایرانی.

به دلایل روشن و انکار ناپذیر، اطلاعاتی که از منابع بالا به دست آورده ایم تفاوت زیادی با یکدیگر دارند. ما امکان بررسی صحت و سقم آنها را نداشته ایم و به تلاش برای دستیابی به یک رقم قابل قبول هم معتقد نبودیم، چون اهمیت چندانی ندارد. راهی که انتخاب کردیم این بود که ارقام مربوط به زندانیها و اعدام شدگان را با ذکر منابع آن بیاوریم. ذکر این نکته مهم است که با وجود تفاوت ارقام در گزارشها، هماهنگی زیادی بین آنها در مورد نوع زندانها، شرایط طاقت فرسای داخل آنها، نحوه دستگیریها و بازجوییها، انواع و گستردگی شکنجه ها وجود دارد.

دستگیریها : بنابه گزارش شورای ملی مقاومت ایران، در حال حاضر ۱۴۰

«نقض حقوق بشر در ایران»

چندی پیش «کمیته ایران - سوئد برای دفاع از حقوق بشر در ایران» نتیجه تحقیقات خود را به صورت کتابی با عنوان «نقض حقوق بشر در ایران» منتشر کرد که چکیده ای از آن را در زیر می خوانید. این کمیته که در سال ۱۹۸۴ برای دفاع از حقوق بشر در ایران تاسیس شد، نمایندگان احزاب پارلمانی، سازمانها و شخصیت های متمدنی و بشردوست سوئدی و نمایندگان مقاومت ایران در سوئد را در برمی گیرد. گروه های چهارگانه این کمیته تحقیق خود را بر محور چهار موضوع صورت داده اند:

۱- شکنجه و اعدام ۲- وضعیت کودکان در ایران جنگزده ۳- پناهندگان ایرانی ۴- موقعیت زنان.

این تحقیقات از طریق مصاحبه یا گزارش صدها ایرانی پناهنده در سوئد، گزارشهای سازمان عفو بین الملل، اطلاعات و آمار موجود در روزنامه ها و نشریات رژیم و مدارک عرضه شده از طرف مقاومت ایران تهیه شده است.

* * *

مناسفانه آیت الله خمینی و اسلامی که امروز در جمهوری اسلامی ایران به آن عمل می شود در بسیاری از کشورهای اروپایی، از جمله در سوئد، به عنوان نماینده اسلام و روش اسلامی معرفی می شوند. باید قویاً اعلام کرد که این برداشت کاملاً غلط است. سنگسار کردن، شلاق زدن و بی رحمی مظهر اسلام نیست. اسلام سمبل خشونت و بی رحمی نیست، بلکه برعکس دین عطاوت است. این تذکر از آن رو اهمیت دارد که انتقاد ما را به خمینی و نظامی که او به وجود آورده است، نباید انتقادی تلقی کرد

هزار زندانی سیاسی در ایران وجود دارد. سازمان عفو بین‌الملل سخن از چندین هزار زندانی سیاسی می‌گوید. دستیابی به رقم دقیق امکانپذیر نیست. سازمان عفو بین‌الملل تأکید می‌کند که رقم واقعی به طور قابل توجهی بیش از رقمی است که اعلام کرده است. هر دو مرجع یاد شده در موارد زیر اشتراک نظر دارند:

۱ - در ایران علاوه بر زندانهای رسمی، از بخشی از مدارس، بیمارستانها و مؤسسات تعطیل شده و حتی خانه‌های مسکونی به عنوان زندان موقت استفاده می‌شود. چنین زندانهایی به طور عمده مخفی هستند.

۲ - وجود بازداشت‌های بی‌شمار بدون دلیل موجه.

۳ - محاکمهی در کار نیست، اگر دادگاهی هم تشکیل شود صوری است و ممکن است محاکمه یک دقیقه بیشتر طول نکشد. زندانی هنگام خروج از زندان مجبور است تعهدنامه‌ای امضا کند که از آن پس هیچ گونه فعالیت سیاسی نکند.

۴ - برای این که زندانی را به اعتراف وادار کنند، اعضای خانواده او را دستگیر می‌کنند.

۵ - هنگامی که کسی دستگیر می‌شود به خانواده او خبر نمی‌دهند و خانواده تا مدتها از او بی‌خبر می‌ماند.

۶ - فرد دستگیر شده از همان موقع دستگیری مورد شکنجه و گاه تجاوز قرار می‌گیرد.

۷ - زندانی در هنگام محاکمه فرمایشی، امکان دفاع ندارد و نمی‌تواند وکیل بگیرد.

۸ - جرمها معمولاً سیاسی، مذهبی یا جنسی هستند. به جز کسانی که به جرم فعالیت سیاسی دستگیر می‌شوند، اقلیتهای مذهبی و قومی نیز مورد شکنجه قرار می‌گیرند.

هدف رژیم خمینی از دستگیری، شکنجه و اعدام، ریشه‌کن کردن مخالفان این رژیم است.

زندان: شرایط زندانهای رژیم به گونه‌ای است که می‌توان آن را غیر قابل توصیف یاد کرد. زندانی با بیشترین تحقیر و روبروست تا ناچار شود اعتراف کند که با کدام گروه سیاسی در ارتباط است، قرارش کجاست، دوستانش چه کسانی هستند و... سازمان عفو بین‌الملل اعلام کرده است که از سال ۱۹۷۹ تاکنون یک مورد هم نمی‌شناسد که زندانی توانسته باشد برای دفاع از خود وکیل انتخاب کند. این روش در جامعه حقوقی ما غیر قابل تصور می‌باشد. محاکمه‌ها - البته اگر محاکمهی در کار باشد - از چند دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد و متهم حق ندارد به حکمی که برایش صادر شده اعتراض کند.

شکنجه و انواع آن: شکنجه در زندانهای رژیم خمینی امر متداولی است که

هم در مورد آنهایی که جرمی دارند و هم در مورد آنهایی که هیچ جرمی ندارند، اعمال می‌شود. بخشی از شیوه‌های شکنجه در این رژیم عبارتست از: کتک زدن، شلاق زدن، آویزان کردن از دستها به مدت طولانی و... کتک زدن به طور معمول با چوب، چماق، شلاق و کابل صورت می‌گیرد و بیشتر به ناحیه کمر و پا زده می‌شود. نمونه دیگر شکنجه اعدام قلابی است. برای این کار زندانی را با چشم بسته از سلول بیرون می‌برند و در محلی به سوی او گلوله‌های غیر واقعی شلیک می‌کنند. گاه این عمل در مورد یک فرد بارها صورت می‌گیرد. اغلب زندانیانی که این نوع شکنجه را، گذرانده‌اند دچار بیماری روانی می‌شوند. شورای ملی مقاومت مشخصات ۶۴ نوع شکنجه را که در زندانهای رژیم خمینی به کار گرفته می‌شود، انتشار داده است. ابعاد جنایاتی که در رژیم خمینی انجام می‌گیرد گاه چنان عظیم و باور نکردنی است که جنایات هیتلر و دیکتاتورهای مشابه آن در شیلی و آرژانتین راتحت الشعاع قرار می‌دهد. وقتی سخن از ۶۴ نوع شکنجه به میان می‌آید برای شما همان قدر باور نکردنی است که بگوییم در دنیا ۱۵ هزار میلیون پناهنده وجود دارد و البته این در صورتی است که خود شکنجه نشده باشید و یا شکنجه شده ایرانی را ندیده باشید. به این دلیل ما ترجیح داده‌ایم که خود شکنجه شدگان تجربه‌های شخصی خود را برایتان بگویند، که در صفحات آینده می‌بینید.

اعدامها: زندانیان سیاسی در ایران بعد از یک دادرسی سرپایی و آبی، یا بدون گذراندن پروسه حقوقی، اعدام می‌شوند. اعدامها به شیوه دارزدن یا تیرباران صورت می‌گیرد. زنان، بدون توجه به سن آنها، به طور معمول پیش از اعدام مورد تجاوز قرار می‌گیرند. دختران مجبورند در شب اعدام به یک ازدواج اجباری تن دهند. نوجوانان زیر ۱۸ سال نیز اعدام می‌شوند. اعدامها گاه سزی و گاه در ملأ عام انجام می‌گیرند. سنگسار کردن یکی از روشهای علنی اعدام است. سازمان عفو بین‌الملل در مورد این شیوه از زبان یک شاهد عینی گزارش می‌دهد: یک کامیون تلی از سنگهای بزرگ و کوچک را در یک محل عمومی خالی کرد، سپس دو زن را، که سر و صورت وسینه آنها با کیسه‌هایی سفید پوشانده شده بود، به آن محل آوردند. لحظاتی بعد آن دو زن به وسیله گروهی که پاسداران آنها را جمع کرده بودند، سنگباران شدند و کیسه‌های سفید گلگون شد. سرانجام در اثر ضربه‌های سنگ آن دو زن به زمین غلتیدند و پاسدارها با بیل بر سر آن دو کوفتند و سرشان را له کردند. گاه اجساد اعدام شدگان را به خانواده‌هایشان تحویل می‌دهند. اگر اعدام به وسیله گلوله انجام شده باشد به ازای هر گلوله از خانواده فرد اعدام شده مبلغی پول می‌گیرند. شورای ملی مقاومت اعلام کرده است که از فوریه ۷۹ تاکنون هفتاد هزار

نفر در ایران اعدام شده‌اند و فهرست دقیقی از اسامی و مشخصات عده‌یی از آنها را منتشر کرده است. سازمان عفو بین‌الملل در سال ۱۹۸۵ اعلام کرد که از زمان به قدرت رسیدن خمینی تا آن تاریخ، حداقل ۵۴۴۷ نفر اعدام شده‌اند و در همان جا تأکید کرد که رقم واقعی بسیار بیشتر از این رقم است.

چند تن از زندانیان شکنجه شده رژیم خمینی که اکنون در سوئد به سر می‌برند، از واقعیات درون زندانها سخن می‌گویند.

فرامرز، ۲۶ ساله، مجرّد: در زمستان سال ۱۹۸۲، من و چهار تن از دوستانم در سینما دستگیر شدیم. ما را به سلولهای انفرادی بردند. بازجویی از ما از هنگام ورود به زندان آغاز شد. در طول بازجویی چشمهایم بسته بود. مرا تهدید می‌کردند که اگر وابستگی سازمانی، نام مسئولان و قرارات را لو ندهی تا مرگ شکنجه خواهی شد. در بازجویی اولیه چیز دندانگیری از من به دستشان نیامد، مرا به تختی بستند و مدت یک ساعت با کابل زدند سپس مرا به سلول کوچکی بردند که بسیار سرد بود، فردای آن روز دوباره مرا به اتاق شکنجه بردند و به تختی بستند، به شکلی که فشار زیادی بر کمر و سینه‌ام وارد می‌شد. ۱۲ ساعت به همان حالت رها می‌کردند، سپس شکنجه با کابل آغاز شد که یک ساعت طول کشید. بعد از چند سال هنوز اثرات آن شکنجه‌ها بر بدنم باقی است. بعد از زندان مرا به خانه امنی بردند و شکنجه را در آن جا ادامه دادند. با پاهای مجروح و تناول زده مجبورم کردند روی برفها بدم. پس از آن مرا با دست از درختی آویزان کردند و دو ساعت به همان حال ماندم. پس از دو ساعت دستهای مرا باز کردند و بازجویی ادامه یافت... در مدت ۲۶ ماهی که در زندان بودم چند اعدام دسته‌جمعی را به چشم دیدم، یک بار ۳۹ و بار دیگر ۵۹ نفر را در برابر چشمهایم اعدام کردند. شایع بود که اجساد را در محلی به نام «شهر بی‌نام» دفن می‌کنند. این محل در ارومیه پشت یک کوره آجرپزی قرار داشت.

رحیم، ۲۰ ساله، متأهل و دارای یک دختر: بار اول در سپتامبر ۱۹۸۱ دستگیر شدم ولی چون مدرکی از من نداشتند آزادم کردند. در ژانویه همان سال برادر ۱۷ ساله‌ام را، که هوادار سازمان مجاهدین بود، اعدام کردند. بار دوم در اوت ۸۲ در جاده بین بندرعباس و شیراز دستگیر شدم و مرا دست بسته به مقر سپاه پاسداران بردند و در یک اتاق زیرزمینی زندانی کردند. هنوز چند ساعتی نگذشته بود که شکنجه من شروع شد، شکنجه‌یی که به بازی فوتبال معروف است. زیر دست و پای چند نفری که مرا به این سو و آن سو هل می‌دادند و با لگد و مشت می‌زدند، در حال له شدن بودم. در همان روزهای اول چندین نوع شکنجه در مورد من اجرا شد. شکنجه‌هایی را هم که در مورد دیگر زندانیان به کار گرفته می‌شد، به چشم می‌دیدم؛

از جمله نشانیدن زندانی در صندلی دوار و چرخاندن او به مدت نیم ساعت، که شکنجه وحشتناکی است. از جمله شکنجه‌های روحی که در مورد زندانیان اعمال می‌شد حاضر کردن آنها در اعدام زندانیان دیگر بود. زندانیان زیادی را دیدم که در اثر شکنجه، به خصوص شکنجه با کابل، بینایی خود را از دست داده بودند. برای صرفه‌جویی در مصرف گلوله، پاسدارها زندانی را مجبور کردند چهار دست و پا روی زمین قرار بگیرد و آنگاه او را از پشت با گلوله می‌زدند. خانواده‌ام مجبور شده بودند در برابر هفت گلوله‌یی که به برادر اصابت کرده بود، ۷ هزار تومان پول به عوامل رژیم بپردازند.

مهدی، یکی دیگر از زندانیان سیاسی: در یک سلول ۱ در ۲ متر چهار نفر بودیم. پنجره و در این سلول را با پتو پوشانده بودند تا نوری به داخل راه پیدا نکند. تنها ۴ بار در شبانه روز، و هر بار به مدت ۲ دقیقه، ما را برای رفتن به دستشویی، شستن لباس و ظرف بیرون می‌بردند. اگر کار ما بیش از ۲ دقیقه طول می‌کشید، نوبت بعدی حذف می‌شد. بسیاری از زندانیها به علت محدود بودن زمان استفاده از توالت به بیماریهای معده و مجاری ادرار دچار شده بودند. یکی از زندانیها را فقط به علت درخواست اجازه برای رفتن به توالت آن قدر به کمرش کابل زدند که کلیه‌هایش آسیب دید. یکی از انواع شکنجه‌های معمول در زندانهای رژیم خمینی این بود که ۴۰ تا ۵۰ زندانی را در یک سلول ۳ در ۴ متر به مدتی طولانی جا می‌دادند و دادن آب و غذا را به آنها قطع می‌کردند. به این سلولها «لانه سگها» می‌گفتند. کمبود اکسیژن و گرمای طاقت فرسای داخل سلول باعث می‌شد که بعضی از زندانیان به بی‌حالی و غش دچار شوند. شبی حدود ساعت ۲ ناگهان نگهبانی از خواب بیدارم کرد و فریاد کشید: «بنشین و وصیت‌نامه‌ات را بنویس، تو اعدامی هستی». چند ساعت بعد مرا به محلی که برای اعدام من مشخص کرده بودند، بردند. وقتی به آن جا رسیدیم، پاسداران جوخه اعدام شروع به خندیدن کردند و دوباره مرا به سلولم باز گرداندند. پس از این واقعه مرا به سلول بزرگتری به ابعاد ۴ در ۶ متر بردند که در آن جا ۵۴ زندانی دیگر هم بودند. پاسداران به آن جا اتاق اعدامیها می‌گفتند، چون محکومان به اعدام را در آن جا می‌دادند. شبی پسر جوانی به نام بهمن آملی را از بین همین جمع بردند و اعدام کردند. بعضی وقتها اعدامهای ساختگی هم ترتیب می‌دهند به این معنی که زندانی را به میدان تیر می‌برند و او را به تیرک اعدام می‌بندند و سپس تیر هوایی شلیک می‌کنند. این کار برای زندانی از نظر روحی بسیار دردآور و وحشتناک است. اغلب کسانی که این بلا را به سرشان آوردند، بعداً دچار بیماری روانی شدند. ۳۰ نفر از این نوع بیماران فقط در زندان اهواز وجود دارند. یک معلم، که در زیر شکنجه حاضر به اعتراف

نشده بود، هر دو چشمش را از چشمخانه در آوردند و یک دستش را قطع کردند. معلم دیگری را خفه کردند و بعد جسدش را در بیابان انداختند.

۲- وضعیت کودکان جنگزده

در دو گزارشی که اخیراً یونیسف انتشار داد، اطلاعات زیادی در باره وضع کودکان ایرانی به چشم نمی‌خورد و این امر از عدم امکان دستیابی به منابع اطلاعاتی حکایت دارد. در سالهای اخیر کودکان و نوجوانان زیادی، به تنهایی یا به همراه والدینشان، به سوئد آمده‌اند و در این کشور، به عنوان پناهنده، زندگی می‌کنند. علت خروج این نوجوانان از کشور این بوده که رژیم نتواند آنها را به جبهه‌های جنگ ببرد. گفتگوهایی که مادر این چند سال اخیر با این کودکان داشته‌ایم وضعیت وحشتناکی را در برابر ما تصویر می‌کند که رژیم ایران آن را به وجود آورده است.

زندگی در وحشت: عده‌یی از این کودکان هنوز ترس و وحشتی را که از ایران آورده‌اند با خود دارند. سارا (۸ ساله) و برادرش علی (۱۱ ساله) نمونه‌هایی از این دسته از کودکان هستند. پدر این دو کودک در زندان است و مادرشان هم چهار سال پیش اعدام شده است و آن دو با مادر بزرگشان زندگی می‌کنند. خاله سارا، که زندگی آنها را تأمین می‌کند، می‌گوید: «سارا همیشه به پدر و مادرش فکر می‌کند. چندی پیش سارا شروع کرد به پول جمع کردن و می‌گفت می‌خواهد عروسک بخرد. اما روزی که رفتیم عروسک را بخریم، نخرید و در پاسخ من که گفتم چرا نمی‌خری؟ گفت: می‌دانی؟ من دلم می‌خواهد بگویم به چه چیزی فکر می‌کنم، اما نمی‌توانم. من فکر می‌کنم که باید فریاد بزنم. چند روز دیگر سارا گفت: می‌خواهم با این پولها یک خرس برای بابا بخرم، ولی وقتی به مغازه اسباب بازی فروشی رفتیم. باز حاضر نشد خرس را بخرد. وقتی پرسیدم چرا؟ گفت: من این پولها را جمع می‌کنم که بدهم به بابام که بتواند با هواپیما به این جا بیاید». در مصاحبه‌یی که با این خانواده داشتیم سارا فقط سکوت کرد اما علی، بسیار جدی، وضع مدرسه‌های ایران را برایمان تشریح کرد و حال خودش را در مدرسه، بعد از اعدام مادرش، برایمان گفت. او جرات نکرده بود این مسأله را برای کسی فاش کند چون ترسیده بود از مدرسه بیرونش کنند. مادر بزرگ علی می‌گوید: «وقتی مادر علی را اعدام کردند علی زیاد بی‌تابی می‌کرد، خودش را به در و دیوار می‌زد و لحظه‌یی آرام و قرار نداشت. سارا هم، که آن روزها ۴ ساله بود، فقط سکوت کرد و یک هفته تمام لب به غذا نزد». خاله سارا می‌گوید: «در سوئد یک روز سارا گریه کنان از خواب بیدار شد پرسیدم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: خواب مامان را دیدم، و در همان حال نامه‌یی را به من داد

که در آن نوشته بود: من بهترین مامان دنیا را داشتم. من مامانم را خیلی دوست داشتم، مامان هم مرا خیلی دوست داشت. مامان جان چرا نمی‌آیی؟».

مادر بزرگ سارا داستان زنی از آشنایان خود را نقل می‌کرد که در سال ۱۹۸۲ در یکی از خانه‌های تیمی مجاهدین دستگیر شد. این زن یک بچه ۵ ماهه داشت که پاسداران او را هم با خود بردند. وقتی آن زن اعدام شد، پدر و مادر او، پس از ۴ سال این در و آن در زدن، بالاخره بچه را در یکی از زندانهای رژیم پیدا کردند که به شدت ضعیف شده بود و از بیماری راشیتیزم رنج می‌برد. خاله سارا هم تأیید می‌کند و در ادامه می‌گوید: در زندانهای رژیم بچه‌های زیادی هستند که در همان زندان متولد شده‌اند. خانواده‌هایی وجود دارند که دخترانشان شب پیش از اعدام مورد تجاوز پاسداران قرار گرفته‌اند و پس از اعدام پاسداران لباسهای دختر اعدام شده را به همراه چند اسکناس به عنوان مهریه به خانواده او تحویل داده‌اند.

فشار روانی: زندگی روزمره در ایران، به خودی خود، فشار روانی شدیدی را به کودکان و والدین آنها تحمیل می‌کند. بچه‌ها از ابتدای کودکی در حوزه تبلیغات مذهبی و سیاسی قرار می‌گیرند. شعر و شعارهایی که در مدارس به کودکان یاد می‌دهند همه در ستایش خمینی و دستگاه حکومتی اوست. سیستم لو دادن در مدارس به طور وسیعی رایج است. یک معلم ورزش، که پیش از خروج از ایران در مدارس کار می‌کرد، می‌گوید: معلمها و شاگردانی که طرفدار رژیم هستند برای اولیای مدارس جاسوسی می‌کنند؛ کیف بچه‌ها را به دنبال یافتن اعلامیه و کتابهای ممنوعه، می‌گردند من خودم شاهد دستگیری بسیاری از دانش آموزان بودم. همین زن می‌گوید: تمام شاگردان مدرسه‌های دخترانه مجبورند حجاب اجباری را مراعات کنند، حتی هنگام ورزش. ورزش با داشتن حجاب آن قدر دشوار است که اگر فشار از بالا نباشد، دانش آموزان حاضر نیستند به دلخواه خود ورزش کنند. شاگردان در هنگام ورزش هم ناچار هستند شعارهایی به نفع رژیم بدهند.

مواد مخدر و پوشش اجباری: دانش آموزان برای رهایی از فشار روانی، که در مدرسه، در کوچه و بازار و در خانه تحمل می‌کنند، به مواد مخدر پناه می‌برند. با وجود تبلیغات شدیدی که رسانه‌های خبری رژیم برای مبارزه با مواد مخدر پخش می‌کنند، استعمال مواد مخدر، به خصوص در شهرها، امری عادی است و در بین دانش آموزان رواج زیادی دارد. وقتی همه چیزهای مورد علاقه کودک را از او بگیرند، او به ناچار در پی یافتن روزه تنفسی ممکن است به مواد مخدر، به ویژه هروئین، پناه ببرد.

کودکان و جنگ: جنگ ایران و عراق در مدارس تأثیر زیادی گذاشته است. از

چند سال پیش تمام شاگردان مدارس مجبورند پول توجیبی خود را در قلکی که به شکل نارنجک یا تانک است، ذخیره کنند و هر چند وقت یک بار آن را یک جا تحویل مسئولان مدارس بدهند تا صرف جنگ شود.

یک پسر ۱۳ ساله به نام رضا، که اکنون در سوئد پناهنده است، می‌گوید: در شهر ما مدارس سه هفته شده‌اند، علتش هم کمبود کلاس و معلم است. در هر کلاس گاهی تا ۶۰ دانش آموز درس می‌خوانند. پدر او می‌گوید: از سال ۱۹۸۷ در مدارس پسرانه تعلیمات نظامی، به عنوان یک ماده اجباری، وارد شده است و پسرها می‌باید برای شرکت در کلاس این درس لباس نظامی بپوشند. مدارس از جمله مراکز تأمین نیرو برای جنگ می‌باشند. رضا می‌گوید: در کلاس آنها چهار نفر جان خود را در جنگ از دست داده‌اند. رژیم از دانش آموزانی که از جبهه برگشته‌اند برای بسیج بقیه دانش آموزان به جبهه‌ها استفاده می‌کند. تعدادی از دانش آموزانی که از جبهه برگشته‌اند به بیماری روانی دچار شده‌اند. آنها مدت‌ها به نقطه‌یی خیره می‌شوند و ساعتها در گوشه‌یی می‌نشینند بدون این که کلمه‌یی حرف بزنند. بعضی‌ها هم مجروح و علیل از جبهه برگشته‌اند.

پدر رضا می‌گوید: تلاش زیادی کردم تا توانستم برای رضا، در یازده سالگی، گذرنامه بگیرم و او را از ایران خارج کنم و گرنه ناچار بودم یکی دو سال بعد او را به جبهه بفرستم. پسر خاله رضا که ۱۳ ساله است، از طرف بسیج به جبهه فرستاده شده است. رژیم برای جلوگیری از خروج پسرها از ایران، اعلام کرده است که از سن ۱۴ سالگی به بعد هیچ پسر حق خروج از ایران را ندارد. برای کشاندن جوانان به جبهه‌ها، تبلیغات تهییج کننده‌یی از سوی رژیم صورت می‌گیرد، از جمله وعده رفتن به بهشت. از شاگردان در جبهه‌ها برای پاک کردن میدانهای مین استفاده می‌شود و اگر جوانی خودداری کند توسط پاسدارها کشته می‌شود.

شکنجه و فشارهای روزانه: شکنجه و اعدام در ایران امری عادی است. بسیاری از دانش آموزان شاهد اعدامهای خیابانی بوده یا حمله پاسداران رژیم به خانه‌های تیمی مجاهدین و شهادت ساکنان آن خانه‌ها را به چشم دیده‌اند. بعضی از جوانهایی که اکنون در سوئد زندگی می‌کنند، خود زندانی بوده و شکنجه دیده‌اند. یکی از آنها به نام کاوه می‌گوید: موقعی که در اوین زندانی بودم یک روز من و هم سلولیهایم را به یک راهرو منتقل کردند. در یکی از سلولهایم را که در راهرو بود از روی عمد باز کرده بودند تا ما شاهد شکنجه دختری باشیم که از درد فریاد می‌کشید. سپس من و هم سلولیهایم را به همان سلول بردند که از نزدیک شکنجه او را ببینیم. دختری را، که ۲۰ ساله به نظر می‌رسید، بر روی شکم بر میزی خوابانده بودند، پاهایش بسته بود و زخمی بر گردنش دیده می‌شد و از گونه‌هایش خون جاری بود.

شکنجه‌گر در حالی که به دختر ناسزا می‌گفت حوله مرطوبی را بر پشت او پهن کرد و در برابر نگاه بهت زده ما اطوی داغی را بر روی آن گذاشت، دختر از شدت درد بیهوش شد. شکنجه‌گر در حالی که تاوهای درشتی را که در پشت دختر به وجود آمده بود، با دست می‌ترکاند رو به ما کرد و گفت: نوبت شما هم خواهد رسید. کاوه، سپس، شکنجه‌یی را که در طی ۱۹ روز به خود او دادند شرح داد. او را با کابل زدند، با نخ نایلونی به مدت ۷ ساعت آویزان کردند تا بیهوش شد، یک بار هم او را از ساعت ۷ بعد از ظهر تا ۴/۳۰ صبح با یک زیر پوش نازک در سرمای زمستان نگه داشتند. کاوه بعد از آزادی از زندان نیز تحت نظر قرار داشت تا این که مخفیانه از ایران فرار کرد. کاوه هنوز از بیماریهای ناشی از شکنجه رنج می‌برد.

کودکان کم سن و سالتر از کاوه نمی‌توانند به خوبی ناراحتیهای خود را به زبان بیاورند. فرزین پسر بچه‌یی است که شهری که خانواده‌اش در آن ساکن بودند مورد اصابت موشک قرار گرفت. هنوز ترس و وحشت در او باقی است. پدر فرزین در مدرسه‌یی مشاور بود و چون با رفتن کودکان به جبهه‌های جنگ مخالفت می‌کرد، اخراجش کرده بودند. مادر فرزین معلم بود ولی چون حجاب دلخواه ملاها را رعایت نمی‌کرد، اخراج شده بود. خانواده فرزین برای خروج از کشور گذرنامه‌یی را به قیمتی معادل ۶۵ هزار کرون تهیه کردند ولی در فرودگاه توسط یک همسفر لو رفتند. پاسداران آنها را دستگیر کردند و با چشمان بسته به «دادستانی انقلاب» بردند. فرزین از شدت ترس استفراغ می‌کرد. او که اکنون زبان سوئدی را به خوبی صحبت می‌کند، می‌گوید: «من پس از آن جریان دچار کابوس شدم. خواب می‌دیدم پدر و مادرم را کشته‌اند و وحشت زده از خواب می‌پریدم». پدر فرزین می‌گوید: «در سال ۱۹۸۵ پدری را دیدم که جسد بچه‌اش را که در اثر اصابت موشک به خانه‌شان از دست داده بود، بر روی کولش حمل می‌کرد و فریاد می‌زد: من با این بچه چکار کنم؟ ما جنگ نمی‌خواهیم، خمینی بچه‌های ما را در جنگ به کشتن می‌دهد. بعدها شنیدم که این پدر دستگیر و مجازات شد». پدر فرزین در ادامه سخنانش می‌گوید: «دو تا از شاگردان مدرسه - یکی ۱۶ ساله به نام مژگان اسدی و دیگری به همان سن به نام بهرام کردستانی - در خیابان به جرم پخش اعلامیه هدف گلوله پاسداران قرار گرفتند و به شهادت رسیدند».

۳- پناهندگان ایرانی

ایرانیها به دو علت از کشور خود خارج و به کشورهای دیگر پناهنده می‌شوند، یکی به علت وجود اختناق و نقض حقوق بشر و دیگری به علت جنگ و

اعزام اجباری به جبهه‌ها. در حال حاضر در اروپا، آمریکا، و کشورهای مجاور ایران ۲ تا ۳ میلیون نفر پناهنده یا مهاجر ایرانی وجود دارد. از این عده آنهایی که مخفیانه از ایران خارج شده‌اند، دوران پر خطری را گذرانده‌اند. ایرانیان پناهنده در سوئد، به طور عمده، از راه‌های کوهستانی، پیاده، به ترکیه آمده‌اند. تأثیر سختیهای راه و هراس از دستگیری هنوز در آنها وجود دارد. نمونه‌های زیادی دیده شده که ایرانیانی که پنهانی از مرز ایران و ترکیه گذشته‌اند توسط پلیس ترکیه دستگیر شده و پس از ماه‌ها بازداشت به پاسداران مرز دار رژیم خمینی تحویل داده شده‌اند. البته این عمل اعتراضهایی را از سوی سازمانهای انساندوست بین‌المللی برانگیخته است. سازمان عفو بین‌الملل، در پی اعزام هیأتی برای تحقیق در باره این موضوع به ترکیه، بیانیه‌ی در ۲۶ مه ۱۹۸۶ انتشار داد و اعلام کرد که طی ۶ ماه گذشته چهار صد ایرانی متقاضی پناهندگی، بدون رسیدگی به تقاضای آنها، به زور به ایران باز گردانده شده‌اند. پناهندگان ایرانی در ترکیه از هیچ گونه امنیتی برخوردار نیستند و در ترس و بی‌اعتمادی مداوم زندگی می‌کنند، سختگیریهای دولت ترکیه روز به روز بیشتر می‌شود، در حال حاضر در ترکیه برای ایرانیان متقاضی پناهندگی امکانات بسیار محدودی برای انتقال به یک کشور دیگر وجود دارد. نمایندگی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در ترکیه کمک محدودی در اختیار متقاضیان ایرانی قرار می‌دهد و این کمک هم مشروط به این است که ابتدا فرد خود را به پلیس ترکیه معرفی کند. چون پلیس از آنها مدارک شناسایی می‌خواهد و اغلب متقاضیان که مدارک لازم را به همراه ندارند، مجبورند مدارک جعلی بخرند. بعضی از آنها برای این که این پروسه را نگذرانند، بدون داشتن مدارک مورد نیاز به سوئد می‌آیند در این جا نیز ممکن است به جرم ورود غیر قانونی آنها را به ترکیه برگردانند و دولت ترکیه نیز آنها را به ایران بفرستد. در سال ۱۹۸۶، ۳۳۴ نفر (بدون احتساب کودکان) و در ۶ ماهه اول سال ۱۹۸۷، ۱۳۹ نفر ایرانی از سوئد اخراج شدند. اکثر حکمهای اخراجی که پلیس سوئد در نیمه اول سال ۸۷ صادر کرد نادرست بود و توسط اداره مهاجرت تغییر کرد. دولت سوئد تلاش می‌کند تا جلو مهاجرت ایرانیان را به سوئد بگیرد یا لاقط دشواریهایی برای ورود آنها ایجاد کند. پس از انقلاب ایران، از سپتامبر ۱۹۸۱، داشتن ویزا برای ایرانیان اجباری شد، به دنبال آن یکی دو سال بعد، مرز سوئد و آلمان شرقی برای ایرانیان بسته شد. حتی در کشورهای اروپایی هم ناامنی و خطر ایرانیان را تهدید می‌کند. موارد متعددی تهاجم حتی قتل برای ایرانیان پیش آمد که مهمترین آنها قتل یک سیاستمدار ایرانی در تابستان ۱۹۸۷ در اتریش بود. مهاجرت ایرانیان به سوئد به طور تصاعدی بالا می‌رود، پیش از انقلاب کل مهاجران ایرانی در سوئد ۲۲۵۰ نفر بودند که به طور

عمده برای ادامه تحصیل به سوئد آمده بودند. اما هم اکنون تعداد مهاجران ایرانی به ۲۰ هزار نفر رسیده است که اکثر آنها مردان مجردی هستند که بیش از ۲۰ سال ندارند و برای فرار از اعزام به جبهه از کشور بیرون آمده‌اند. از ۱۴ هزار خارجی که در سال ۸۶ از سوئد درخواست پناهندگی کردند، بیش از نیمی ایرانی بوده‌اند. در بین آنها تعداد زیادی کودکان بدون سرپرست وجود دارند که از ترس اعزام اجباری به جبهه‌های جنگ به خارج از ایران گریخته‌اند. اداره پناهندگی سوئد در فاصله آوریل تا دسامبر ۱۹۸۵ درخواستهای پناهندگی ۲۵۰۰ کودک زیر ۱۶ سال را رسیدگی کرده است. دوری از پدر و مادر و بستگان و درد غربت برای این دسته از کودکان بسیار سنگین است و چه بسا آنها را منزوی و گوشه‌گیر می‌کند. مشکلات گرفتن ویزای سوئد باعث می‌شود والدین اینها نتوانند به سوئد بیایند. در نوامبر ۱۹۸۴ اداره مهاجرت سوئد تصمیم گرفت تسهیلاتی در این مورد به وجود آورد ولی با این مشکل روبرو شد که والدین آنها پس از آمدن به سوئد حاضر نبودند دوباره به ایران برگردند. این اداره در نوامبر ۱۹۸۵ اعلام کرد به والدینی ویزای ورود به سوئد داده می‌شود که فرزندشان لاقط دو سال در سوئد زندگی کرده باشد. این مدت برای برادر و خواهر کودک ۵ سال مشخص شد. موانع راه برای آمدن به سوئد برای والدین این کودکان آن قدر زیاد است که آنها ترجیح می‌دهند به طور غیر قانونی به سوئد بیایند.

احساس پناهنده: گاهی این احساس در ما به وجود می‌آید که پناهندگان با ما، مردم عادی، تفاوت دارند؛ به این معنی که آنها را نسبت به خود، قوی‌تر ایده‌آلیست‌تر، با آگاهی سیاسی بیشتر و دارای حداکثر فداکاری فردی تصور می‌کنیم. داشتن این تصویر ممکن است ما را در برخوردهای واقعی با آنها دچار اشتباه کند و خطرناک باشد. پناهنده‌ها به طور عمده مثل ما مردم عادی هستند با نیازهای مشابه، دارای احساس احترام به دیگران، درک مشترک، خواهان امنیت و حس مساعدت به دیگران. بسیاری از آنها آسیب‌پذیرتر از دیگران هستند، زیرا زندگی آنها به نحوی غیر عادی و سخت بوده است. بسیاری از آنها هنوز زخمهای کهنه خود را حمل می‌کنند و اغلب درحالت‌های بحرانی به سر می‌برند. ایرانیانی که نزد ما می‌آیند اولین نسلی هستند که از کشور خود فرار کرده‌اند و در کشورهای دیگر در حالت تبعید به سر می‌برند. با هر انگیزه‌ی که سوئد را برگزیده باشند، دیدار کشور جدید می‌تواند برایشان غافلگیرکننده باشد. تصویر اولیه‌ی که از کشور ما در ذهن آنها بود، به تدریج در تماس روزمره با واقعیتها دگرگون می‌شود. بسیاری از این پناهندگان پس از تحمل رفتار خشن و غیر انسانی در زندانهای رژیم خمینی به سوئد آمدند و زخمهای عمیق بهبود نیافته‌ی با خود حمل می‌کنند. ۳۰ درصد بیماران

تأثیر زیادی در من ندارد، مهم مبارزه کردن برای ایجاد یک زندگی بهتراست. من چگونه می‌توانم جدا از درد و غم سنگینی که مردم ما به آن دچار هستند زندگی راحتی داشته باشم؟ وقتی دوستان من در زندان شکنجه و اعدام می‌شوند چگونه ممکن است آب خوشی از گُلوی من پایین برود؟ اکثریت مردم ایران در فقر و بدبختی غیر قابل تصویری زندگی می‌کنند، نمونه‌های زیادی بوده‌اند که از گرسنگی مرده‌اند. من با چشمهای خودم اعدامهای خیابانی را در شیراز دیدم. زندگی در ایران آن قدر سخت و طاقت فرساست که انسان باید در آن جا باشد تا بفهمد واقعاً مردم ایران چه رنجی می‌کشند».

تحت درمان در مرکز صلیب سرخ استکهلم زخمیهای شکنجه شده ایرانی هستند. ایرانیهای بسیاری به دلیل صدمه‌های وارده از شکنجه بر آنها در بیمارستان «اکادیسکادرایسالا» بستری هستند و مداوا می‌شوند. به واقع پس از آن همه فشار و ناراحتی چه چیزی از تمام رویاهایشان باقی مانده است؟ رویای یک زندگی در آزادی، در مصونیت از اختناق، رویای صلح، تحصیلات و مطالعات دانشگاهی، رویای یک بازگشت پیروزمند به میهن، رویای یک آینده روشن؟ سوالات پاسخ داده نشده زیادی هم در این مورد وجود دارد. شاید بررسی افکار عمومی پناهندگان که کمیته ایران - سوئد آن را به انجام رسانده است، این پرسشها را پاسخ گوید و در مسیر شناخت بهتر افرادی که از وطن خود آواره شده‌اند مؤثر باشد.

۴ - وضع زنان

این بخش شامل مصاحبه‌یی است با یک زن ۲۶ ساله ایرانی که در آن گوشه‌یی از زندگی زنان ایران نشان داده می‌شود. این زن ۲۶ ساله پروانه نام دارد و در فوریه ۱۹۸۸ با دو پسر ۴ و ۵ ساله‌اش به سوئد آمده و پناهنده شده است. شوهرش هنوز در ایران است و مخفیانه زندگی می‌کند. پروانه هیچ گونه خبری از شوهرش ندارد. کمیته ایران - سوئد با این زن گفتگویی کرده است که قسمتهایی از آن در این جا آورده می‌شود. پروانه در پاسخ سؤال «چرا فرار کردی؟» می‌گوید: «به عقیده من باید در برابر نقض حقوق انسانها ایستاد و از آزادیها پاسداری کرد. طبیعی بود که برای من، با داشتن این عقیده، تحمل انواع فشارها و ممنوعیتهایی که رژیم ایران برقرار کرده است، غیرممکن باشد. پس از انقلاب به دنبال این بودم که برای پرسشهایم در باره مذهب پاسخ پیدا کنم ولی خیلی زود به فعالیت سیاسی کشیده شدم. تعدادی از دوستانم به علت فعالیت سیاسی دستگیر، زندانی و شکنجه شدند و من هم در ارتباط با آنها لو رفتم. ۶ سال مخفی زندگی کردم. در این مدت ۲۰ بار جا عوض کردم». پروانه در باره دشواریهایی که رژیم بر سر راه تحصیل جوانها به وجود می‌آورد، گفت که چگونه او و امثال او با این که در امتحان ورودی دانشگاه قبول شدند در مرحله دوم، که مکتبی بودن و داشتن اعتقاد به ارزشها و باورهای این رژیم لازمه آن بوده است، رد شده‌اند. سپس در باره ازدواج دختران نابالغ ده دوازده ساله سخن گفت که رژیم مشوق آن است. سپس از تضییقاتی که رژیم برای زنان به وجود می‌آورد، از شلاق زدن و ضرب و جرح آنها به جرم بدحجابی حرف زد و سرانجام، در حالی که چهره‌اش بسیار گرفته و نگران به نظر می‌رسد، ادامه داد: «زندگی من ارزش زیادی ندارد. اگر به من گفته شود تا دو روز دیگر خواهم مرد

www.xalvat.org
www.KitabFarsi.com

آدرس ماهنامه:

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN

no 45 . octobre - decembre 1988 - mehre - azar 1367

Prix : 40 F